



دوره سوم



نشریه
جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

نور علم

● مطالب این شماره:

- ۱ - سر مقاله
- ۲ - مصاحبه با آیت الله حاج شیخ محمد فاضل
- ۳ - ذوالفقار و ذوالفقار
- ۴ - کتابشناسی کتب درسی حوزه
- ۵ - اهل ذمه
- ۶ - حافظ و عرفان
- ۷ - آیت الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی
- ۸ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد
- ۹ - نجوم اتم
- ۱۰ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت
- ۱۱ - اسوه های بشریت (امام جعفر صادق علیه السلام)
- ۱۲ - پرسش و پاسخ

قال رسول الله (ص):

طالب العلم مخوف بمناية الله

طالب العلم مخوف بمناية الله

پویندگان دانش مشمول عنایت الهی هستند

دوج کهرص ۹۲



قَالَ اللَّهُ

عَلَىٰ بَنِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

اِسْتِعْمَالِ الْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ

مُوَظَنُّنِ بَدْوِ اُمِّ السُّعْمِيِّ

دادگری و نیکی‌کاری

خبر و همسند ز پایداری نعمت است

طابح الاخبار



امام خمینی مدّظله العالی:

چهارچوب اسلام ناب محمدی که در ترسیم قهر و خشم و کینه مقدس و انقلابی علیه سرمایه داری غرب و کمونیزم متجاوز شرق است و نیز راه مبارزه علیه ریا و حيله و خدعه را به مردم و بخصوص جوانان سلحشورمان نشان دهید.

این مسئله که نظام در اهداف خود جدی است و با هیچکس شوخی ندارد و در صورت به خطر افتادن ارزشهای اسلامی با هرکس در هر موقعیت قاطعانه برخورد می نماید، باید به عنوان یک اصل خدشه ناپذیر برای تمامی دست اندرکاران و مردم تبلیغ گردد.

نور علم

نشریه جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم

شماره ششم دوره سوم

شماره مسلسل - ۳۰

فروردین - ۱۳۶۸

رمضان - ۱۴۰۹

آوریل - ۱۹۸۹

• مدیر مسئول: محمد یزدی

• درج مقالات:

تحت نظر هیأت تحریریه

• نشانی: قم میدان شهداء

خیابان بیمارستان نبش کوی

ادیب کد پستی: ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۵۹۶ -

۳۷۱۸۵

• تلفن: ۳۳۰۹۵

• حساب جاری: شماره

۸۰۰ بانک استان مرکزی

شعبه میدان شهدای قم

فهرست مطالب

- ۱ - سرمقاله ۴
- ۲ - مصاحبه با آیت الله حاج شیخ محمد فاضل (۱) ۸
دفتر مجله
- ۳ - ذوالفقار و ذوالفقَر * ۲۴
سید ابراهیم سید علوی
- ۴ - کتابشناسی کتب درسی حوزه * ۳۸
ناصر باقری بیدهندی
- ۵ - اهل ذمه (۱) * ۴۸
محمد ابراهیمی
- ۶ - حافظ و عرفان * ۶۶
حسن ممدوحی
- ۷ - آیت الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی (۱) * ۷۸
سجاد اصفهانی
- ۸ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد (۷) * ۹۶
جعفر سبحانی
- ۹ - نجوم اُمت (زندگانی آیت الله آقا سید عبدالحسین لاری) (۲۷) * ۱۱۲
سید علی میرشریفی
- ۱۰ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت (۲) * ۱۴۷
محمد حسین اسکندری
- ۱۱ - اسوه‌های بشریت (امام جعفر صادق علیه السلام) (۶) * ۱۵۸
رسول جعفریان
- ۱۲ - پرسش و پاسخ ۱۹۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



برخورد قاطع حضرت امام در بیان حکم خدا نسبت به سلمان رشدی مؤلف کتاب آیات شیطانی که سیاست بریتانیا و بازار مشترک اروپا در برابر آن به زانو درآمد.

پیام مهم تاریخی ایشان به روحانیت سراسر کشور.

پیام به مهاجرین جنگی و بالاخره نامه مهم معظم له به حضرت آیت الله منتظری و ده ها مسائل کوچک و بزرگ دیگر.

* * *

پیام امام به روحانیت با اشاراتی از حکمت متعالیه شروع شده و اهداف نهائی سالکان اسفار روحانی را با اشراق انوار

در سال ۶۷ بخصوص اواخر آن و روزهای اول سال ۶۸ حوادث مهمی در کشور رخ داد که گاهی در تاریخ کشورها سالها می گذرد تا تعدادی اندک از این وقایع اتفاق بیفتند:

قبول قطعنامه ۵۹۸ و آثار و روند آن در داخل و خارج کشور.

نامه حضرت امام به گورباچف رهبر شوروی و پاسخ آن که یک برخورد تاریخی اسلام با کفر در شکل یک رفت و آمد دیپلماسی بود.

قدسی به منظر و مرئای همگان گذاشته و صدای پای رهروان رابه گوش زنده دلان می‌رساند و بعد زنگ خطر وجود راهزنان و شیاطین را از درون فکر و مغز و نفس فرد و اجتماع به صدا درآورده و هشدار و بیداری‌اش خاصی به حوزه‌ها و روحانیت داده و برای رسیدن به اهداف اصلی، رهنمودهای فراوانی دارد که بررسی همه اینها در خور این مقال نیست.

اما گفتمنی است که روی لغزشگاههای اصلی بخوبی تکیه شده تا با دقت و هوشیاری، حمله دشمن را - که نه به شکل نظامی یا فرهنگی بلکه با نفوذ دادن افراد خویش شروع می‌کند - حتی از فاصله‌های دور بتوان تشخیص داد امام می‌فرماید:

«اولین و مهمترین حرکت، إلقاء جدائی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سیاست دون شأن فقیه و ورود در معرکهٔ سیاسون، تهمت وابستگی به اجانب را همراه می‌آورد.»

از نظر ما مع‌الأسف این خطر هنوز وجود دارد، هستند کسانی که فکر

می‌کنند همکاری با دستگاهها حکومتی و خدمت برای نظام جمهوری اسلامی با شأن علم و فقه و تقوی نمی‌سازد و در راه بخش و نشر این تفکر به شکل جدی در حوزه‌های علمیه از جلسات درس و بحث گرفته تا محافل خصوصی فعالیت می‌کنند و به کسانی که به خدمات دولتی اشتغال دارند با دید دیگری نگاه می‌کنند. امام در این رابطه می‌فرماید:

«باید مراقب بود که تفکر جدائی دین از سیاست از لایه‌های تفکر اهل جمود به طلاب جوان سرایت نکند.»

چه بسا ممکن است یک سال تحصیلی به درس یک استاد حوزه علمیه بگذرد و اگر علیه انقلاب و نظام حاشیه و کنایه و اشاره نداشته باشد در جهت تأیید و حفظ و حراست آن حتی یک کلمه هم اشاره نشده و در جلسات خصوصی هم فقط روی نقاط ضعف تکیه بشود.

آیا این همان رسوبات تفکر جدائی دین از سیاست نیست؟ چگونه در بعضی از بحثها و خطابه‌ها و منابر جز ایرادگیری و ذکر حرفهای مخالفین چیز دیگری شنیده نمی‌شود، آیا این تراوش از همان ریشه‌های فکری جدائی دین و سیاست نیست.

در نظامی که مقام رهبری آن را فقیه و مرجع تقلید به عهده دارد و در سمت کنترل قوه مقننه آن، شش نفر فقیه عادل منصوب از طرف رهبر حضور دارند و اجتهاد از شرایط تصدی ریاست دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور و وزارت اطلاعات است و در عمل هم بسیاری از کارگزاران، افراد متدین، وارسته و آشنا به مسائل اسلامی هستند.

آیا باز باید بادی تردید و شک نگاه کرد؟ آیا اسلام اصولاً حکومت و سیاست ندارد؟ پس این همه کتابهای فقهی و علمی و آیات و احادیث در مسائل حکومتی چیست؟ باید خود را اصلاح نمود و طلاب و مشغولین حوزه علمیه لازم است توجه کامل داشته باشند که گرفتار چنین جمودها و رسوبات فکری نشوند.

امام در جمله دیگری از پیام خود می گویند:

«جامعه مدرسین باید طلاب عزیز و انقلابی و زحمت کشیده و کتک خورده و جبهه رفته را از خود بدانند حتماً با آنان جلسه بگذارند و از طرحها و نظریات آنان استقبال نمایند...»

جامعه مدرسین در این رابطه از همان

روزهای اول، پس از اعلام آمادگی برای اجرای فرمان حضرت امام به منظور تسریع در امر، افرادی را مرکب از اعضای جامعه و طلاب انقلابی و جبهه رفته و کتک خورده انتخاب نمود و به عنوان ستاد زمینه سازی اجرای فرمان امام مسئول رسیدگی به این قسمت یعنی ایجاد ارتباط مستقیم بین طلاب و شورای مدیریت و جامعه مدرسین قرار داد. این ستاد با تشکیل جلسات متعدد و متوالی و بخش اطلاعات و جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ، طرحهای فراوانی را دریافت داشت و ضمن بررسی آنها مسئله انتخاب نمایندگان طلاب در دستور کار قرار گرفت و این ستاد زمان و مکان و کیفیت انتخابات و شرایط انتخاب شونده و انتخاب کننده و سایر امور مربوط را تنظیم و طی ده اطلاعیه که بعضی از آنها از رادیو هم اعلام شد، انتخابات بیش از یکصد شهر را که بیش از پنجاه محصل در حوزه داشتند در ظرف دو روز براساس هر صد نفر یک نماینده انجام داد.

طبعاً وظائف و اختیارات این نمایندگان و چگونگی همکاری آنان در مدیریت حوزه در جلسات آینده بطور دقیق تعیین خواهد شد.

به دنبال پیام حضرت امام به مهاجرین جنگی و دیگر نامه‌های معظم له، حضرت آیت الله منتظری در چهارم فروردین ۶۸ نامه‌ای خدمت حضرت امام نوشته و ضمن آن تقاضا می‌کنند که امام استعفای ایشان را از سمت قائم مقامی رهبری بپذیرند، امام طی نامه‌ای - که از رسانه‌های گروهی پخش شد - این استعفا را پذیرفته و از ایشان تشکر می‌کنند. این رویداد تأسف بار و در عین حال اجتناب ناپذیر از زوایای گوناگون قابل بررسی و تعمق است ولی آنچه که مسلم است این است که حضرت امام مصلحت اسلام و انقلاب و نظام را بر دیگر مصالح مقدم داشته و مصالح نظام را با هیچ گونه روابط و ملاک دیگری قابل تعارض نمی‌بینند و اینکه نظام در اهداف خود جدی است و در صورت به خطر افتادن آنها با هر کس در هر سمت و موقعیت برخورد قاطعانه می‌شود و در حقیقت بیانگر هوشیاری و صلابت و قاطعیت رهبری در پیاده کردن اهداف انقلاب و استقامت در برابر دشمنان زخم خورده اسلام است و الا رهبری چنین انقلابی با این عظمت و با این همه دشمن کینه توز، میسر نخواهد شد.

و نکته قابل تذکر این است که مسئولین امر باید دقیقاً متوجه نقشه‌های خائنانه دشمنان اسلام باشند که مبادا از گاه کوهی ساخته و در تعقیب اهداف شوم خود به کار گیرند، اینان ممکن است به بهانه دلسوزی نسبت به حضرت آیت الله منتظری - که در قدس و تقوای ایشان هیچ شک و شبهه‌ای نیست - تقدس نظام و دیگر مسئولین را زیر سؤال برده و به اساس خدشه وارد نمایند و افراد عادی هم گول این ترفند را بخورند.



۱ - انتخاب طلاب غیر ایرانی و خواهران طلبه در نوبت دوم انجام خواهد شد.



صاحبیه با استاد آیت الله

حاج شیخ محمد فاضل

قسمت اول

در این شماره با چهره‌ای به گفتگو نشستیم که سابقه کار، پرکاری، پرورش طلاب محقق، مبارزات سیاسی، اطلاعات وسیع، تبحر، کارکشتگی در فقه و اصول و آگاهی به مقتضیات زمان از برجستگی‌های خاص او است. حضرت آیت الله فاضل لنکرانی در بین طلاب، چهره‌ای آشنا و قدیمی، در بین علماء و فقهاء، رهروی ثابت قدم و در بین مردم، عالمی خدمتگذار و خوش قلب است و به جرأت می‌توان گفت که بر اکثر محصلین امروزی حوزه سمت استادی دارد.

استاد پس از سالهای متمادی کار و تلاش علمی همچنان پرانرژی و با همتی سرشار به تحقیق و تدریس مشغول است و بیان رسا و گفتار فصیحش، نغمه‌آشنای هر طالب علم و فضیلت در محافل مختلف اندیشه و تحقیق می‌باشد.

او در فراز و نشیبهای حوادث در حوزه علمیه، بسان لنگری وثیق و ملجای متقن برای طالبان حقیقت و جویندگان راه نجات و از چهره‌های آشنای انقلاب و از یاران باوفای امام امت و از دوستان صدیق جامعه مدرسین می‌باشد.

آیت الله فاضل چهره‌ای مبارزاتی همراه با سوابق تبعید و صاحب خاطرات فراوانی از مبارزات دوستان خود در جامعه مدرسین، فردی که سالها به همراه دوستان در فکر اصلاح حوزه در کنار رعایت اصول سنتی درست حوزه بوده، چهره‌ای که محبوب و مقبول اساتید، طلاب جوان و عموم فضلاء حوزه است.

مجله: اگر پیرامون سابقه تحصیلی و خاطرات دوران طلبگی و گوشه‌هایی از زندگی

گذشته‌تان توضیحاتی دهید بسیار ممنون خواهیم بود؟

□ سابقه تحصیلی حقیر تقریباً به ۴۵ یا ۴۶ سال پیش برمی‌گردد، پس از پایان تحصیلات ابتدائی که در آن زمان شش سال بود، بلافاصله شروع به تحصیل رشته علوم دینی کردم، زیرا از همان دوران کودکی علاقه شدیدی نسبت به این رشته در خود احساس می‌کردم، در آن زمان که سالهای حاکمیت طاغوت بشمار می‌رفت، خفقان شدیدی در کشور حکمفرما بود، با این حال هر وقت موضوع انشائی به دانش آموزان داده و ضمن آن از ما سؤال می‌شد: «پس از پایان دوران ابتدائی در چه رشته‌ای ادامه تحصیل خواهید داد» - با اینکه استعداد فوق العاده‌ای در علوم جدید از خود نشان می‌دادم و حتی در امتحانات نهائی پایان دوره ابتدائی عنوان رتبه اول در شهرستان قم را احراز کردم و به همین مناسبت کتابهایی که با دست خط رئیس آموزش و پرورش وقت توشیح شده بود از طرف اداره فرهنگ به من داده شد که هنوز هم پیش من موجود است - تمایل شدید خود را به ادامه تحصیلی در رشته علوم دینی پس از پایان دوران ابتدائی پنهان نکرده و آن را با آب و تاب تمام در ورقه انشاء شرح می‌دادم، در آن وقتها حوزه، طلاب زیادی نداشت و تعداد کمی در آن مشغول تحصیل بودند من هم مانند دیگران در همین مدرسه فیضیه که درسهای در آن تشکیل می‌شد، مشغول درس و بحث شدم. پیشرفت من در دروس حوزه در حد استعداد متوسط و یا کمی بیش از متوسط بود، در آن زمان حوزه از نظر استاد خوب و منظم، کمبود داشت از این رو ما همواره مجبور بودیم اساتیدی در رابطه با درسهای مورد نظرمان برای خود پیدا کنیم و همواره هم موفق بوده و می‌توانستیم اساتید بسیار خوبی برای خود بیابیم.

اساساً یکی از عللی که در پیشرفت و موفقیت ما در آن روز نقش مؤثری ایفا می‌کرد و با کمال تأسف باید اذعان کنم که امروزه حوزه با کنار گذاشتن آن دچار ضایعه نسبتاً سنگینی شده است، همان مباحثه به اصطلاح بین الاثنی بود و ترتیب آن چنین بود که ما خود را ملزم کرده بودیم درسهای هر روز را شبانه با دقت کامل

مطالعه کرده و روز بعد آن را با هم مباحثه‌مان که قبلاً برای خود انتخاب کرده بودیم، به بحث و بررسی بگذاریم بدین ترتیب بود که از هر نقطه ابهامی که ممکن بود در جلسه درس برای ما باقی بماند رفع ابهام می‌شد. از وقتی که مطول می‌خواندم هم مباحثه‌ای برای خود انتخاب کردم که تا پایان دوره سطح و حتی قسمتی از خارج، کلیه دروس را با ایشان، بحث و بررسی می‌کردیم. در آن زمان روزهای سرد زمستانی صبح زود هنوز آفتاب بالا نیامده مجبور بودیم بحث‌های مان را در همین ایوانهای بقعه‌های صحن در آن شرایط سخت و آزار دهنده دنبال کنیم و غیر از این هم چاره‌ای نداشتیم.

و اما اساتیدم، تاجائی که من به خاطر دارم قسمتی از مطول و قسمتی از شرح لمعه را خدمت حضرت آیت الله منتظری و قسمتی دیگر از شرح لمعه را خدمت آقای شیخ اسدالله نوراللهی نجف آبادی - که از مدرّسین بسیار ارزنده آن زمان بود - تلمذ کردم، این آقا شیخ اسدالله بعداً حوزه را ترک کرده و در شهرستان به ارشاد مردم پرداختند و قسمتی از رسائل و مکاسب را پیش مرحوم آیت الله والد و قسمتی را خدمت آیت الله آقای سلطانی و قسمتی دیگر را نزد مرحوم آیت الله آقا شیخ عبدالجواد جبل عاملی سدهی و قسمتی دیگر را از محضر مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری استفاده کردیم اینها آن عده از اساتید من بودند که به خاطر دارم و احتمال دارد که خدمت عده‌ای دیگر استفاده کرده باشم که اکنون اسامی آنان در نظر من نیست.

اما خاطرات دوران تحصیل:

مسأله‌ای که از نظر تحصیل در پیشرفت من اثر تعیین کننده‌ای از خود بجا گذاشت این بود که مرحوم حضرت آیت الله بروجردی تازه به قم تشریف آورده بودند که روزی بوسیله یکی از آشنایان به یکی از آبادیهای اطراف قم دعوت شدند در این سفر من هم به همراه مرحوم والد که از نزدیکان ایشان بودند، حضور داشتم در آن روزها من مطول می‌خواندم حضرت آیت الله، شعری از مطول عنوان فرموده و سؤالاتی در رابطه با نکات ادبی آن نمودند و من بلافاصله جواب دادم و ایشان مبلغ پنجاه تومان که در آن زمان مبلغ معتنا بهی به حساب می‌آمد به من جایزه دادند و این پیش آمد و تشویق آن مرجع بزرگ در روحیه و علاقه من نسبت به درس و اعمال دقت هر چه بیشتر در آن، تأثیر شگفت‌انگیزی بجای گذاشت.

مجله: در آن زمان شهریه طلاب چقدر بود؟

□ به نظرم در آن زمان شهریه کسانی که در درس خارج شرکت می کردند و متأهل هم بودند حداکثر ۴۵ تومان بود.

مجله: به طوری که مشهور است اساتید درس خارج شما مرحوم آیت الله بروجردی و حضرت امام بودند ابتدا در مورد حضرت آیت الله بروجردی از آن نظر که مرحوم ابوینان از نزدیکان ایشان بودند و درباره کیفیت ورود ایشان به قم و تحولاتی که آمدن ایشان در حوزه بوجود آورد و دروسی که شما نزد ایشان تلمذ کرده اید و خاطرات جالبی که ممکن است از آن زمان داشته باشید توضیحاتی بفرمائید.

□ اولین درس خارجی که در آن شرکت کردم خارج فقه حضرت آیت الله العظمی بروجردی بود که خارج صلاة را تدریس می فرمودند، من در آن زمان هنوز قسمتی از کفایه را به اتمام نرسانده بودم که صبحها اول وقت در مسجد عشقعلی در خدمت آقا شیخ عبدالجواد بدان مشغول بودیم و پس از پایان درس همراه استاد در درس مرحوم آیت الله بروجردی شرکت می کردیم از اولین روزهایی که من در درس ایشان شرکت کردم به فکر افتادم به خاطر فرار بودن مطالب درس ایشان و به علت آنکه فراموش نشود آنها را به عربی بنویسم و چون اولین باری بود که نوشتن به عربی را شروع می کردم این کار برایم خیلی مشکل می نمود ولی با توجه به اینکه دست زدن به هرکاری با تصمیمی قاطعانه و ممارست در آن، مشکلات آن رابه تدریج از میان بر می دارد، شروع به کار کردم. خوشبختانه چون ادبیات عرب را خوب خوانده بودم و به تدریس آن مشغول بودم با مشکل مهمی در این کار مواجه نشدم. مرحوم والد به مناسبت ایام فاطمیه مجلس روضه ای در منزل ترتیب داده بودند که مرحوم آیت الله بروجردی روزی به عنوان شرکت در روضه به آنجا تشریف آوردند، من مشغول پذیرائی از میهمانان بودم همین که مرحوم آیه الله بروجردی مرا دیدند لبخندی زده و خطاب به مرحوم والد فرمودند: فلانی هم در درس شرکت من کند؟ تصور می کنم کمی سن من باعث تعجب ایشان شده بود، پدرم که متوجه این نکته شده بود، به عرض رساندند که نه تنها در درس شرکت می کند بلکه درسهای شما را به عربی می نویسد و شنیدن این مطلب تعجب معظم له را بیشتر برانگیخته و فرمود: امکان دارد این نوشته ها را ببینم؟ پدرم به من دستور داد تا آنها را آورده و به خدمت ایشان دادم، معظم له نسبت به مسائل علمی و

به طلابی که علاقمند به تحصیل بودند توجه خاصی از خود نشان می داد بطوری که این کار از خصایص وجودی وی بشمار می آمد در مورد آن عده از طلاب که احراز کرده بودند به راستی اشتغال به تحصیل دارند از هیچ ابراز عنایتی فرو گذار نمی کردند و گاهی کمکهائی در حق آنها می نمودند که کفاف مخارج سالانه آنان را می کرد خلاصه نوشته مرا حدود نیم ساعت بدون آنکه با کسی حرف بزند و یا به حرف کسی گوش بدهد ملاحظه فرمود و تنها در سند روایتی که من از صاحب وسائل نقل کرده بودم اشکال فرموده و گفتند این روایت طی سند دیگری غیر از این سند وارد شده که این اشکال در واقع متوجه صاحب وسائل می شد، پس از آن هم، همواره مرا مشمول عنایت خود قرار داده و با کلمات اعجاب آمیزی تشویق می فرمودند و هر چند وقت یک بار نوشته مرا خواسته و پس از مروری در آن به من پس می دادند و پس از آن که به چهارصد یا پانصد صفحه رسید دستور دادند که آن را چاپ کنم و جلد اول آن حسب الامر ایشان بنام نهیة التقرير که مشتمل بر قسمت زیادی از مباحث صلاة بود به چاپ رسید و پس از چند سال جلد دوم آن هم آماده و باز حسب الامر ایشان چاپ شد و در حقیقت جلد اول و دوم این کتاب کلیه مباحث صلاة را به استثنای نماز جمعه و نماز مسافر که پیش از من تدریس کرده بودند، در بر می گیرد و آن دو مبحث رانیز حضرت آیت الله منتظری تقریر کرده بودند که بطور مکرر چاپ شده است و بدین ترتیب دو جلد نوشته من و نوشته آیت الله منتظری مجموعاً کتاب صلاة را از اول تا آخر آن تشکیل می دهد، خلاصه در حدود یازده سال در درس فقه ایشان شرکت کردم که قسمت عمده این مدت صرف تدریس مباحث صلاة شد ایشان در این مدت مباحث خمس را هم تدریس فرمودند که آن را هم نوشتم و اکنون نیز موجود است اگر چه احتیاج به تجدید نظر دارد و چون یکی از شاگردان ایشان^۱ تقریرات خمس ایشان را که انصافاً مفصل تر از من هم نوشته بود بنام «زبدة المقال فی خمس الرسول و الال» به چاپ رسانید دیگر نیازی ندیدم که من هم نوشته خود را در آن زمینه به چاپ برسانم، همچنین در اواخر کتاب قضا را شروع کردند که به آخر رسید و قسمتی را که تدریس فرمودند نوشته ام که موجود است.

اما درس اصول ایشان، من در مباحث الفاظ شرکت نکردم چون در آن وقت در

.....
 ۱ - عالم جلیل سیدعباس حسینی قزوینی.

این زمینه هنوز بدان پایه نرسیده بودم که بتوانم در درس ایشان شرکت کنم ولی قسمت اعظم مباحث عقلیه را شرکت کردم که آن را نیز نوشته‌ام و احتیاج به تجدید نظر دارد و نیز در اواخر، درسی در تعطیلات تابستان گذاشتند که در آن «خلل حج» را مورد بحث و بررسی قرار داده بودند که متأسفانه آن هم به آخر نرسید و من آن را هم نوشته‌ام که فکر می‌کنم الآن نیز آن را داشته باشم، این همه مسائلی بود که من در مدت یازده سال حضورم در درس ایشان که آخرش مصادف با پایان عمر پربخت ایشان بود از محضر ایشان استفاده کردم.

چون حضرت آیت الله بروجردی مخصوصاً در هفت هشت سال آخر عمرشان تنها به یک درس در روز اکتفا می‌کردند و یک درس خوب در روز برای یک طلبه کافی نیست لذا من در فکر پیدا کردن و شرکت در درسهای دیگری بودم که شنیدم امام بزرگوارمان تازه شروع به تدریس اصول فرموده‌اند من بدون کوچکترین سابقه‌ای از درس، از طرز بیان و کیفیت القاء مطالب ایشان، در درس معظم له شرکت کردم و پس از چند روز احساس کردم که گمشده‌ای را که مدت‌ها به دنبال آن به هر دری می‌زدم پیدا کرده‌ام، ایشان بایان جالب و فکر صائب خود، بدون هیچگونه اعوجاج و هیچگونه انحرافی از اصل مطلب آن هم با تسلط کاملی که در فنون مختلف مخصوصاً در فلسفه و عرفان و مسائل دیگر داشتند و با توجه به وجود ارتباط کامل میان بعضی از مسائل اصول و فلسفه، مطلب راطوری القاء می‌فرمودند که چون آفتاب برای انسان روشن می‌شد.

<p>تقیه مداراتی</p> <p>۴ جلد:</p> <p>حضرت آیت‌ا... فاضل لنکرانی</p>	<p>احکام التخلی والوضوء من کتاب</p> <p>تفصیل الشریعة</p> <p>مربح</p> <p>تحریر الوسیلة</p>
---	--

مجله: در رابطه با درس مرحوم آیت الله بروجردی نکاتی وجود دارد که یکی از آنها طرز استفاده ایشان از متون اهل سنت است اعم از روایتی و فقهی که الآن نیز در باره‌ای از موارد معمول است و یکی دیگر نحوه توجه ایشان به اصول و مسائلی است

که در این رابطه مطرح می شود نکته سوم مسأله ریاست معظم له بر جهان اسلام است که ممکن است جنابعالی خاطراتی در این زمینه داشته باشید بخصوص مسأله دارالتقرب که در زمان ایشان با هدف نزدیک ساختن مذاهب اسلامی به یکدیگر و ایجاد تفاهم در میان آنها فعالیت می کرد پیرامون این مسائل توضیحاتی بفرمائید.

□ اما در رابطه بانگته اول: خصوصیت بحث فقهی آیه الله بروجردی این بود که مسائل فقهی راریشه یابی می کردند و به همان کیفیت که در زمان ائمه (علیهم السلام) و یا قدمای فقهاء مطرح بود عرضه می کردند و به عبارت روشنتر از نظر ایشان می بایست سابقه تاریخی مسائل و اینکه آن مسائل در چه جوی و با چه خصوصیتی مطرح شده، برای فقیه روشن باشد زیرا اگر این مسائل همینطور چشم بسته و بدون آشنائی با خصوصیات بالا مطرح شده و روایات مربوط به آنها تحت بررسی قرار گیرد چه بسا که چنین برخوردی نتواند ما را به واقعیت مطلوب برساند باید دید که این مسائل موقعی که در میان مسلمانان اعم از شیعه و سنی خصوصاً در میان فقهای اهل سنت - که در مقابل ائمه، عنوان مرجعیت به خود داده و اکثریت معتنابهی از مسلمین در مسائل شرعی به آنها مراجعه می کردند - به چه صورتی عنوان شده است در چنین موقعیتی است که مفهوم واقعی روایاتی که در مقابل نظرات فقهای بزرگ اهل سنت از ائمه (ع) صادر شده برای محقق امروزی روشن می شود، چنانکه در رابطه با آیات قرآن با توجه به شأن نزول آنها به خصوصیات و آن مسائلی که زمینه نزول آیه را فراهم آورده می توان پی برد زیرا اگر بدون در نظر گرفتن شأن نزول آیه بخواهیم روی همان الفاظ تکیه داشته باشیم، چه بسا ممکن است از درک واقعیتی که آیه به خاطر آن نازل شده دور بمانیم، در رابطه با روایات هم، مسأله عیناً همینطور است تحقیق پیرامون روایتی که مثلاً از امام صادق (ع) در مورد مسأله بخصوصی وارد شده وقتی ما را به نتیجه مطلوب می رساند که ببینیم فقهاء مسلمین در آن عصر در باره مسأله مزبور چه حکمی داشتند و امام صادق (ع) در مقابل آنها چه نظری داده و کجای نظر آنها را می خواهد خراب کند بدین ترتیب است که ما می توانیم واقعیت نظر امام (ع) را بفهمیم و گرنه دقت روی خود روایت و با صرف نظر از کلیه مسائل بالا و بدون اینکه بدانیم روایت در چه عصری و در مقابل چه کسی صادر شده و کدامین فتوی را می خواهد رد کند و کدام راتصویب نماید، ما را به عمق مقصود امام معصوم نمی رساند، لذا مرحوم آیت الله

بروجردی با توجه بدین نکات بود که مقید بودند اول وضعیت مسأله را به ترتیبی که گفته شد مشخص کنند بدینگونه که آیا این مسأله در آغاز در میان فقهاء مسلمین به چه صورتی عنوان شده و فقهاء چهارگانه اهل تسنن نظرشان در رابطه با آن چه بوده و فقهاء شیعه چه می گفتند و امام صادق (ع) و روایات شیعه در مقابل فقهاء اهل سنت چه مطالبی را می خواستند بیان کنند، برای همین بود که ایشان به کتابهای مرحوم شیخ طوسی بویژه کتاب خلاف - که مسائل خلافی میان فقهای شیعه و اهل سنت را بیان کرده و اقوال علمای شیعه را با روایات و اجماع و... تأیید فرموده - اهمیت فراوانی می دادند زیرا کتاب خلاف قدیمی ترین منبعی است که ما را به چگونگی طرح و سیر تاریخی مسائل فقهی آشنا می سازد، معظم له در همین رابطه به قدری برای شیخ طوسی احترام قائل بودند که وقتی عبارتی از کتابهای او و همچنین دیگر فقهای بزرگ شیعه را قرائت می فرمود، چنان قیافه خاضعانه ای به خود می گرفتند که گوئی کلام امام (ع) را نقل می فرمایند، ایشان به کثرت تألیفات شیخ طوسی به دیده اعجاب می نگریستند چنانکه معمولاً در مقابل اشکالاتی که به پاره ای از مطالب شیخ طوسی وارد می شد به دفاع از مقام علمی شیخ برخاسته و می فرمودند: حسابش را بکنید که شیخ طوسی با آن همه اشتغالات و با این تعداد فراوان کتابهایی که در فنون مختلف تألیف فرموده و با در نظر گرفتن سن ایشان مگر چه قدر وقت تنها برای همین مسأله داشته است.

مجله: اولین چاپ کتاب خلاف چگونه صورت گرفت؟

□ کتاب خلاف برای اولین بار به دستور مرحوم آیت الله العظمی بروجردی پس از مقابله با نسخه های متعدد خطی چاپ شد ظاهراً تفسیر ارزنده و با برکت «تبیان» هم که اساس تفاسیر شیعه و مرجعی است گرانبها برای مفسرین، اولین بار حسب الامر معظم له به چاپ رسید، حتی تفسیر مجمع البیان بنا به گفته مرحوم آقا شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در کتاب «اصل الشیعة و اصولها» که در میان تفاسیر شیعه بی نظیر است، ناظر به تفسیر تبیان است و ظاهراً به تعبیر مرحوم آیت الله بروجردی خلاصه ای است از آن.

خلاصه روش فقهی مرحوم آیت الله بروجردی فقیه را آشنا به سوابق تاریخی و جو مطرح شدن مسائل فقهی و گشت و گذار آنها در طول تاریخ می کند و برای درک مفاد روایات کمک شایانی به پویندگان این علم می نماید، درست به میزانی که شأن نزول آیات، مفسرین را به فهم مفاد آیات نزدیک می سازد.

مجله: در این رابطه یعنی بهره گیری از متون فقهی و روای اهل سنت، آیا هدف منحصرآشنا شدن با زمینه های صدور کلام معصوم است یا در مورد فقه و همچنین تاریخ اسلام و سیره رسول خدا(ص) برای تقویت و اثبات نظرات خود، می توانیم به روایات آنها استناد کنیم، اگر می توانیم در چه صورتی امکان آن هست و آیا می تواند نهایتاً زمینه هائی را از لحاظ نقاط اشتراک فرهنگی بین فقه ما و فقه اهل سنت بوجود بیاورد یا نه؟

<p>الاجتهاد والتقليد</p> <p>من مذهب</p> <p>تفصيل الشريعة</p> <p>مشرح</p> <p>تحرير الوسيلة</p>	<p>آيين كشورداري</p> <p>ازديدگاه</p> <p>امام علي عليه السلام</p> <p>تأليف:</p> <p>آية الله حاج شيخ محمد فاضل لنكراني</p> <p>ترتيب و تنظيم:</p> <p>حسين كريمي</p>
--	--

□ همانگونه که در علم اصول در باب حجیت خبر واحد تحقیق شده، نوعاً محققین از علمای اصول که مرحوم آیه الله بروجردی نیز از آن جمله بود، حجیت خبر واحد را مقید به عدالت راوی آن نمی کنند زیرا اگر عدالت راوی شرط حجیت خبر واحد باشد در این صورت تنها روایات گروهی از شیعه می تواند حجیت داشته باشد، از نظر این محققین حجیت خبر واحد بر بنای عقلاء استوار است و از نظر بنای عقلاء، چنانکه راوی حدیثی مورد وثوق باشد همین مقدار در حجیت روایت او کافی است اعم از اینکه چنین روایت کننده ای امامی باشد یا از برادران اهل سنت. با توجه بدین مسأله اصولی، ما نمی توانیم از پاره ای از روایات اهل سنت صرف نظر نمائیم برای اینکه در میان آنها نیز افرادی موثق - که تعدادشان کم هم نیست - پیدا می شوند البته ما نمی توانیم در مورد جرح و تعدیل روات، نظرات غیر شیعه را معتبر دانسته و آن را مبنای عمل خود قرار بدهیم بلکه اگر بر حسب تحقیق خودمان وثاقت راوی را احراز کردیم دیگر شیعه نبودن وی نمی تواند مانعی برای حجیت روایت او بشمار آید و آن وقت فرق نمی کند این راوی موثق، حدیثی از رسول اکرم(ص) یا از امیرالمؤمنین(ع) و یا از

دیگر ائمه شیعه برای ما روایت کند چون منتهی الیه روایت باید معصوم باشد که چنین احادیثی برای ما قابل استناد است. در کتاب وسائل الشیعه روایات زیادی از امام صادق (ع) و... داریم که راویان آنها از اهل تسنن هستند ولی چون - مثلاً - شیخ طوسی او را در کتاب «عُدَّة» توثیق فرموده، روایتش معتبر و برای فقهای ما قابل استناد است.

خلاصه مبنای اکثر فقهای شیعه مبنائی نیست که با اتکاء به آن بتوان روایات راویان اهل سنت را بطور کلی کنار گذاشت بدین جهت روایاتی که در رابطه با احکام، وارد شده با دارا بودن شرط بالا قابل پذیرش و حجت است و روایاتی که در ارتباط با تاریخ و تفسیر و امثال آن وارد شده برای استناد بدان حتی وجود شرط مورد بحث نیز لزومی ندارد زیرا محقق در این زمینه‌ها می‌تواند صحت و سقم مسأله مورد علاقه خود را از قرائن و شواهد دیگر هم بدست آورد، ناگفته نماند که اگر پیرامون این گونه علوم نیز روایتی از یک راوی موثق بدست کاوشگری برسد از نظر عقلائی می‌تواند بدان استناد کند.

مجله: آیا به نظر شما، فقهاء ما در زمانهای پیشین روش شیخ طوسی را رویه تحقیق فقهی خود اتخاذ کرده بودند یا نه؟ و اگر ما امروز از روش وی پیروی کنیم از این رهگذر پیشرفتی برای فقه ممکن است حاصل بشود؟

□ البته تا حدی که مرحوم آیت الله بروجردی این روش را مورد توجه قرار داده بودند، نه تنها مفید بلکه لازم است و خوشبختانه در حوزه علمیه قم - البته نه به آن کیفیت بلکه - تا حدودی معمول شده است همچنین در حوزه نجف با اینکه قبل از آیه الله بروجردی بهره برداری از این روش به هیچ وجه معمول نبوده و به منابع فقهی اهل سنت اصلاً توجهی معطوف نمی‌شد، استفاده از آن امروزه معمول شده و فقهای آن حوزه هم مسائل مورد نظر خود را با توجه به فتاوی آنها مطرح می‌نمایند. از نظر من این روش رویه بسیار خوبی برای تحقیقات فقهی بوده و در حدودی که مورد عمل مرحوم آیت الله بروجردی بود، باید بکار گرفته شود حالا بد نیست موردی را که همینجا به ذهنم رسید به عنوان مثال به عرض برسانم: در حالات امیرالمؤمنین (ع) آمده که آن حضرت پس از آنکه به حکومت رسیدند در مقام برشمردن آن مقدار از کارهایی که لازم بود مورد اقدام قرار گیرد فرمودند:

الزَّمْتُ النَّاسَ بِالْجَهْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ .

مردم رابه بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در نمازوا داشتم.

حال اگر فقیه‌ی خود این عبارت را با صرف نظر از زمینه‌ها و انگیزه‌های صدور آن مورد مطالعه قرار دهد، تصور می‌کند که امام مردم را در کلیه نمازها حتی در نمازهای اخفاتی نیز به بلند گفتن بسم الله واداشته است، ولی اگر خصوصیات و شأن نزول این عبارت را در نظر بگیرد، می‌فهمد که مسأله چنین نیست بلکه امام مردم را در همان نمازهای جهری که برادران اهل سنت در زمان خلفای پیش از آن حضرت - روی چه علتی باعلتش کار نداریم - مقید شده بودند که بسم الله را بطور اخفاتی بگویند، واداشته است که با صدای بلند و بصورت جهری بگویند، اینجا است که هر محقق می‌فهمد، منظور امام همان نمازهای جهری بوده و به نمازهای اخفاتی اصلاً کاری نداشته است، پس لزوم بکار گرفتن مبنای مرحوم آیت الله بروجردی مستند به این جهت است که در صورت عدم توجه به آن هرگز نمی‌توانیم به مفاد صحیح روایات آشنائی پیدا کنیم، مثلاً وقتی ما فهمیدیم ابوحنیفه در مقابل امام صادق(ع) چه فتوائی داده، آن وقت می‌توانیم مفاد درست روایتی را که در رابطه با این فتوی از امام صادق(ع) وارد شده بفهمیم، ولی اگر فتوای او را ندانسته و تنها چشم به الفاظ روایت بدوزیم چه بسا ممکن است آنچه را که مورد نظر امام (علیه السلام) بوده، نفهمیم. از این رهگذر است که لزوم بکارگیری روش مذکور در تحقیقات فقهی تا حدودی روشن می‌شود.

اما در رابطه با نکته دوم که فرمودید: ایشان به اصول فقه بی‌اعتنا بودند. برخورد آن مرحوم با اصول را نباید بی‌اعتنائی تلقی کرد، زیرا ایشان هم در دورانی که در بروجرد اقامت داشتند، یک دوره اصول تدریس فرمودند که برخی از شاگردانشان تقریرات دوره اصول ایشان را در آنجا نوشته‌اند که احتمالاً مقدمات چاپ آن فراهم شده و هم موقعی که به قم تشریف آوردند به تدریس اصول پرداختند که تا پایان عمرشان تا حد مقدور آن را ادامه دادند که از جمله خود من قسمت‌های اخیر آن را تا اواسط مبحث براءت نوشته‌ام با این حساب، مسأله این نبود که ایشان به اصول اعتنائی نداشتند بلکه واقع مطلب آن بود که ایشان گاهی منی فرمودند: اصول تورم پیدا کرده است و منظورشان از تورم اصول، رشد غیر متناسب و غیر صحیح آن در قبال فقه بود و شاید انگیزه این تعبیر آن بود که عده‌ای از شاغلین به علوم دینی ترجیح می‌دادند که بیشتر عمرشان را صرف بحث و بررسی در مسائل اصول بکنند در حالیکه

اصول نسبت به فقه جنبه مقدمی داشته واصل و اساس کار، فقه است و با این محدودیت عمر، شایسته آن است که بیشترین اهمیت به خود فقه به عنوان ذی المقدمه داده شود نه به اصول که مقدمه است.

در اینجا دو مطلب وجود دارد که هر دو باید دقیقاً مورد توجه قرار گیرد:

۱- اندکی از مسائل اصول یا اصلاً ثمره عملی ندارد و یا اگر ثمره عملی هم برایش مرتب شود، بسیار ناچیز است مثلاً دلیل انسداد مبتنی بر عدم حجیت خبر واحد است، بنابراین این در صورتیکه ثابت شود خبر واحد فی الجمله حجیت دارد بطوریکه می شود اکثر احکام را از طریق آن اثبات کرد دیگر بحث انسداد یک بحث فرضی بوده و فقیه داعی نخواهد داشت که وقت خود را صرف یک چنین مباحث فرضی نماید، مخصوصاً وقتی که مسائل مشکل و وقت گیری هم در آن وجود داشته باشد، البته جای تردیدی نیست که بحث و بررسی چنین مسائلی از نظر تجهیز علمی فقیه، مؤثر است ولی با این کمی وقت و وجود مسائل لازم و گوناگون، شاید صحیح نباشد که انسان وقت خود را در آن صرف کند. بنابراین می توان گفت که معدودی از مباحث اصول یا بی فایده اند و یا کم فایده و یا مبتنی بر مسائل غیر قابل قبول مانند مباحث معانی حرفیه، چون علاوه بر اینکه دارای بحثهای دامنه داری می باشند، ثمره عملی معتناهی در فقه بر آنها مرتب نمی شود، همچنین پاره ای از بحثهای دیگر که برخی از علمای فن بطور کلی منکر ترتب ثمره ای بر آنها شده اند، البته به استثنای مسائلی که در بالا بدانها اشارت رفت دیگر مباحث اصول فی نفسه تنها وسیله تفقه بوده و به شدت مورد احتیاج فقها است زیرا در تنگناهایی در فقه که معمولاً مورد ابتلا فقیه است قواعد و راه حلهائی که اصول ارائه داده از قبیل استصحاب و اصالت حلیت بویژه حجیت خبر واحد و بحثهای عام و خاص و مطلق و مقید و بحثهای در رابطه با حجیت ظواهر کتاب، جداً به داد او می رسند.

اما در رابطه با تغییر سیستم علم اصول چه در مقام تدریس و چه در مقام تدوین، عده ای به غلط تصور کرده اند که پاره ای از مسائل که اصلاً ارتباط با فقه ندارد در آن راه پیدا کرده و بر همین مبنی نظریاتی داده اند که با حقیقت امر وفق نمی دهد اتفاقاً چندی پیش در جلسه درس اصول هنگامیکه بحث در رابطه با موضوع علم بود عده ای از دوستان بعضی از نظریات جدید را در این زمینه مطرح کردند که مورد بحث و بررسی قرار گرفت و معلوم شد که این نظریات پایه علمی نداشته و اصلاً با نظریاتی

که بزرگان علمای اصول در این رابطه داده‌اند قابل مقایسه نیستند. تذکری که خدمت طلاب و فضیله‌ای عزیز حوزه علمیه دارم این است که در دوران تحصیلی خود باید تنها یک دوره اصول بخوانند البته این یک دوره را با تمام تفصیل آن همراه با تحقیق و مطالعه کافی و بحث و بررسی با همکاران علمی خود به پایان برده و از گذراندن دوره‌های متعدد در محضر اساتید مختلف خودداری نمایند، بدین ترتیب هم وقت خود را بیهوده تلف نکرده‌اند و هم اگر بخواهند حتی به درجه اجتهاد نائل آیند برایشان کافی خواهد بود.

<p>الاجارة من كتاب</p> <p>تفصيل الشريعة</p> <p>في شرح</p> <p>تحرير الوسيلة</p>	<p>أَهْلُ الْبَيْتِ</p> <p>چهره‌های درخشان</p> <p>دَرَاةُ نَظْمِهِ</p> <p>نمایش</p> <p>شاب الزین اشراقی</p> <p>ترجمه‌کننده</p>
--	--

مجله: معروف است که مرحوم آیت الله بروجردی نوآوری‌هایی در زمینه رجال داشتند که در دروسشان هم از آنها استفاده می‌کردند.

□ مرحوم آیت الله بروجردی در زمینه رجال و به تعبیر وسیعتر رجال و اسانید آن، بسیار کار کرده بودند و در این رابطه تألیفاتی هم داشتند که متأسفانه هیچکدام از آنها تا کنون چاپ نشده است، روش ایشان چنین بود که اسانید کتب اربعه مثلاً کافی را با قطع نظر از روایات آن یکی پس از دیگری بررسی می‌کردند و در هر سندی مشخص می‌کردند، کدام راوی از کدام یکی روایت کرده، بعد مجموعه آن قسمت از اسانید کافی را که مثلاً زراره در آن قرار دارد، یکجا مورد دقت قرار می‌دادند و بدین ترتیب نتیجه می‌گرفتند که کلاً چند نفر از روایات زراره — که هم از امام باقر و هم از امام صادق (علیهما السلام) روایت می‌کند — نقل حدیث کرده‌اند و پس از این بررسیها مثلاً مشخص می‌کردند که در سرتاسر کافی ۵۰ نفر از زراره حدیث روایت کرده‌اند و سپس به سراغ کسانی می‌رفت که از هر کدام از این پنجاه نفر روایت کرده‌اند و بدین

ترتیب عنوانی برای زراره مطرح می فرمود و در آن عنوان نیز فصلی همچون «مَنْ رَوَى عَنْ زُرَّارَةَ» تعیین می کردند و در این فصل آن عده از روایات را که از زراره نقل حدیث کرده اند مشخص می فرمود سپس هر کدام از آنان را طبق حروف ابجد به بحث گذاشته و بحث را در دو مرحله:

الف: مَنْ رَوَى هَذَا الرَّجُلُ عَنْهُ (این راوی از چه کسانی روایت می کند)

ب: مَنْ رَوَى عَنْ هَذَا الرَّجُلِ (چه کسانی از این راوی نقل حدیث نموده اند)

به پایان می برد.

مجله: این روش در کاوشهای علمی چه بازدهی می توانست داشته باشد؟

□ مرحوم آیت الله بروجردی به پیروی از روش مورد بحث، تمامی روایات حدیث را از عصر رسول خدا (ص) گرفته تا زمان کلینی (ره) و امثال ایشان، بر حسب زمان زندگی شان در دوازده طبقه قرار داده و روش شناخت بسیار ارزنده و مفیدی بنام طبقات الرجال بوجود آورده بود، با این روش مشخص می شد که تنها روایات طبقه دوم از روایات طبقه اول و طبقه سوم از طبقه دوم و ... می توانند حدیث روایت کنند و روایات طبقه سوم مثلاً بدون واسطه طبقه دوم از طبقه اول نمی توانند، روایت کنند، البته بندرت روایاتی پیدا می شوند که بسبب طول عمر و ... از دو طبقه متوالی پیش از طبقه خود می توانند نقل حدیث نمایند ولی تعداد اینگونه روایات بسیار اندک بوده و اخلاقی در کار بوجود نمی آورند، با در دست داشتن چنین روش دقیق و بسیار مفید که در آن جایگاه، و طبقه هر کدام از روایات حدیث بطور دقیق مشخص و روشن شده - که او از چه کسانی و چه کسانی از وی می توانند حدیث نقل نمایند - توان تحقیق و بررسی ما در اسناد احادیث و ارزشیابی و تعیین صلاحیت روائی روایات آن، به مراتب فزونی می گیرد، مثلاً اگر ما سند روایتی را از کافی در نظر بگیریم در بدو امر چنین به نظر می آید که در این سند هیچگونه انقطاع و ارسالی وجود نداشته و هر کدام از روایات آن مستقیماً از راوی ماقبل خود - که او را درک کرده - روایت کرده و سند را به معصوم رسانده اند، ولی وقتی طبقه هر کدام از روایات واقع در این سند برای ما مشخص شود به آسانی می توانیم دریابیم که کدام یک از آنان صلاحیت نقل حدیث از راوی پیش از خود را - به جهت واقع شدن در طبقه بعد از راوی جلوتر - دارد و کدام یکی فاقد چنین صلاحیتی می باشد زیرا موارد زیادی در اسناد و احادیث وجود دارد که در آن مثلاً عمرو از بکر روایت کرده، در حالیکه عمرو در طبقه بعد از طبقه بکر قرار نگرفته و

حداقل یک طبقه، میان طبقه‌های این دو نفر فاصله وجود دارد با این حساب می‌توان دریافت که در این سند میان عمرو و بکر، راوی یا رواه دیگری وجود داشته که به عللی حذف شده و در نتیجه ارسالی در سند بوجود آمده است.

مرحوم آیت الله بروجردی در این رابطه خیلی زحمت کشیدند و تألیفاتی هم در این زمینه دارند که مهمترین آنها ترتیب اسانید کافی است که در این اواخر آستان قدس رضوی در صدد چاپ آن بر آمد، ولی متأسفانه با کسانی که آن را در اختیار دارند به توافق نرسیدند و احتمالاً بنا شده است از راه دیگری اقدام کنند تا وسائل چاپ آن را فراهم آورند، مرحوم آیه الله بروجردی بی‌علاقه به چاپ تألیفات خود در این زمینه نبودند ولی پیش از اقدام به چاپ آنها به کتابی در رجال به نام جامع الرواة برخورده و پس از مطالعه آن دریافتند که مؤلف آن، قسمت اعظم کارهای ایشان را در آن کتاب انجام داده است، روی همین اصل بود که مرحوم آیت الله از راه بزرگواری و ایشار که از خصائص اخلاقی ایشان بود، از چاپ تألیف خود منصرف شده و دستور دادند تا کتاب جامع الرواة بجای آن چاپ شود که حسب الامر معظم له با طرزی زیبا و متین در دو جلد به چاپ رسید.

اما در رابطه با توثیق رواه:

ایشان در این مورد نظر خاصی نداشتند و توثیقاتی را که در کتب رجال درباره رواه وجود دارد برای احراز وثاقت راوی کافی می‌دانستند ولی در مورد آن دسته از رواه که در کتب رجال چیزی اعم از قدح و مدح درباره آنها پیدا نمی‌شود، نظر بخصوصی داشتند چون معمولاً محققین به روایات چنین روایتی ترتیب اثر نمی‌دهند ولی مرحوم آیت الله بروجردی نکته جالبی درباره آنها تذکر می‌دادند و آن این بود که اگر مشایخ و بزرگان ما از چنین راوی نقل حدیث نمودند آن هم نه در یکی دو مورد بلکه در موارد نسبتاً زیاد، نفس همین اخذ روایت از وی را، می‌توان دلیل وثاقت او به شمار آورد زیرا اگر کوچکترین تردیدی در وثاقت او وجود داشت، بزرگان ما آن هم در موارد متعدد از وی اخذ روایت نمی‌کردند. اما در رابطه با تحقیق در وثاقت و عدم وثاقت راوی به صورتیکه اقوال مختلف موجود در باره یک راوی را کنار هم قرار داده و روی آنها بحث و بررسی کرده و سپس نظری بدهند چنین کاری را انجام نمی‌دادند.

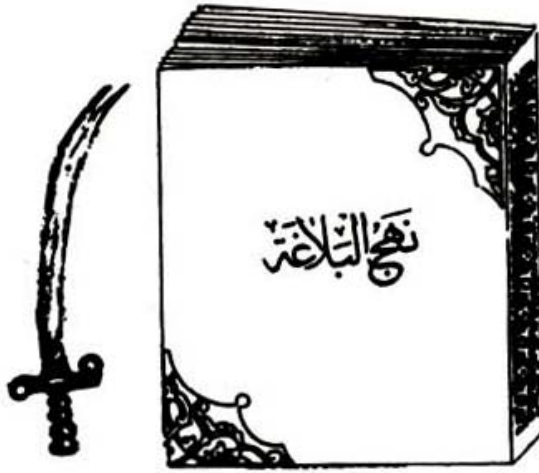
مجله: چنانکه می‌دانیم مرجعیت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی مصادف با دورانی بود که پاره‌ای از تحولات سیاسی در کشور ما در جریان بود که مهمترین

آنها مسأله نفت بود، روحانیت نیز در این تحولات نقشی داشتند، حضرتعالی بعنوان شاگرد آن مرحوم که از نزدیک با معظم له در ارتباط بودید در رابطه با موضع ایشان در مقابل این تحولات و یا برخورد ایشان با روحانیت و ملیون و در یک کلمه پیرامون نظرات ایشان در رابطه با مسائل سیاسی اگر خاطره ای دارید توضیح بفرمائید.

□ مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در مقام مرجعیت مطلقه جهان تشیع مطرح بودند، یعنی نه تنها شیعیان ایران از ایشان تقلید می کردند، بلکه شیعیان سراسر جهان اکثراً مقلد ایشان بودند، بنابراین دارای مرجعیت مطلقه بوده و موقعیت خاصی در جامعه آن روز داشتند، بدین لحاظ در مواقع حساس در مسائل سیاسی روز چه آنهایی که مستقیماً با مسائل مذهبی مربوط می شد و چه غیر آنها، دخالت می کردند منتهی نحوه دخالت ایشان با نحوه دخالت روحانیت در مسائل انقلابی در ایام قبل از پیروزی انقلاب، فرق می کرد، به نظر من این به دلیل آن بود که موقعیت ها باهم فرق داشتند موقعیکه دکتر مصدق به عنوان رهبر ملیون ایران غوغای نفت رادر مملکت راه انداخته و آن مسائل را بوجود آورد، مرحوم آیت الله بروجردی با او هیچگونه مخالفتی نکردند بلکه مواردی پیش می آمد که به علت همین مسئله و ایستادگی وی در مقابل استعمار انگلستان نسبت به او اظهار علاقه و عنایت می فرمودند.

مهمترین جریان سیاسی که مرحوم آیت الله بروجردی در مقابل آن قرار گرفته و موضع مشخصی برای خود انتخاب نموده و مخالفت خود را در قبال آن بطور رسمی اعلام فرمودند - و شاید همین هم مقدمات فوت ناگهانی ایشان رافراهم آورد - مسأله اصلاحات ارضی بود، مخالفت ایشان و اهمیت آن باتوجه به تعبیری که محمدرضا در کتاب انقلاب سفیدش از ایشان آورده، بخوبی روشن می شود. او در همان کتاب در آن قسمت که پیرامون زمینه های اصلاحات ارضی و کارهای مقدماتی لازم برای اجرای آن صحبت می کند می گوید: مامقدمات کار را در مجلس قانون گذاری - آن روز - فراهم می آوردیم که شخصیتی غیر مسئول و کسی که از مسائل دنیا هیچگونه اطلاعی نداشت در همین مورد نامه ای به مجلس نوشته و از اجرای این پروژه اصلاحی جلوگیری بعمل آورد.

خلاصه ایشان در مسائل سیاسی مخصوصاً موقعیکه احساس می کردند خطری متوجه اسلام بوده و جامعه مسلمین را تهدید می کند، دخالت می کردند ولی جای انکار نیست که گاهی ایادی مرموز ناشناخته مانع از آن می شدند که ایشان در عمق بقیه در صفحه ۴۷



ذوالفقار و ذوالفقر

تقریباً از روزی که سید شریف محمد بن الحسین الرضی (قدس سره) کتاب نهج البلاغه را به عنوان پاره‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان کوتاه مولای متقیان علی بن ابیطالب (ع) به عالم علم و ادب تقدیم نموده است، همواره این مجموعه نفیس و گرانقدر مورد توجه دوست و دشمن و موافق و مخالف قرار گرفته است. برخی به علت حقد و نصب عداوت اهل بیت پیامبر (ص) کاملاً دچار انحراف شده و از درک حق و حقیقت کنار افتادند و از روی حدس و گمان و بدون ارائه دلیل و برهان، نظری علیل و سخنی بس سخیف اظهار کرده و چنین گفتند: «چون نهج البلاغه، مشتمل بر یک سلسله خطب فلسفی و کلامی است که در عصر علی (ع) معهود و شناخته شده نیست، پس آنها انشاء و نوشته و وضع خود شریف رضی است که به علی (ع) نسبت داده است» در صورتی که در نهج البلاغه برخی حقایق مربوط به دانش هیئت و نجوم و دانستیهای راجع به علوم طبیعی وجود دارد که در زمان خود شریف رضی هم ناشناخته بود همچون مسئله حرکت زمین و غیره^۱. ما در این مقاله پیرامون موضوع فوق و پاسخ به آن اشکالات سخن نخواهیم گفت زیرا:

۱ - جهان بینی و جهان‌داری علی (ع) مقدمه دکتر محمد مفتاح، چاپ نخست - علوم الطبیعة فی نهج البلاغه، لیب بیضون، چاپ بنیاد نهج البلاغه.

اولاً: همچنان که ذوالفقار^۲ مولی امیرالمؤمنین برای او دشمن آفریده، نهج البلاغه ذوالفقار، آن بیانات شیوا و کلمات حکمت آمیز او نیز به همان میزان حاسدان و کینه توزان را برانگیخته است و آنان از روی هوی و نکراء و نه از روی اندیشه و ذكاء اراجیفی بافته اند.^۳

وثانیاً: بدنبال تشکیکات مزبور، علماء و دانشمندان دست به کار شده و آثار تحقیقی ارزنده ای آفریده و حق مطلب را ادا کرده اند و شاید نیازی به کار و پژوهش جدید در این مورد نباشد و بقول استاد دانشگاه دمشق، باید از این جماعت مشکک سپاسگزار بود که ایراد گرفتند و سبب بروز و ظهور این همه آثار علمی و فرهنگی شدند و در نتیجه راجع به اسناد و مضاد نهج البلاغه پژوهشهایی به عمل آمد و کتبی نوشته شد که برخی از آنها در سطح بالای علمی و تحقیقی قرار دارد که فهرست وار عبارتند از:

۱- اِشْتِنَادُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ از امتیاز علی خان عرشی با ترجمه فارسی دکتر آیت الله زاده شیرازی؛

۲- بحثی کوتاه پیرامون مدارک نهج البلاغه از رضا استادی؛

۳- پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه از محمد مهدی جعفری؛

۴- مَا هُوَ نَهْجُ الْبَلَاغَةِ از سید هبة الدین شهرستانی با ترجمه فارسی از میرزاده اهری بنام «در پیرامون نهج البلاغه»؛

۵- مَدَارِكُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ وَدَفْعُ السُّبُهَاتِ عَنْهُ از هادی کاشف الغطاء؛

۶- مَصَادِرُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ وَأَسَانِيدُهُ از سید عبدالزهراء حسینی؛

۷- نَقَرَاتٌ وَتَأْمَلَاتٌ فِي تَشْكِيقِ الْأُسْتَاذِ خَلِيلِ مَرْذُومٍ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ از علی کاشف الغطاء؛

۸- نهج البلاغه از کیست؟ از محمد حسن آل یاسین، ترجمه محمود

عابدی؛

۹- نَهْجُ الْبَلَاغَةِ تَوْثِيقُهُ وَنَسْبَتُهُ إِلَى الْأَمَامِ عَلِيِّ (ع) از دکتر حنفی داود؛

و تحقیقات ابن ابی الحدید و دفاعیات او در شرح خویش، و کتب و مقالات

.....

۲- ذوالفقار، لقب شمشیر علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که در تاریخ شهرت دارد. استاد اسعد علی برای نهج البلاغه، لقب ذوالفقار داده و ما این نکته را از ایشان گرفتیم.

۳- نگاه کنید به شرح ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ج ۱ ص ۸ و مصادر نهج البلاغه و اسانیده، سید عبدالزهرا حسینی ج ۱ تقاریر کتاب.



و رساله های ارزشمند دیگر؟

ما در این نوشتار بر اساس فرق میان تألیف و وضع و اینکه نهج البلاغه تألیف شریف رضی است نه وضع و انشای او و یادگیری، بحث خود را پی می‌گیریم و نکته ای تازه در این مورد یادآور می‌شویم و در این کنکاش از نتیجه تحقیق استاد عبدالزهره حسینی در کتاب بسیار ارزشمند **مَصَادِرُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ وَأَسَانِيدُهُ** الهام گرفته و از روایتهای متفاوتی که او آورده به این بحث هدایت شده‌ایم.

همچنانکه استاد اسعد علی در مقدمه کتاب خویش بنام **نَهْجُ الْبَلَاغَةِ ذُو الْفَقْرِ وَ شَرْحُهُ الْعَصْرِيُّ** که در دست تألیف دارند به نظیر این بحث پرداخته‌اند.

حدود کار تحقیق

نخست باید توجه داشت که در تحقیق و تصحیح هر متن کهن و هر کتاب علمی، دو کار عمده صورت می‌گیرد.

الف: احراز اعتبار و سندیت آن متن و اینکه آیا مطالب و گفتار آن، صد در صد از نویسنده‌ای است که آن متن و کتاب به وی منصوب است؟

ب: چند و چونی متن و کتاب و اینکه آیا مطالب آن بدون هرگونه تغییر و فزونی و کاستی بدست ما رسیده و یا تغییراتی در آن رخ داده است که غالباً اختلاف نسخه‌ها، مشعر بر این است (اگر چه احیاناً این اختلاف نسخ، به خود مؤلف و تصرفات او برمی‌گردد) و هر چه نسخه کهن تر و به عصر مؤلف، نزدیکتر باشد بهتر است و هر کدام دارای نشان قرآنت و مقابله باشد موثق تر خواهد بود.

خوشبختانه در مورد نهج البلاغه هر دو کار صورت گرفته که از آن جمله است:

۱- کار تحقیقی سید عبدالزهره حسینی در کتاب نفیس «**مَصَادِرُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ وَأَسَانِيدُهُ**» که یاد شد.

از نظر آقای اسعد علی، استاد دانشگاه دمشق، کار پژوهشی سید عبدالزهره حسینی از کاملترین و فراگیرترین کارهای پژوهشی است زیرا او تک تک سخنان و کلماتی را که شریف رضی از بیانات امیرالمؤمنین برگزیده، مورد تحقیق قرار داده و کلیه مصادر را در آن زمینه چه قبل از شریف رضی و چه بعد از او، مشخص کرده

.....

۴- رجوع کنید به یاد نامه علامه شریف رضی، مقاله بررسی و تحقیق پیرامون منابع ترجمه و شرح حال شریف رضی، چاپ تهران، بنیاد نهج البلاغه.

است.

۲ - تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم در مورد متن نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید، او در کار خود به چند نسخه مراجعه نموده است، شارح «عصری نهج البلاغه» به هنگام ذکر مراجع تحقیق مزبور می‌نویسد که او به پنج نسخه رجوع کرده است در صورتی که:

اولاً: محقق نام برده در مقدمه خود علاوه بر نسخه خطی مورخ (۶۸۲ هـ. ق) موجود در کتابخانه طلعت به شماره «۸۴۰» ادب» هفت نسخه دیگر را هم ذکر کرده که در تحقیق شرح به آنها رجوع نموده است و در مجموع، هشت نسخه مورد مراجعه وی می‌باشد.

ثانیاً: نسخه عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه طاهریه به شماره ۷۹۰۴ مورخ (۱۰۸۲ هـ. ق) که ایشان از مراجع محمد ابوالفضل برشمرده، نمی‌باشد. و محقق در مقدمه خود ذکری از آن به میان نیاورده است^۵

۳ - تحقیق و تصحیح متن نهج البلاغه توسط آقای سید جواد مصطفوی خراسانی با همکاری بنیاد نهج البلاغه، در این تحقیق به هفت نسخه خطی مراجعه شده است به قرار زیر:

۱ - نسخه خطی آستان قدس ۲ - نسخه خطی مدرسه شهید مطهری (سپهسالار سابق) ۳ - نسخه خطی مدرسه نواب مشهد ۴ - نسخه خطی حاج حسن آقا سعید ۵ - ۶ و ۷ - سه نسخه خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، قم. این تحقیق هنوز چاپ نشده و همچنان در کتابخانه بنیاد نهج البلاغه نگاهداری می‌شود.

۴ - متن تحقیق شده توسط استاد مُحَمَّد عَبَّده مصری همراه با مقدمه و شرح لغات و فقرات مشکل.

۵ - متن تحقیق و تصحیح شده توسط دکتر صُبْحی صَالِح، همراه با فهرس فتی مختلف هر چند ناقص و احیاناً نارسا.

۶ - متن معتبر منتشر شده توأم با ترجمه و توضیح مرحوم فیض الاسلام.

۷ - متن کهن تقریباً نزدیک عصر شریف رضی که نسخه عکسی آن از سوی کتابخانه آیت الله مرعشی قم انتشار یافته است.

.....

۵ - نگاه کنید به شرح ابن ابی الحدید تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱ ص ۲۰ تا ۲۴

مقدمه محقق.



در اینجا به نکته سومی نیز باید اشاره کنم که اختصاصاً در تحقیق کتب حدیثی که نهج البلاغه از آن جمله است، مطرح می‌شود و آن اینکه پس از اثبات اعتبار و وثاقت نهج البلاغه و اینکه نهج البلاغه موجود همان کتابی است که شریف رضی آن را تألیف نموده است و نیز بعد از اثبات اینکه آن، وضع و ساخته خود رضی نیست بلکه مجموعه‌ای است از کلمات، نامه‌ها و خطبه‌های امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، این سؤال مطرح می‌شود که آیا سخنان منسوب به آن حضرت در نهج البلاغه عین آن بیانی است که از دولب مبارک ایشان بیرون آمده و یا اینکه این کتاب به لحاظ آنکه تألیف رضی است و لازمه هر تألیف آن است که مؤلف اعمال سلیقه کند و ابتکار از خود نشان دهد احیاناً دخل و تصرف و جابجائی در نقل سخنان رخ داده است؟

این مقال، کنکاشی است در این مایه و پاسخ تحقیق گونه ایست به این پرسش.

شرط اساسی هر تحقیق

پیش از پرداختن به بحث مزبور، رهنمود مولا را به عنوان شرط اساسی تحقیق یادآور می‌شوم. صبر و شکیبائی و داشتن حوصله و سعه صدر و استقبال از نظریات گوناگون، انسان را می‌تواند به حقیقت امر برساند و در واقع هدف از تحقیق، همین است که پژوهشگر به حقیقت دست یابد.

و این رهنمود خود امام (علیه السلام) است که اولاً فرمود: *الصَّبْرُ شِجَاعَةٌ*^۶ (صبر و شکیب و داشتن حوصله و ظرفیت، خود نوعی شجاعت و دلیری است) و ثانیاً فرمود: *قِنِ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَايَا*^۷ [هر کس با نظریات و آراء روبرو شود و به پیشواز آنها رود، خطاها و لغزشها را دقیقاً تشخیص داده و خواهد شناخت]^۸.

به نظر ما محققانی موفق‌ترند که عملاً از این رهنمود امام، الهام گرفته و در کار پژوهشی خود این توصیه مولا را مد نظر دارند و ما بر اساس همین رهنمود و توصیه

۶ - نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۴ چاپ صبحی صالح.

۷ - همان کتاب کلمه شماره ۱۴۷.

۸ - استاد ادبیات در دانشگاه دمشق، این نکته را خاطر نشان می‌کند که امام «وجوه الآراء» بکار برده نه «اقفاء الآراء»، یعنی پژوهشگر باید با نظرات و آراء، رویا روی و مستقیم برخورد کند و نه غیر مستقیم و یا از پشت سرواز کنان که در این صورت خواه ناخواه حقیقت امر بر او پوشیده خواهد ماند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مروزی داریم بر نهج البلاغه بویژه در پرتو تألیف تحقیقی استاد سید عبدالزهراء حسینی.

قبلاً یادآور شدیم که نهج البلاغه تألیف شریف رضی است و لازمه هر تألیف، همین است که مؤلف بر اساس ذوق و سبک خاص خود، بین مطالب الفت و هماهنگی، ایجاد می‌کند و دخل و تصرفهایی بعمل می‌آورد و اثری را به عنوان تألیف از او می‌دهد.

نخستین ابتکار قابل ذکر مرحوم رضی، همین ترتیب و فصل بندی کتاب است که او خطبه‌ها را یکجا و نامه‌ها را در فصلی و کلمات قصار را هم در بخش پایانی کتاب آورده است و گرنه امیرالمؤمنین (علیه السلام) شخصاً چنین اثر دسته کرده و مرتبی از خود باقی نگذاشته است.

دومین کار شریف رضی، مقدمه خود او و بیان و توضیحاتی است که در لابلای کتاب آورده است و گاهی به مقایسه پرداخته و بوجود روایت مشابهی از رسول اکرم اشاره می‌کند و گاهی نیز به ذکر جنبه‌های بلاغی و ادبی کلمات مولی پرداخته است.

سومین کار سید رضی (رحمه الله) در این تألیف ارزنده آن است که او گاهی در نقل سخن مولای مؤمنان، علی (علیه السلام) فقط بخشی را که متناسب با هدف او بوده آورده و جمله‌ها و قسمتهایی را حذف نموده است اما معذک این کار سید رضی ایجاب نمی‌کند که آن سخنان را، کلمات علی (علیه السلام) ندانسته و ساخته سید رضی بپنداریم بلکه در عین حالی که آن سخنان، کلمات امیرالمؤمنین است این عمل سید رضی هم هیچ ضرری نمی‌رساند بلکه از نقطه نظر علمی این کار سید رضی، برانگیزاننده بوده و تا کنون موجب پدیدار شدن چندین اثر علمی و تحقیقی در این زمینه شده است بعلاوه آنکه این دخل و تصرف در همه جا و تمام کلیات رخ نداده است بلکه می‌توان گفت در خطبه‌های مفصل که غالباً در مصادر قبل از نهج البلاغه آمده کاستی یا افزونی دیده نمی‌شود مانند خطبه غراء، اشباح و قاصعه^۱.

از باب نمونه حکمت نخست را در نظر می‌گیریم و به تفاوت موجود بین اصل کلام علی (علیه السلام) و آنچه در تألیف شریف رضی آمده توجه می‌کنیم.

حکمت نخستین در گزیده شریف رضی چنین است: **كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَأَبْنِ**

.....
۹ - نگاه کنید به نهج البلاغه ذوالفقرو شرحه المصری، مقدمه فصل سوم، دکتر اسعد علی.



اللَّبُونِ لَا ظَهْرَ فَيْرَكَبَ وَلَا ضَرْعَ فَيُحَلَبَ ۱۰ [در فتنه و هرج و مرج همچون بچه شتر باش که نه پستی دارد که سوارش شوند و نه شیری دارد که بدوشند].

استاد سید عبدالزهراء حسینی می‌نویسد: این جمله از کلمات مشهور مولی است و گاهی جمله وَلَا وَبَرُّ فَيُسَلَبَ [ونه پشمی برای برگرفتن دارد] بر آن افزوده می‌شود. ۱۱ و آن را قبل از شریف رضی، ابوحیان توحیدی (در گذشته به سال ۳۸۰ ه.ق) در کتاب الإمتاع والمؤانسة ج ۲ ص ۳۱ روایت کرده و بعد از سید رضی هم آمیدی در غرر الحکم و درر الکلم، زیر عنوان «وَمَنْ كَلَامِهِ فِي حَرْفِ الْكَافِ بِلَفْظِ كُنْ» نقل نموده است.

و از روایت رضی الدین حلی برادر علامه حلی در کتاب «الغدُّ القویة» بر می‌آید که این کلمه کوتاه بحثی است از وصیت نسبتاً طولانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش حسن مجتبی (سلام الله علیه) که قطعه‌ای از آن را که متناسب و منطبق بر اهل این زمان هم است برمی‌گزینیم:

كَيْفَ بِكَ يَا بُنَيَّ إِذَا صِرْتَ مِنْ قَوْمٍ صَبِيَّهُمْ عَادٍ وَشَابُّهُمْ فَاتِكُ وَشَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَى عَنِ مُنْكَرٍ خَوْفُهُمْ آجِلٌ وَرَجَاءُهُمْ عَاجِلٌ لَا يَهَابُونَ الْإِمْنَ يَخَافُونَ لِسَانَهُ وَلَا يَكْرَهُونَ إِلَّا مَنْ يَرْجُونَ نَوَالَهُ إِنْ تَرَكْتَهُمْ لَمْ يَتْرُكُوكَ وَإِنْ تَابَعْتَهُمْ إِغْتَالُوكَ إِخْوَانُ الظَّاهِرِ وَأَعْدَاءُ السَّرَائِرِ، يَتَصَاحَبُونَ عَلِيَّ غَيْرَ تَقْوَى وَإِذَا افْتَرَقُوا ذَمَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا تَمُوتُ فِيهِمُ السُّنَنُ وَتُخَيَّبُ فِيهِمُ الْبِدْعُ، فَكُنْ يَا بُنَيَّ عِنْدَ ذَلِكَ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرَ فَيْرَكَبَ وَلَا ضَرْعَ فَيُحَلَبَ وَلَا وَبَرُّ فَيُسَلَبُ، فَمَا طِلَابُكَ لِقَوْمٍ إِنْ كُنْتَ عَالِمًا عَابُوكَ وَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا لَا يُرِيدُوكَ إِنْ ظَلَمْتَ الْعِلْمَ قَالُوا مُتَكَلِّفٌ مُتَعَقِّقٌ وَإِنْ تَرَكْتَ ظَلَبَ الْعِلْمَ قَالُوا عَاجِزٌ غَيْبٌ وَإِنْ تَحَقَّقْتَ لِعِبَادَةِ رَبِّكَ قَالُوا مُتَصَيِّعٌ مُرَائِيٌّ وَإِنْ لَزِمْتَ آلِصَّمْتَ قَالُوا الْكَنُّ وَإِنْ نَطَقْتَ، قَالُوا مِهْدَاؤٌ وَإِنْ أَنْفَقْتَ، قَالُوا مُسْرِفٌ وَإِنْ افْتَصَدْتَ قَالُوا بَخِيلٌ ۱۲

چگونه خواهی بود ای پسرک من؟ هر گاه در میان مردمی باشی که طفلشان، تجاوزگر و جوانشان، جسور و بی پروا است، پسر مردشان فرمان به نیکی نمی‌دهد و از بدی باز

۱۰ - نهج البلاغه، بخش کلمات قصار نخستین کلمه.

۱۱ - مدارک نهج البلاغه، هادی کاشف الغطاء ص ۱۵۰ مطبوع بضمیمه مستدرک نهج البلاغه

چاپ بیروت مکتبه اندلس.

۱۲ - مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۴ ص ۷ و ۸ چاپ بیروت و نقل متفاوت آن در مدارک

نهج البلاغه ص ۱۵۰.

نمی‌دارد ترس آنان از دور دستها ولی امیدشان نزدیک است. جز از کسی که از زبانش می‌ترسند بیمناک نیستند و به غیر از کسی که از احسان و صله‌اش بهره‌مند و به خدمتش امیدوارند، احترام نمی‌گذارند، اگر رهایشان کنی، تورا رها نمی‌کنند و اگر همراهشان شوی، فریبت دهند، در ظاهر دوستند و در باطن دشمن، دوستی و مصاحبتشان بر پایه تقوی نیست و هر گاه از هم جدا شوند زبان به بدگویی یکدیگر گشایند، سنتها در میانشان مرده و بدعتها زنده گشته است.

ای فرزند من در این هنگام همچون بچه شتری باش که نه پشتی برای سواری و نه پستانی برای دوشیدن و نه پشمی برای برگرفتن دارد.

چه می‌توانی بکنی با مردمی که اگر دانا باشی از تو خرده گرفته و عیب می‌جویند و اگر نادان باشی، راهنمائیست نمی‌کنند، هرگاه در جستجوی علم و دانش باشی گویند چه رنج و زحمت بی‌خودی می‌کشی و چقدر عمق گرانی^{۱۳} و اگر ترک دانش کنی و به دنبال علم نروی گویند ناتوان و کودن هستی.

و هر گاه خود را برای عبادت خدا آماده سازی، گویند ظاهر ساز و ریا کاری و اگر سکوت اختیار کنی گویند عاجز و گنگی و اگر سخن بگویی، گویند چقدر پر حرف هستی. هرگاه انفاق کنی گویند ولخرجی و اگر مقصد باشی گویند چه بخیل و تنگ نظری.

بررسی کلام برگزیده شریف از نقطه نظر اعتبار و وثاقت و اینکه آن از سخنان علی (علیه السلام) می‌باشد ما را به این نتیجه می‌رساند که کلام مزبور — چنانکه یادآور شدیم — قبل از سید رضی و پس از آن بصورت گسترده‌تر از آنچه او آورده، در متون اسلامی نقل شده است، و ملاحظه شکل اصلی کلام، پرده از نوع گزینش سید رضی (رحمه الله) کنار می‌زند و شایسته آن است که ما در اینجا درنگی کنیم و با ذکر نکاتی، راز کار سید رضی را آشکار سازیم و روشن کنیم که چرا او گفتار علی (علیه السلام) را تغییر داده و شاید برخی به همین سبب پنداشته‌اند که آن سخن ساخته و وضع خود رضی است.^{۱۴}

□ الف: کلمه فتنه در اصل کلام علی (ع) نیست و شاید رضی آن را از فراز میانه گفتار (وصیت) امام استفاده کرده است. زیرا کلمه فتنه در گزینش رضی

.....

۱۳ — جمله «مُتَّقِیْنَ» درست با همین مضمون در چنین جامعه‌هایی مطرح می‌شود مثلاً گفته می‌شود فلانی آدمی است که خیلی به ته قضیه می‌رسد و به اصطلاح ته روی خشخاش می‌گذارد در صورتی که او فقط انسانی است پایبند اصول و قوانین.

۱۴ — البته اگر در منابع و مأخذ مورد مراجعه سید رضی، کلام منتخب، عین آن نباشد که او آورده است جمله، نقل به معنی تلقی می‌شود و چنانکه سید حسینی در مصادر نهج البلاغه گفته است در میان راویان حدیث، روش نقل به معنی بسیار متداول و شایع بوده است.



معادل فراز میانین و پسین وصیت علی (ع) است و آن، مجموعه صفات و رفتار مردم زمانی است که مورد نظر امام در وصیت نامه مزبور بوده است و واژه فتنه، همه آن خصال و رفتارها را دربر دارد و جملگی آنها را یکجا تجسم می‌بخشد.

□ ب: از متن گفتار علی (ع) در برگزیده سید رضی یک حرف و سه کلمه انداخته شده است، شکل اصلی کلام چنین است فَكُنْ يَا بَنِيَّ عِنْدَ ذَلِكَ كَأَنَّيَ اللَّبُونِ، ولی درگزیده شریف چنین است كُنْ كَأَنَّيَ اللَّبُونِ و علت حذف فاء یا یا بَنِيَّ عِنْدَ ذَلِكَ این است که فاء و عِنْدَ ذَلِكَ حکمتِ منتخب را به بخش پیشین مربوط می‌کند و شریف رضی آن قسمت گفتار و وصیت را نیاورده است. و سبب حذف کلمه یا بَنِيَّ هم این است که او خواسته کلام امام مطلق باشد تا وصیت شامل همه، اعم از پدران و فرزندان گردد و یا اینکه هر کس خطاب را متوجه خویشتن خویش بداند.

بنابراین، ساختار کلمه حکمت، آن گونه که شریف رضی آورده از آن چه که گوینده اصلی و صاحب وصیت پدران اراده فرموده، چیزی را کم نکرده و دگرگون نمی‌سازد و کار حذف و اضافه مقتضای اختصار و تألیف و نوع‌گرایش سید شریف رضی (رحمه الله) است.

البته این بیان توجیه عملکرد رضی است و دفاعی است از وی در برابر کسانی که می‌پندارند این سخنان از مولی نیست و الا شکی نیست که اصل گفتار علی (ع)، بالا تر و شفاف‌تر است.

از نظر استاد ابعاد علی شارح نهج البلاغه، مقایسه اصل کلام علی (ع) در آن وصیت پدران و طولانی و آن درد دل حکیمانه، با کلام منتخب شریف رضی چنین تمثیلی را مطرح می‌سازد که وقتی اصل وصیت و تمام گفتار علی (ع) در این مورد، مطالعه می‌شود مثل آن است که انسان در رود عظیم می‌سی سی پی حمام می‌کند و در آن شناور است و اما شنونده قسمت برگزیده شریف رضی مثل آن است که قواره‌ای را در یک حوض کوچک در چهار دیواری یک خانه، تماشا می‌کند پس فرق میان آن دو بسیار است.

□ ج: مربوط می‌شود به قرائت و اعراب جمله حکمت آمیز امام، زیرا نوع قرائت و اعراب، در شدت و ضعف نهی و منع موجود در کلام، تأثیر دارد. اعراب حکمت در برخی نهج البلاغه‌های مطبوع چنین است: لَا ظَهْرٌ... وَلَا ضَرْعٌ.... ولی سیاق معنی، نفی جنس را ایجاب می‌کند یعنی مراد آن است که هیچ بهره‌ای از آنان کشیده نشود چونان نوباوه شتر و معنی از حقیقت به مجاز پیوسته است. بر این اساس، قرائت صحیحتر چنین است: لَا ظَهْرٌ... وَلَا ضَرْعٌ و مراد آن است که در فساد

زمانه ات به هیچ وجه شریک مباش نه با جان و کمک های روحی و معنوی و نه با مال و دارائی و کمک های مادی که نخستین معنی در واژه ظَهَرَ متجلی است و دومی در واژه ضَرَع.

برخی محققان نهج البلاغه هر دو را محتمل دانسته اند یعنی هم لا ظَهَرَ و هم لا ظَهَرَ، هم لا ضَرَع و هم لا ضَرَع را و برخی شارحان هم نفی جنس را ترجیح داده و آن را مقتضای حال و برابر سیاق کلام تشخیص داده اند. و واضح است که نفی جنس متناسب تر با آهنگ کلام مولی در این وصیت حکیمانه است.

نمونه دوم، حکمت چهارصد و پنجاه و پنج است، این حکمت در انتخاب شریف رضی، چنین آمده است:

سؤال شد که شاعرترین شاعران کدام است؟ فرمود:

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةِ نُفْرَةِ الْغَايَةِ عِنْدَ قَصَبِهَا فَإِنْ كَانَ وَلَا بُدَّ فَالْمَلِكُ
الضَّلِيلُ (بُرَيْدُ إِقْرَاءِ الْقَيْسِ)

مردم در یک مسابقه شرکت نجسته اند که دارای هدفی واحد باشند و در یک مسیر حرکت کنند (تا شاعرترین شاعران، شناخته شود) پس اگر چاره ای از اظهار نظر نباشد می گویم مَلِكِ ضَلِيلِ (امره القیس) شاعرترین است.

در مقام بررسی و تحقیق اعتبار این کلام، محققان و شارحان نهج البلاغه دو روایت دیگر را نقل کرده اند.

روایت اول:

ابن رشیق ۱۵ در کتاب «العمدة» می نویسد از علی بن ابیطالب (کرم الله وجهه) حکایت شده است که فرمود:

اگر همه شاعران قدیم در یک زمان می گنجیدند و برای همه آنها یک هدف و نشان نصب می شد و آنان با هم به حرکت در می آمدند، آنوقت می شناختیم که برنده کیست؟ و چون چنین چیزی ممکن نیست پس آن کس که از روی ترس و طمع شعر نگفته برنده است.

پرسیدند آن کیست؟

.....

۱۵ - حسن بن رشیق قیروانی، ادیبی است نحوی و لغوی و عروضی و شاعری است، ماهر، از آثار دیگر اوست الشنوذ فی اللغة وقراءة الذهب فی نقد اشعار العرب، نگاه کنید به ریحانه الادب. محمد علی مدرس، ج ۴ ص ۴۴۹.



فرمود: کندی

سؤال شد چرا؟

فرمود: زیرا دیدم او زیباترین نوادر را گفته و ابتکاری ترین نکات را سفته

است. ۱۶

روایت دوم:

ابن دُرید^{۱۷} در امالی از ابن عَرَادَة نقل می‌کند که علی بن ابیطالب (علیه السلام) شبی از شبهای ماه رمضان مردم را با طعام گوشت اطعام می‌کرد ولی خود همراه ایشان نمی‌خورد پس از آنکه آنان دست از طعام می‌کشیدند برای ایشان سخن می‌گفت و پندشان می‌داد. آنان سرغذا پیرامون شعرا سخن می‌گفتند در پایان که علی (ع) برایشان سخن می‌فرمود ضمن همین خطابه اش گفت:

إِنَّ مَلَكَ أَمْرِكُمُ الدِّينُ؛ [معیار عمل شما دین است]؛

وَعِظْمَتِكُمُ التَّقْوَى؛ [وتقوی شما را صیانت می‌کند]؛

وَزِينَتِكُمُ الْأَدَبُ؛ [و ادب آرایش شماست]؛

وَحُضُونُ أَغْرَاضِكُمُ الْحِلْمُ؛ [و حلم و بردباری، دژهای آبروی شما می‌باشد].

آنگاه فرمود: ای ابا الاسود پیرامون چه مسئله ای صحبت داشتید؟ کدام

شاعر، شاعرترین است؟

ابوالاسود: آنکه گوید:

وَلَقَدْ اغْتَدَى بُدَافِعُ رُكْنِي أَعْوَجِي ذَوْقِنَاةٍ إِضْرَجُ
مَخْلَقٌ مَزَلٌ مَعْنٌ مَقْنٌ مِنْفَحٌ مِطْرَحٌ سَبُوحٌ خَرُوجُ

یعنی ابودؤاد ایادی.

امیر المؤمنین علی (ع): نه او نیست.

ابوالاسود: پس او کیست ای امیر المؤمنین؟

امیر المؤمنین علی (ع): لَوُزِفَعَتِ لِيَلْقَوْمٌ غَابَةً فَجَرُوا إِلَيْهَا مَغَاً عَلِمْنَا مِنَ السَّابِقِ

.....

۱۶ - مصادر نهج البلاغة و اسانیده، ص ۲۱۱ ج ۱ به نقل از کتاب «العمدة» ابن رشيق ج ۱

ص ۴۱.

۱۷ - ابن دريد محمد بن حسن از بزرگان و مشاهير ادبا و شعراي زمان خود بوده است، ابن شهر

آشوب و شيخ حرّ عاملي و قاضي نور الله شوشتری او را شيعه دانسته اند. آثاری دارد از جمله: جمهرة اللغة

و امالی در علوم عربی. او بسال (۳۲۱ ق) در ماه شعبان وفات یافته است نگاه کنید. به ريحانة الادب

ج ۷ ص ۵۱۷.

مِنْهُمْ وَلَكِنْ إِنْ يَكُنْ فَالَّذِي لَمْ يَقُلْ عَنْ رَغْبَةٍ وَلَا رَهْبَةٍ.

[اگر برای شاعران هدفی تعیین می‌شد و همگی بسوی آن هدف راه می‌افتادند، می‌دانستیم که برنده کدام است ولی اگر بهر حال باید نظر بدهیم پس برنده آن کسی است که از روی ترس و طمع، نگفته است].

پرسیدند: او کیست یا امیرالمؤمنین؟

فرمود: هُوَ الْمَلِكُ الضَّلِيلُ ذُو الْقُرُوحِ [همان پادشاه سرگردان و حیران، دارنده

زخمهاست].

گفتند: یعنی امرء القیس^{۱۸} یا امیرالمؤمنین.

فرمود: خود اوست.

آنگاه گفتند: از شب قدر سخن بگوئید.

فرمود: گمان ندارم آن را بدانم و از شما پنهان کنم ولی تردیدی ندارم که خداوند آن را از روی لطف و مهر از شما پوشیده است زیرا اگر او شما را از آن آگاه می‌ساخت فقط در آن شب عمل می‌کردید و جز آن را رها می‌ساختید و امیدوارم از شما فوت نشود: بلند شوید و بروید خداوند شما را مشمول رحمت خویش کند.^{۱۹}

ابن ابی الحدید می‌نویسد: این روایت را در کتاب امالی ابن دُرَید خواندم. و این درید به سال (۳۲۱ هـ. ق) یعنی ۸۵ سال قبل از وفات شریف رضی، از دنیا رفته است که شریف بسال (۴۰۶ هـ. ق) درگذشته است.

پس روایت ابن دُرَید اقدم از روایت شریف رضی در نهج البلاغه است لیکن روایت ابن رشیق بعد از رضی است که او بسال (۴۵۶ هـ. ق) وفات یافته یعنی پنجاه سال پس از درگذشت شریف رضی.

و در مقام مقایسه این سه روایت که تفاوت‌هایی در میان آنها وجود دارد، استاد اسعد علی یک سنجش شاعرانه و ظریف دارد و بر آن مقیاس به هریک از راویان در روایتشان نمره داده است.

.....

۱۸ — جندح یا سلیمان بن حجر حارث بن عمرو کندی، اشعر شعرای جاهلیت بوده و یکی از اصحاب معلقات، او را ملک ضلیل می‌گفته‌اند زیرا در تمام عمر خود مضطرب و سرگردان بود یعنی پادشاه سرگردان و حیران و «ذوالقروح» می‌گفته‌اند زیرا قیصر روم، پیراهنی مسموم بر تن او کرده بود و به همین سبب بدنش، ریش ریش شده بود. او به سال (۵۶۶ م) درگذشته است در تفسیر و توجیه این دو عنوان و لقب او نکات دیگری هم گفته شده است. نگاه کنید به ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۷۵.

۱۹ — شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲۰ ص ۱۵۳ به نقل

از امالی ابن درید.



او می‌نویسد: روایت شریف رضی، عمل کسی را می‌نماید که آشیانهٔ زیبای پرندۀ ای را در وسط جنگل سرسبز، از درختی به درخت دیگر جابجا می‌کند و روایت ابن رشیق وضع کسی را به نظر می‌آورد که جنگل را مشاهده کرده و آشیانه را در آن دیده و بدقت تمام توصیف می‌نماید. ولی روایت ابن درید خود آشیانه را با همه زیباییها و واقعیتهايش نشان می‌دهد.

موقع افطار است و مؤمنان پس از یک روز روزه، طعام می‌خورند و شادمان و خرسند هستند که برای روزه دارد و شادی وجود دارد چنانکه در حدیث نبوی آمده *لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ*، و پذیرائی کننده و میزبان، امیرالمؤمنین است و شنوندهٔ سخنان، مردم که راجع به شعر و شاعری صحبت داشته‌اند، امیر بیان و سالار سخن است. او پایه‌های زندگی انسانی را در سطوح مختلف برای مردم ترسیم می‌کند. دین گوهر انسانیت است و تقوی صیانت از افراط و تفریط و بازداشتن نفس است از فرورفتن در باتلاقیهای شیطانی، و

ادب، آرایش جان آدمی است به معنای اخلاقی کلمه و بالأخره حلم، دژ محکم برای حفظ آبرو و شرف است که حلم عبارت از آرامش و بینش می‌باشد.

پس از بیان و یاد پایه‌های محکم زندگی انسانی، معلّم و مربی انسانیت وارد بحثی می‌شود که میهمانان او پیرامون آن، سخن می‌گفته‌اند یعنی تعیین شاعرترین شاعران و مبرزترین ایشان.

امام از طریق پرس و جو که یکی از زیباترین شیوه‌های آموزشی است و از راه نقد و سنجش که از عالیترین اسلوبهای تربیتی می‌باشد، وارد بحث می‌شود آنگاه با تمهید مقدمات ضمنی، با ظرافت تمام به نتیجه می‌رسد:

- ۱- وحدت موضوع، تعیین هدف و غایت مشخص؛
- ۲- وحدت زمان و مکان، یکجا و یکزمان راه افتادن؛
- ۳- از هر انگیزه ناخالص بدور بودن، و از روی ترس و طمع، شعر نگفتن؛
- ۴- آثار واقعی و عینی شخص معینی چون امرء القیس کندی را مطرح

ساختن؛

- ۵- ترغیب به چشم‌پوشی از دانستن شب‌قدر بطور مشخص.
- از نظر استاد دانشگاه دمشق و شارح نهج البلاغه، روایت شریف رضی، در مقایسه با دو روایت دیگر، به لحاظ اینکه اصل دوری از انگیزه ناخالص را، مطرح

نمی‌سازد از موضوع شب قدر در آن سخن به میان نیامده، کمترین نمره را احراز می‌کند و روایت ابن رشیق تنها نکته اخیر را ندارد لیکن روایت ابن دُرَیْد همه نکات را یکجا در بر دارد و کاملترین نمره را می‌گیرد.

روایت ابن دُرَیْد بر اساس شناخت صاحب سخن، از آهنگ کلام او خود بخود انسان را به سوی عالمی از عرفان و ادب می‌کشاند و نغمه‌ای لطیف و روحانی در اعماق دل و دماغ آدمی می‌شوراند.

او مؤمنان را با طعام گوشت پذیرائی می‌کند و خود، گوشت نمی‌خورد چرا؟ معذک بر بالای سر ایشان، تماشاگراست و مستمع سخنان و صحبت‌های ایشان می‌باشد و پس از پایان پذیرائی غذایی به پذیرائی و اطعام روحانی میهمانان می‌پردازد.

و آن هم به اسلوب زیبای سؤال و جواب و به شیوه روانکاوانه و ایجاد انگیزه در فهم واقعیات و تشخیص معیارها.

و سرانجام عینی‌ترین و عملی‌ترین راه و رسم کمال‌یابی برای انسان در پرتو دانستنیها و شناختها در عین ندانستنها و نشناختنها،

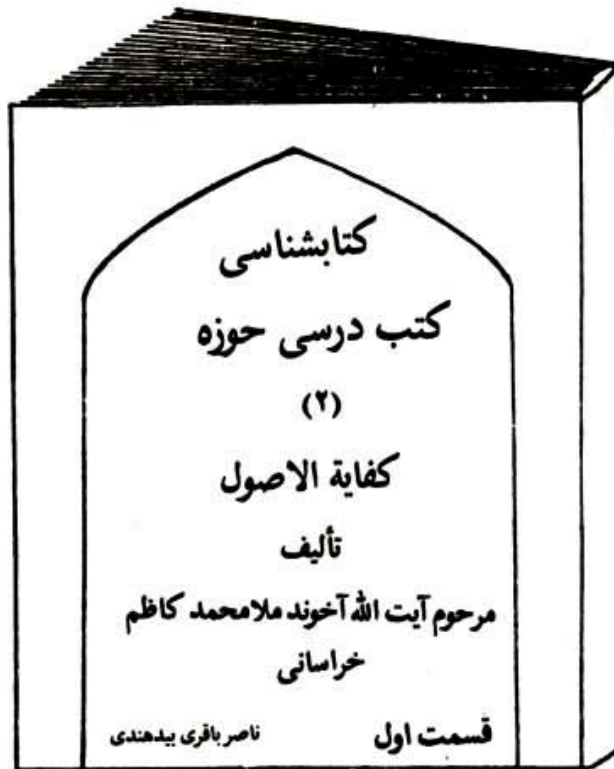
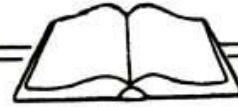
شب قدر مجهول و معلوم که هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی.

قال علی (ع):

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا نَعَتَ أَفْلَاحُهَا عَلِيٌّ أَنْ
أَعَصَى اللَّهَ فِي نَفْسِهِ فَأَسْلَبَهَا جُلْبَ شَعْبِرَةَ مَا فَعَلْتَهُ. وَأَنَّ
دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ
وَلَسَعِمِيمٍ يُفْتِي وَلِدَّةٍ لَا تَبْقَى، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَفُجِ
الزَّلِّ وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

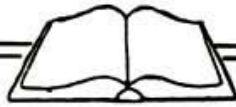
نهج البلاغه صبحی صالح کلام/۲۲۱

به خدا اگر هفت اقلیم جهان را با آنچه در زیر چتر افلاک است به من دهند که خدا را معصیت نموده و پوست جوی را از دهان موری بگیرم، چنین نخواهم کرد. وهمانا دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از برگگی است که ملخی آن را به دهان دارد. علی را با نعمت فانی دنیا و لذت گذرای آن چکار؟ پناه می‌بریم به خدا از خمودی عقل و رسوایی لغزشها و از او یاری می‌طلبیم.



مرحوم آخوند خراسانی از قله های برافراشته دانش و از اقیانوسهای موج تفکر و اندیشه بود. عالمی مبتکر، صاحب نظر، ابداع گر و از ارباب فکر و قلم و بیان. نامش را همه شنیده ایم، کمتر جلسه تدریس سطوح عالی یا خارج اصول است که نامی از او در میان نباشد و بخشی از آراء اصولیش تبیین نگردد. نزدیک به یک قرن است که از نام آوران اساتید و عالمان حوزه های علمی بوده و کتاب گرانقدرش (کفایة الاصول) نیز از عالی ترین کتب درسی در زمینه علم اصول می باشد.

او در سال (۱۲۵۵ق) در شهر مقدس مشهد دیده به جهان گشود و مقدمات علوم را در زادگاه خویش فرا گرفت سپس به سبزوار رفت و چند ماهی نزد حاج ملاهادی سبزواری فلسفه خواند و پس از آن در رجب (۱۲۷۷ق) به تهران سفر کرد و از محاضر اساتید وقت استفاده کرد و در ذی الحجة (۱۲۷۸ق) جهت تکمیل اندوخته های علمی خویش به نجف اشرف هجرت نمود و در آنجا از محضر بزرگانی همچون شیخ اعظم، مرتضی انصاری و میرزای بزرگ شیرازی - رهبر نهضت تنباکوی - و شیخ راضی نجفی



استفاده کرده و مدت کوتاهی را هم در سامرا بود تا به دستور میرزا دوباره به نجف بازگشت و به مراحل عالی اجتهاد نائل آمد و در نجف به کار تدریس اشتغال ورزید، تا اینکه ریاست علمی و دینی نجف بطور کامل به وی منتهی شد، علامه متتبع مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

«هنگامی که وی دوره اخیر مباحث الفاظ را تدریس می کرد عده شاگردانی که در حوزه درسش شرکت می کردند ۱۲۰۰ نفر و پیش از آن هم در درس اصولش حدود ۸۰۰ نفر از فضلاء و طلاب و علمای زبردست شرکت می کردند، وی در علم اصول ابداعات و ابتکاراتی دارد.»

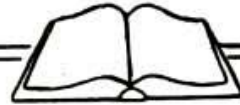
ایشان از علمای بزرگی است که در زمان خویش بشدت در مسائل سیاسی دخالت و مشارکت فعال داشته است، وی از مخالفین اخذ وام مظفرالدین شاه از روسیه تزاری و از بنیان گذاران و پشتیبانان عمده نهضت مشروطیت بوده که مبارزات دامنه دار او خاصه پس از استبداد صغیر از عوامل مؤثر خلع محمد علی میرزا از سلطنت و استقرار مشروطیت بود.

آخوند خراسانی به دنبال ورود سربازان روسی به ایران و اشغال آذربایجان و گیلان، برای مقابله با متجاوزان دستور جهاد داده و شخصاً قصد آمدن به ایران را داشت که ناگاه در بیستم ذوالحجه (۱۳۲۹ق) در نجف به مرگی مشکوک از دنیا رفت. (احتمالاً عمال انگلستان او را مسموم ساخته اند)

برخی از تألیفات علمی مرحوم آخوند خراسانی که مورد استفاده و مراجعه بیشتر است عبارتند: از ۱- کفایة الاصول ۲ و ۳- تعلیق بر رسائل و مکاسب ۴- فوائد الاصول.

وی علاوه بر تألیفات علمی فراوان، جهت بالا بردن آگاهی سیاسی و فرهنگی مردم به انتشار مجلات «اخوت»، «درة النجف»، «العلم» و «نجف اشرف» کمک بسیار نمود. کتاب گران سنگ و دقیق کفایه، که در سالهای (۱۳۲۱ق) به بعد تألیف شده و برخی فهم آن را کما هو حقه ملاک اجتهاد (به معنی مصطلح) دانسته اند دارای یک مقدمه- که مشتمل بر ۱۳ امر است- و هشت مقصد و خاتمه ای در مبحث اجتهاد و تقلید می باشد.

این اثر قیم بر اثر ایجاز و جامعیت و دشواری فهم و درک مطالب عمیق آن، از آغاز



انتشار مورد توجه فقهاء و مدرّسان بزرگ و محور مبانی علمی و بحث‌های عالی اجتهادی در حوزه‌های علمی شیعه واقع گردید و به عنوان آخرین کتاب درسی اصول فقه، قبل از درس خارج اصول، انتخاب شد و به همین جهت دانشمندان و محققان و پژوهشگران بسیاری برای حل معضلات و غوامض و نیز توضیح مقاصد نویسندگان، بر آن شرح نوشته یا حاشیه نگاشته‌اند که در این نوشتار فقط به معرفی فهرست‌وار بیشتر آنها ضمن پنج فصل خواهیم پرداخت.^۱

فصل اول: شروح و حواشی چاپ شده عربی

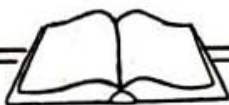
- ۱- تعلیقة و جیزة فی مباحث الالفاظ حسن اشگذری یزدی (م ۱۳۵۹ق)
- این کتاب در سال (۱۳۴۵ق) در نجف چاپ شده است، سنگی، وزیری ۳۵۸ص. مؤلف از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بوده است.^۲
- ۲- تعلیقة علی کفایة الاصول شیخ عباسعلی شاهرودی (م ۱۳۸۳ق)
- این حاشیه در سال (۱۳۵۶ق) به چاپ رسیده است، سری، وزیری، ۲ ج،

.....

۱- شرح حال و فهرست آثار و تألیفات ایشان را در این منابع ببینید:

المصلح المجاهد الشیخ محمّد کاظم الخراسانی، مرگی در نور، احسن الودیعة ج ۱/۱۸۰، ریحانة الادب ج ۱/۴۱، آفتابی که غروب نمی کند (از عبدالحسین کفائی)، اعیان الشیعة ج ۹/۵، الذریعة ج ۶/۱۸۶ و ج ۴/۱۴، معارف الرجال ۲/۳۲۳، مجلة العرفان ۴/۳۶، ۱۶/۱۴۸ (به قلم سید محسن امین)، معجم المؤلفین ج ۱/۴۱، مشاهیر دانشمندان اسلام ج ۴/۳۶۳، علماء بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی/۳۳۹، گنجینه دانشمندان ج ۷/۹۲، معجم مؤلفی الشیعة ۱۵۵/۱، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، آفتاب قهاهت ۳۷/ تاریخ علماء خراسان ۲۴۴/، معجم رجال الفکر والادب فی النجف خلال الف عام ۱۹/، شرح حال و آثار و افکار آیت الله بهبهانی ۸۴/، مؤلفین کتب چاپی ج ۵/۱۴، الایرانیون والادب العربی ج ۲/۵۹۷، میرزای شیرازی/۱۸۲، وفتیات العلماء ۲۲۱/، حوزه س ۲ شماره ۴/۳۵، ماهنامه پاسدار اسلام ۳۰ خرداد ۱۳۶۳/ ۴۶ (مقاله آقای مهری)، شهدای روحانیت در یکصد ساله اخیر ج ۱/۱۲۹، فقهای نامدار شیعه ۳۴۵/، مجموعه رسائل فیلسوف کبیر سبزواری ۷۲/ و ۷۳، دائرة المعارف تشیع ج ۱/۱۴ و ۲۱۰، زندگانی حضرت آیت الله چهارسوقی/۱۵۲، طی العوالم من احوال شیخنا کاظم از سید هبة الدین شهرستانی (خطی است و قسمت مهم آن در مهنامه «العلم» چاپ شده است)، کفایة طبع بغداد در سال ۱۳۲۹، مشاهیر جهان/۲۵۸، ذرایع البیان/۱۹۴ کفایة الاصول طبع آل البیت مقدمه .

۲- الذریعة ج ۶/۱۸۷ و ج ۴/۳۴، فهرست کتابهای چاپی عربی/۱۹۶.



۱۴۸+۱۳۹ ص. ۳

۳- التعلیقة علی کفایة الاصول شیخ علی قوچانی بن شیخ قاسم (م ۱۳۳۲)
مکتبة الوجدانی - قم و در طهران (۱۳۴۱ق)، سنگی، وزیر، ج ۲، ۱۳۹+۲۰۷
ص، در هاشم کفایه. ۴ از افاضل شاگردان آخوند خراسانی بوده است .
۴ - الحاشیة علی کفایة الاصول میرزا ابوالحسن بن عبدالحسین مشکینی
(م ۱۳۵۸).

جزء اول آن در مباحث الفاظ و در نجف در سال (۱۳۴۷ق) به چاپ رسید در
(۱۹۶ صفحه) و تمامی آن در حاشیة کفایه چاپ تهران در سال (۱۳۴۶ق) به چاپ
رسیده است.

۵- الحاشیة علی الکفایة شیخ محمد علی بن محمد جعفر صفائی حائری
قمی (م ۱۳۸۵ق)

مرحوم آیت الله صفائی حائری، تقریراتی هم در باب اصول عملیه از بحثهای
مرحوم آخوند (ره) دارند و نیز دو جلد «مختارات فی الاصول» از او چاپ و منتشر شده
است. ایشان از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم حاج آقا رضا همدانی و مرحوم
حاج سید محمد کاظم یزدی و میرزای دوم شیرازی است که در قم از یاوران آیت الله
مؤسس در حوزه قم بوده و خود تدریس خارج فقه و اصول داشته است.
حاشیة کفایة ایشان در سال (۱۳۴۴ق) چاپ شده است، ۲ جزء، سنگی،
وزیری، ۱۳۰۵، ۲۴۰ ص. ۵

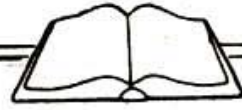
۶- حقایق الاصول سید محسن طباطبائی حکیم (م ۱۳۹۲ق) مؤسسه آل
البيت - قم.

از شاگردان مرحوم آخوند و از مراجع تقلید شیعه بوده اند و اولین چاپ این کتاب

.....

۳- احسن الودیعة ج ۱/۱۸۴، الذریعة ج ۲۶/۲۶۷، مؤلفین کتب چاپی ج ۴/۲۴۵، فهرست کتابهای
چاپی عربی / ۵۶۱.

۴- الذریعة ج ۶/۱۸۶، مرگی در نور / ۳۴۷ و ۱۲۵، علماء معاصرین / ۱۷۹، اعلام الشیعة ج ۱/۳۸.
۵- احسن الودیعة ج ۱/۱۸۵، الذریعة ج ۶/۱۸۷ و ج ۴/۳۴، گنجینه دانشوران / ۱۵۴، معجم مؤلفی
الشیعة / ۳۲۷.



در (۱۳۷۲ق) بوده است، ۲ ج، ۱۳۸۰ ص.^۶
۷- حاشیه کفایه شیخ مهدی بن شیخ محمدحسین بن عزیز خالصی کاظمی
(م ۱۳۴۳)

انتشارات امام مهدی - قم
با اصل کفایه در بغداد در سال (۱۳۲۸ق) به چاپ رسیده است، مؤلف از علماء مبارز شیعه بوده که همراه مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا محمدحسین نائینی به ایران تبعید گردید.^۷

۸- حاشیه علی کفایه الاصول شیخ محمد بن علی مشهور به سلطان العلماء عراقی (م ۱۳۸۲ق)

۶ جلد، مؤلف از شاگردان میرزای بزرگ مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی است.
چاپ اراک، (۷۶- ۱۳۷۰ق) سربسی، خشکی
۳۱+۳۵۴+۱۵۰+۵۵۰+۷۲+۵۸۴+۹۶+۳۳۰ ص^۸

۹- حاشیه الكفایه مرحوم سید محمد حسین طباطبائی تبریزی صاحب تفسیر المیزان (م ۱۴۰۲ق) توسط بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری نمایشگاه و نشر کتاب قم چاپ شد، ۳۱۰ صفحه، تاریخ اتمام رجب (۱۳۶۸ق)^۹

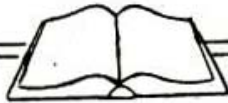
۱۰- حاشیه الكفایه سید محمد بن حسین موسوی نجف آبادی (م ۱۳۵۸ق)

چاپ اصفهان، بی تاریخ، سربی، رقمی، مطبعة حبل المتین، ۲ ج، ۲۵۷+۳۸۰ ص^{۱۰}

۱۱- حاشیه برکفایه محمد تقی آملی بن ملامحمد (م ۱۳۹۱ق)

.....

- ۶- الذریعة ج ۱۸۸/۶ و ج ۳۴۹/۱۴، زندگینامه حضرت آیت الله حکیم / ۵۰، مرگی در نور / ۳۴۸.
- ۷- الذریعة ج ۱۸۸/۶، علماء معاصرین / ۱۳۵، معجم مؤلفی الشیعة / ۱۵۲، مؤلفین کتب چاپی ج ۳۹۵/۶ ریحانة الادب ج ۱۱۷/۲، الاعلام ج ۲۵۷/۸، اعیان الشیعة ج ۱۶۲/۴۸.
- ۸- الذریعة ج ۳۵/۱۴، معجم مؤلفی الشیعة / ۱۸۶، فهرست کتابهای چاپی عربی / ۲۰۷/۵.
- ۹- رجال قم / ۱۵۱، دومین یادنامه علامه طباطبائی / ۲۹۷، آثار الحجة ج ۶۸/۲.
- ۱۰- فهرست کتابهای چاپی عربی / ۲۹۲، مؤلفین کتب چاپی ج ۴۱۹/۵، گنجینه دانشمندان ج ۳۱۲/۷.



تقریر بحث مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی است.
علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (رضوان الله علیه) می فرماید: عالم فقیه و حکیم فاضل من
وجوه علماء طهران ومراجع الامور بها.

۱۲- دروس و حلول فی شرح کفایة الاصول علی بن حسین علوی (م ۱۴۰۲ ق)
از منشورات مکتبته الامام علی بن الحسین (ع)، ۲ جلد آن تا کنون منتشر شده است، تاریخ
نشر (۱۳۹۷ ق) و در کتاب ستاره درخشان آمده که باقیمانده آن آماده چاپ است.^{۱۱}

۱۳- در اسات فی اصول الفقه سید محمد کلانتر
مطبعة النعمان- نجف، تاریخ (۱۳۸۸ ق)، جلد اول ۲۸۲ صفحه، ج ۲ از فصل
«فی مقدمة الواجب» ص ۳۷۲، ج ۵.^{۱۲}

۱۴- سبائك الذهب فی شرح الکفایة شیخ محمد صالح حائری معروف به
علامه مازندرانی، چاپ مشهد.

نویسنده از شاگردان صاحب کفایه است و کفایة الاصول استاد را در زمان حیات
صاحب کفایه به نظم کشیده و آن را «سبیکة الذهب فی نظم کفایة الاصول» نامیده، که
۲۰۸ صفحه است و در سال (۱۳۴۴ ش) در طهران چاپ شده است.^{۱۳}

۱۵- شرح کفایة الاصول شیخ عبدالحسین بن شیخ عیسی رشتی نجفی (م
۱۳۷۳ ق) المطبعة الحیدریه- نجف به سال (۱۳۷۰ ق) به چاپ رسیده است، سربی،
وزیری، ج ۲، ص ۳۶۸+۳۷۳

اصل کفایه بین پراتنز گذاشته شده، جلد اول تا پایان المجلد والمبین و جلد دوم
تا آخر کتاب.^{۱۴}

مؤلف تاریخ علما و شعرای گیلان درباره مؤلف نوشته است: از افاضل علماء و
اکابر اهل تحقیق و تدقیق و سلمان المجتهدین است. [شرح کفایه اش] بسیار مرغوب و
مورد پسند بعضی از افاضل نجف [واقع شده است].

.....

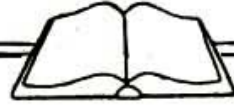
۱۱- ستاره درخشان ص ۵.

۱۲- المكاسب از آقای کلانتر ج ۱ / مقدمه / ۱۵۷.

۱۳- الذریعة ج ۱۲ / ۱۲۵ و ۱۳۵، علماء معاصرین / ۲۲۱ و ۲۲۲، مؤلفین کتب چاپی ج ۳ / ۵۱۸.

۱۴- الذریعة ۱۴ / ۳۴، معجم مؤلفی الشیعة / ۱۸۹، مؤلفین کتب چاپی ج ۳ / ۷۴۸، تاریخ علماء و

شعراى گیلان ص ۱۹.



۱۶- طریق الوصول الی تحقیق کفایة الاصول محمد کرمی بن شیخ نصرالله

حویزی

۲ ج، قم، (۸۳-۱۳۸۱ق)، سربی، وزیری. ۱۵

۱۷- عنایة الاصول فی شرح کفایة الاصول سید مرتضی حسینی

فیروزآبادی.

انتشارات فیروزآبادی، قم، طبع پنجم آن در تاریخ (۱۳۶۳ هـ ش / ۱۴۰۵ هـ ق) و طبع نخست در (۱۳۸۴ق)، ۶ جلد.

در مقدمه این شرح سودمند آمده است: «هذه التعليقة هي ستة اجزاء وهي لا تدع في الكفاية مشكلة الا وقد حلّتها ولا معضلة الا ووضحتها بل وتكفل هي حلّ مطالب شيخنا الانصاري ايضاً اعلى الله مقامه... هذا مضافاً الى تكفل هذه التعليقة لحلّ جملة من مطالب الفصول وغيره ايضاً حيثما يشير اليه المصنف قدس سره والله وليّ التوفيق»
ج اول تا «الامر بعد الامر» در ۴۷۷ صفحه، ج ۲ فی مادة النهی و صیغه در ۴۰۰ صفحه، ج ۳ از المقصد السادس در ۴۰۸ صفحه، ج ۴ از المقصد السابع فی الاصول العملية در ۳۳۱ صفحه، ج ۵ از استصحاب، ج ۶ از تعادل و ترجیح تا پایان کتاب.

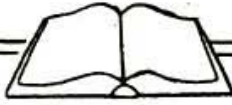
۱۸- منتهی الدرایة فی توضیح الكفایة سید محمد جعفر جزائری مروج

مطبعة الخيام، قم، ۶ جلد

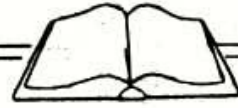
چاپ اول در (۱۴۰۵ق)، جلد اول ۵۴۳ صفحه تا پایان «فور و تراخی»، ج ۲ از مبحث «اجزاء» تا «الامر بعد الامر» ۵۱۲ صفحه، جلد ۳ از المقصد الثاني فی النواهی، پایان: المجمل والمبیین ۷۸۳ صفحه، ج ۴ از المقصد السادس ۶۷۱ صفحه، ج ۵ از دلیل انسداد ۶۲۷ صفحه، ج ۶ چاپ اول سال (۱۴۰۷ق)، از اصالة الاشتغال ۶۵۵ صفحه.
در این شرح اول متن ذکر می شود، سپس توضیحاتی در پاورقی با اعداد مشخص می شود و تعلیقات با علامت ستاره (o) نمایانده شده و حواشی با علامت ضربدر (x) مشخص می شود.

استاد معظم جناب آقای حاج شیخ احمد پایانی این حاشیه را برای مبتدی حاشیه ای خوب و آسان و کم اشتباه می دانستند.

.....
۱۵- مؤلفین کتب چاپی ج ۶۹۵/۵.



- ۱۹- مصباح العقول محمد بن محمد حسين اشكوری.
در نجف (۱۳۵۳ ق) به چاپ رسیده است، سربی، وزیری، ۱۳۲ ص ۱۶.
- ۲۰- نهاية المأمول فی شرح كفاية الاصول میر سید حسن بن سید عزیز رضوی قمی متخلص به «قدرت» (م ۱۳۴۶ ق) چاپ شده در سال ۱۳۴۰ ق، سنگی، وزیری. از شاگردان آخوند خراسانی بوده است، شرح مزجی است. جلد دوم مبحث قطع و ظن است که در سال (۱۳۳۹ ق) از تألیف آن فراغت یافته^{۱۷}
- ۲۱- نهاية المأمول فی شرح كفاية الاصول سید حسین بن سید عزیز حسینی تهرانی (م ۱۳۲۸ ق)
ج اول کتاب، ۱۳۴۰ ق سنگی، وزیری، ۲۳۱ ص، ج ۲ تهران ۱۳۴۳ ق، سنگی، وزیری^{۱۸}.
- ۲۲- نهاية الوصول فی شرح كفاية الاصول شیخ مصطفی کرمانشاهی بن مرحوم شیخ مرتضی، مطبعة الخيام- قم.
جزء اول این کتاب در ۳۲۰ صفحه، در (۱۴۰۴ ق) به چاپ رسیده. مبحث پایان کتاب «الامر مع العلم بانتفاء شرطه» می باشد.
- ۲۳- نهاية الدراية فی شرح الكفاية شیخ محمد حسین غروی اصفهانی مشهور به کمپانی (م ۱۳۶۱ ق)
ج ۳، تاریخ چاپ (۱۳۳۱-۱۳۴۳)، سنگی، وزیری ۲۵۸+۳۵۴+۲۲۷.
اخیراً توسط مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث (درقم) تحقیق و چاپ شده است.
- استاد شهید مرتضی مطهری (ره) می نویسد: در تقوا و علم، منقولاً و معقولاً یگانه بود... اندیشه اش هم اکنون جزء اندیشه های زنده ای است که در میان علما و فضلاء حوزه های درس فقه و اصول مطرح است.^{۱۹}
-
- ۱۶- الذریعة ۱۵/۲۱، معجم مؤلفی الشيعة / ۲۹، مؤلفین کتب چاپی ۳۲۲/۵.
- ۱۷- الذریعة ج ۱۸۷/۶، معجم مؤلفی الشيعة / ۱۷۳، مرگی درنور ۳۴۸، مؤلفین کتب چاپی ج ۷۲۴/۳، رجال قم / ۱۰۵.
- ۱۸- مؤلفین کتب چاپی ج ۵۹۱/۲.
- ۱۹- الذریعة ۳۴/۱۴، معجم مؤلفی الشيعة / ۳۵۸، تراثنا، عدد اول، سال دوم ص ۲۲۴، المکاسب ج



۲۴- **نهاية النهاية في شرح الكفاية** ميرزا علي بن عبدالحسين بن مولى اصغر بن محمد باقر ايرواني (م ۱۳۵۴ق) دانشمندی فقيه و پرهيزگار و از ارکان علمی نجف اشرف بوده که پس از درگذشت آيت الله شيخ محمد تقی شیرازی به نجف آمده و به تدریس و تألیف پرداخته است.

وی حاشیه ای بر کفایه و حاشیه ای بر مکاسب شیخ دارد، بارها در تهران به چاپ رسیده و در مقدمه کتاب شرح حال مؤلف محترم به قلم میرزا محمد علی اردوبادی آمده است. جزء اول - طهران (۱۳۷۰ق)، سربی، وزیری، دارالکتب الشریقه، ۳۲۰ ص. ۲۰

۲۵- **نهاية المأمول في شرح كفاية الاصول** شیخ محمد علی اجتهادی دارالنشر - قم.

جزء اول از شرح المجلد الثانی، فراغ از طبع رجب المرجب سال (۱۳۹۵ق)، تا پایان حجیت خیر واحد.

۲۶- **نهاية الاصول الى كفاية الاصول** سید مصطفی محسن موسوی خاثری (آل اعتماد)، مطبعة الآداب فی النجف.

اصل کفایه در بالا و شرح در پائین قرار گرفته، ج ۱ ۴۸۳ ص مباحث الالفاظ تا انتهای مباحث اوامر، ۲۷ رجب (۱۳۸۹ق)، ج ۲ از اول نواهی.

۲۷- **الهداية في شرح الكفاية** شیخ عبدالحسین بن محمد تقی آل شیخ اسدالله کاظمی (م ۱۳۳۶ق) از شاگردان مرحوم آخوند بوده است. ط بغداد (۱۳۳۰ق)، سربی، وزیری ۵۰۸ صفحه، شرح مزجی است. ۲۱

۲۸- **الهداية في شرح الكفاية** سید محمد جعفر بن محمد طاهر موسوی طاهری شیرازی

چاپ شیراز (۱۲۵۲ق)، سنگی، رقمی، ۱۲۸ ص.

بقیه در صفحه ۹۵

.....

→
۱. مقدمه / ۱۹۸.

۲۰- الذریعة ج ۱۴/۳۴، معجم مؤلفی الشیعة/ ۵۱، مؤلفین کتب چاپی ج ۴/۳۰۹، اعیان الشیعة ج ۴۱/۲۹۱، مکاسب ج ۱/۲۰۶، معجم رجال الفکر والادب ص ۴۸ ماضی النجف و حاضرها ج ۲/۵۴، شهیدان راه فضیلت/ ۹.

۲۱- احسن الودیعه ج ۱/۱۸۳، الذریعة ج ۶/۱۸۷، مرگی در نور/ ۳۴۷، معجم مؤلفی الشیعة ۳۲۳.

نور علم، دوره سوم، شماره ششم

جریانات سیاسی قرار گیرند، و تکیه در کشور، محمدرضا بعنوان شاه و با اختیارات نامحدود و بطور لجام گسیخته می خواست کارهایی را به عنوان اقدامات اصلاحی به جریان بیاورد و مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در مقام مرجعیت مطلقه جهان تشیع در مقابل او قرار داشت، طبیعی است که افراد و عواملی به جنب و جوش افتاده و گاهی نمی گذارند مسائل مهم مملکتی آن گونه که هست به اطلاع ایشان برسد، با همه این اوضاع ایشان نسبت به جریانات سیاسی کشور حساسیت خاصی از خود نشان می دادند، مخصوصاً قسمتهائی که به رغم ظاهر قانونی خود برای دستیازی به هدف های خاص سیاسی به مرحله اجرا در می آمد، در این رابطه یاد می آید در زمان آن مرحوم در جریان بلوائی در ابرقوی یزد تنی چند از بهائیان آنجا کشته شدند، مرکزیت بهائیان مصرّاً خواستار اعدام قاتل یاقاتلین بود و با این هدف در ادارات بالاخص در دادگاه به فعالیت پرداختند تا بالاخره دادگاه حکم اعدام قاتل را صادر کرد، مطابق برنامه ای که بهائی ها چیده بودند، قرار شد حکم دادگاه روز نیمه شعبان که روز ولادت حضرت بقیة الله الاعظم (صلوات الله علیه) است در یزد به موقع اجراء گذاشته شود، مطابق روال قانونی آن زمان، احکام اعدام را شاه می بایست امضاء کند که به امضاء وی هم رسیده بود، مقدمات کار از هر لحاظ فراهم شده بود فقط منتظر فرا رسیدن روز موعود (نیمه شعبان) بودند که یک روز قبل از آن مسئله به اطلاع حضرت آیت الله بروجردی رسید، ایشان تمام قدرت خویش را بکار گرفت و موضوع را بلافاصله به اطلاع شاه رسانید، مرحوم آیت الله بروجردی شاه را از عواقب وخیمی که اجرای حکم ممکن بود به دنبال داشته باشد بیم داده بود و شاه ناچار دستور لغو حکم را صادر و در نتیجه متهم تبرئه و از زندان آزاد شده و به قم آمد و خدمت آیت الله رسیده و مورد عنایت خاص آن مرحوم قرار گرفت. روی هم رفته می توان گفت که آن مرحوم در مسائل سیاسی دخالت داشتند بعنوان مثال در اواخر عمر شریف ایشان، دولت وقت تصمیم به تغییر خط فارسی از شکل کنونی اش و تبدیل آن به خط لاتین گرفته بود، طرفداران این امر در مورد آن مقالاتی نوشته و تبلیغات دامنه داری راه انداختند تا زمینه کار را کاملاً آماده کرده و نزدیک بود خط فارسی نیز مانند خط ترکی، لاتینی شود که با مخالفت شدید آیت الله بروجردی از انجام آن جلوگیری شد. بالاخره معظم له در مسائل سیاسی حاذ دخالت می فرمودند منتهی نحوه دخالت ایشان با نحوه دخالت روحانیت در جریان انقلاب متفاوت بود.

ادامه دارد.



اهل ذمه

(۱)

محمد ابراهيمي

یکی از مهمترین مسائل در حقوق بین الملل خصوصی، کیفیت و چگونگی برخورد دولتها با گروهها و اقلیتهای موجود در جوامع می باشد، ضمن اینکه این بحث یکی از سابقه دارترین مسائل اجتماعی است که معمولاً در همه ادوار تاریخ و در همه نظامهای حقوقی مطرح بوده و در این زمینه روشهایی نیز به کار گرفته شده و خاطره های زشت یا زیبایی نیز در تاریخ به جای گذاشته است.

جامعه اسلامی و نظام حقوقی اسلام نیز به این موضوع اهمیت خاصی داده، چه در متن قانون و چه در مقام عمل، روش ارزنده ای را در زمینه روابط دولت اسلامی و افراد مسلمان با اقلیتهای موجود در قلمرو اسلام پیشنهاد کرده و به کار گرفته است.

ما در این بحث ترجیح می دهیم که برای روشن شدن هرچه بهتر امتیازات روش اسلام بر دیگر روشهای موجود در نظامهای حقوقی، در آغاز روشهای موجود در دیگر نظامهای حقوقی را از نظر تئوری و عمل مورد بررسی قرار دهیم و سپس به بیان روش اسلام و توضیح در این زمینه بپردازیم.

ولیکن قبل از شروع در این بحث توجه به یک نکته را لازم می دانیم و آن این است که مسئله اقلیتها در گذشته به صورت دیگری غیر از آنچه امروزه با آن روبرو هستیم مطرح بوده است و به دیگر سخن این بحث نیز مانند بسیاری دیگر از مباحث حقوقی، دارای تحولات و سیر تکاملی بوده است. بدین معنی که امروزه بحث از اقلیت در حقوق بین الملل خصوصی به صورت زندگی افراد دارای چند مذهب و عقیده و نژاد در کنار یکدیگر همراه با تعاون و همکاری کامل آنان با یکدیگر مطرح است و به عبارت روشن تر

بحث در این است که اقلیت‌های موجود در یک جامعه از نظر حقوقی از آزادی و دیگر مزایای اجتماعی باید با اکثریت، همگون بوده و دولت و همه نهاد‌های اجتماعی نیز وابسته به اراده اقلیت و اکثریت، به صورت یکسان باشد.

در حالی که در گذشته این مسئله اصولاً به صورت تحت‌الحمایگی و پناهندگی پس از اعتراف به عجز در برابر دولت متبوع و سپردن تعهدات شدید و چشم‌پوشی از بسیاری از حقوق و مزایای اجتماعی و احیاناً آزادی مطرح بوده است. زیرا اقلیتها در واقع کسانی بوده‌اند که در جنگها از گروه غالب شکست خورده و یا لاقط مقهور قدرت اکثریت بوده و با دادن تعهدات در پناه همان گروه غالب زندگی نموده و یا به قدرت دیگری پناه آورده و همه گونه خلعت را برای آن قدرت پذیرا گشته و بیگانگانی فاقد اختیار و هرگونه اظهار نظر در اداره کشور به حساب می‌آمده‌اند.

عامل یا عوامل این تحول چه بوده است؟

بعضی از نویسندگان را عقیده بر این است که هر چند حقوق طبیعی برای فرد در نظام حقوقی یونانیان و روم نیز وجود داشته، ولی رسمیت یافتن آن معلول حرکت علمی جهان در آغاز قرن ۱۷ میلادی است. که به علت پیشرفت ریاضیات و علوم طبیعی و زوال فئودالیسم، دانشمندان و فلاسفه فرصت یافتند تا مطالعه فلسفه رواقیون را از سر گرفته و آن را نشر و اشاعه دهند. در این بین سهم «جان لاک» انگلیسی و «ژان ژاک روسو» فرانسوی از دیگران بیشتر بوده است.

جان لاک می‌گوید:

هر فرد انسانی از هر نژاد که باشد دارای حقوقی است که طبیعت از بدو تولد برای او شناخته و این حقوق قابل واگذاری نیست. نظریه لاک درباره وجود حقوق طبیعی نه تنها به دمکراسی انگلستان مفهوم جدیدی بخشید بلکه شرایط و موجبات درهم ریختن نظام کهن را هم فراهم آورد و با مهاجرت انگلیسها به آمریکا انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا رخ داد و مواد دو گانه حقوق بشر به قانون اساسی آن کشور افزوده شد و متعاقب آن انقلاب فرانسه واقع شد و انقلابیون فرانسه که دنباله رو فلاسفه ای مانند «روسو» بودند، نیز حقوق بشر مصوب ۲۶ اوت ۱۷۸۹ را در یک مقدمه و هفده ماده تهیه و آنرا جزء لاینفک قانون اساسی سپتامبر سال ۱۷۹۱ قرار دادند.

چندی بعد که قانون اساسی ژوئن ۱۷۹۳ تصویب گشت علاوه بر اصول مندرج در اعلامیه حقوق بشر با هم حقوق دیگری از جمله حق پناهندگی به افراد اعطاء شد. این حقوق از طریق جنگهایی که فرانسویان به راه انداختند به دیگر نقاط جهان نشر یافت و

کم و بیش در اکثر قوانین اساسی کشورها وارد گردید.
پیشرفتهای بعدی این حقوق در عصر تأسیس سازمان ملل و صدور اعلامیه جهانی
حقوق بشر تحقق یافت.^۱

نقد سخن فوق

حقیقت این است که حقوق بشر و آزادی اقلیتها به صورت فعلی آن، قبل از همه
چیز مدیون افکار عالیه و نظام حقوقی اسلام بوده و دانشمندان قرن ۱۶ تا ۱۸ اروپا تا حد
زیادی مجذوب حقوق الهی و انسانی اسلام بوده اند و به این مطلب در موارد بسیاری از
کتب خود تصریح نموده اند که به نمونه هائی از آن در همین فصل اشاره خواهیم داشت.
و به دیگر سخن آئین اسلام بود که برای اولین بار در تاریخ حقوق، جامعه بشری را
به عنوان امت واحد معرفی نموده که: **إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ**^۲ و
شعارهای جهانی **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا
نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ**^۳ را
مطرح کرد و امکان زندگی مسالمت آمیز همه ارباب ادیان و مذاهب در کنار یکدیگر و
بدور از هر گونه تعصب منافی با حقوق بشر را فراهم آورد و با جمله **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**^۴ هر
گونه جبر عقیدتی به ارباب ادیان را حرام ساخت و نه تنها با بیان **وَلَطَعَامُ الدِّينِ أَوْثَرُ**
الْكِتَابِ جِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ جِلٌّ لَهُمْ^۵ زمینه تعاون و همزیستی مسالمت آمیز را فراهم آورد
بلکه با خطاب **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الدِّينِ أَوْثَرُ الْكِتَابِ**^۶ روابط پیروان قرآن با اقلیت های
مذهبی را تا سر حد پیمان زناشویی و وحدت خانوادگی، مستحکم ساخت.

.....

(۱) کتاب پناهندگی سیاسی و تحولات آن در قرن بیستم نوشته سیلمحمد باقر عطیه ص ۱۶ تا ۱۸.
(۲) (انبیاء/۹۲) این شریعت شماس، شریعتی یگانه ومن پروردگار شمایم پس مرا پرستید.
همانگونه که علامه طباطبائی (ره) در المیزان ج ۱۴ ص ۳۲۲ می گوید؛ امت در آیه فوق، جامعه بشری است نه
جامعه مسلمین و این مهمترین اصل در تشکیل جامعه جهانی محسوب می گردد و بالطبع اصل اساسی در حقوق
بین المللی است.

(۳) (آل عمران/۶۴) بگو: ای اهل کتاب بیاید از آن کلمه ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم،
آنکه جز خدا را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سواء خدا به پرستش
نگیرد اگر آنان رویگردان شدند بگوئید شاهد باشید که ما مسلمان هستیم.

(۴) بقره / ۲۵۶.

(۵) (مائده/۵) طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است.

(۶) (مائده/۵) و زنان پارسای اهل کتاب... (بر شما حلالند).

و سرانجام با خطاب: لَا تَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ^۷ امکان زندگی مسالمت آمیز با همه ملل جهان را برای مسلمین فراهم آورد و مشروعیت هرگونه عمل انسانی و عاطفی را نسبت به همه انسانها امضاء فرمود.

اسلام نه تنها در مقام تئوری بلکه در مقام عمل نیز احترام به حقوق دیگران را سرمشق قرارداد و لذاست که در طول ۱۴ قرن که از پیدایش اسلام می‌گذرد هنوز جوامع اسلامی اقلیتهای زیادی را در داخل خود حفظ نموده و قانوناً به هیچ فرد مسلمانی اجازه تجاوز به حقوق آنان را نداده است.

این سیره حسنه و دوام و استمرار عملی آن، همراه با بیان صریح قرآن و حدیث نبوی و گفتار معصومین کم کم موجب گردید جوامع دیگر نیز از روش اسلام اثر پذیرفته و با سعه صدر، حقوق اقلیتهای را کم و بیش محترم شمارند ولی تا زمانی که در غرب، نهضت انگیزسیون وجود داشت و به تعبیر صحیح تر، قدرت در اختیار پاپ و کلیسا بود، تعصبات دینی و عقیدتی آنان مانع پذیرائی روش انسانی اسلام بود تا آنگاه که قدرت پاپ فروکش کرد و دانشمندان غرب آزادانه با الهام از ارزشهای الهی اسلام، حرکت جدیدی را شروع نمودند.

و اینک نمونه هائی از اعترافات دانشمندان غربی که نقش اساسی را در انقلابات غرب ایفا کرده اند: ولتر دانشمند معروف فرانسوی که افکارش بی تردید در انقلاب فرانسه و دیگر انقلابها تأثیر فراوانی داشته است شدیداً مجذوب حریت و آزادی عقیدتی در حقوق اسلام قرار گرفته و ضمن سخنانش همیشه بر مزایای حقوق اسلامی و انحرافی بودن حقوق مسیحیت تأکید داشته است.

نویسنده کتاب اسلام از دیدگاه ولتر می‌گوید:

ولتر آیاتی را که در ستایش همزیستی مذهبی است از قرآن می‌شناخته و «جرج سیل» الهام دهنده او این آیات را بطور مشروح و مفصل تفسیر می‌کند و حتی تاریخ نزول آنها را در زیر نویسهای کتابش شرح داده است.

مأخذ دیگر ولتر درباره آسان گیری مذهبی مسلمانان سفرنامه «شاردن» و بخصوص کتاب مستند «پل ریکو» تحت عنوان «وضع کنونی امپراطوری عثمانی» بوده است. بنابراین ستایش ولتر از مسلمانان برای نکوهش مسیحیان نبوده و اگر در برابر

.....

(۷) (ممتحنه/۸) خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده اند و از سرزمینشان بیرون نرانده اند باز نمی‌دارد، خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد.

ناروائیهای کسانی که «کالاسها»، «لابارها» و «سیرون‌ها» را به زشت‌ترین شکنجه محکوم می‌کردند از نوع دوستی پروان محمد(ص) سخن می‌گفت، جز نابودی ننگ هدف دیگری را نیز دنبال می‌نمود: او حقیقت پنهان شده‌ای را هویدا می‌ساخت.^۸
ولتر می‌گفت:

تمام مذاهب و ادیان روی زمین به همین طریق با عوامفریبی و زبانبازی رواج یافته‌اند بجز دین اسلام که از میان همه ساخته‌های دست بشر، تنها دین خدائی به نظر می‌رسد زیرا قوانین محمد(ص) پس از گذشت قرن‌ها هنوز در سراسر دنیا عیناً به مورد اجرا گذاشته می‌شود و «قرآنش در آسیا و آفریقا همه جا دستورالعمل همه مسلمانان است» دین اسلام وجود خود را به فتوت و جوانمردی‌های بنیان‌گذارش مدیون است در صورتی که مسیحیان با کمک شمشیر و تل‌آتش آئین خود را به دیگران تحمیل می‌کنند...
پروردگارا کاش تمام ملت‌های اروپا روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می‌دادند.^۹

ولتر همچنین می‌گفت: محمد(ص) قانونگذاری خردمند بود که می‌خواست بشریت را از بدبختی و جهل نجات دهد. برای برآوردن آرزوی خویش، او منافع همه مردم روی زمین را، از زن و مرد و کوچک و بزرگ، عاقل و دیوانه، سفید و سیاه، زرد و سرخ را در نظر گرفت... ص ۱۰۳ از کتاب اسلام از دیدگاه ولتر.
دیگر رهبران انقلاب اروپا نیز هر یک به گونه‌ای مجنوب قوانین اسلامی قرار گرفته و در اصلاحات اجتماعی و طرح‌های سازنده خود از آن کمک گرفته‌اند.
یکی دیگر از دانشمندان مشهور اروپا «برناردشاو» انگلیسی است. او در کتاب «دخترک سیاه در جستجوی خدا» می‌نویسد:

ششصد سال بعد از عیسی (ع)، محمد(ص) اسلام را به جهانیان عرضه نمود و قدم بسیار بزرگی بسوی توحید برداشت... با اینکه محمد(ص) با کمال امانت و صداقت، مخالف آن بود که به او جنبه «فوق بشری» داده شود اما باز پاره‌ای از پیروانش برای او مقام فوق بشری قائل شده‌اند. از این جهت باید شخصیت حقیقی محمد را نیز از نو کشف کرد تا اسلام دوباره به صورت یک ایمان زنده به جهان باز گردد.
و هم او در مقدمه کتاب «محمد پیامبر خدا» نوشته یک دانشمند پاکستانی می‌نویسد:

.....

(۸) اسلام از نظر ولتر ص ۹۲ چاپ کانون انتشارات جوان، بهمن ۱۳۵۱.

(۹) منبع پیشین ص ۸۶.

من همیشه نسبت به دین محمد بواسطه خاصیت زنده بودن شگفت آورش، نهایت احترام را داشته ام. به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط برحالات گوناگون و صورمتغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد من چنین پیش بینی می کنم و از هم اکنون هم آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد(ص) مورد قبول اروپای فردا خواهد بود. روحانیون مسیحی قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب، شیخ تاریکی از آئین محمد را رسم می کردند او به چشم آنها از روی کینه و عصبیت، ضلمسیح جلوه کرده بود. من درباره این مرد فوق العاده، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها محمد ضد مسیح نبوده بلکه باید ناجی بشریت نامیده شود.

به عقیده من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید شود طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت آرزوی بشر تأمین خواهد شد.^{۱۰}

و بالأخره مارسل بوآذر در کتاب اسلام و حقوق بشر می گوید:

نظرگاه جهانی اسلام با دو امتیاز نیرومند، درخشش ویژه دارد نخست ایمان به خدا و دوم انکار هرگونه برتری قومی و نژادی و تأکید بر برابری انسانها. با اعلام این اصول، پیامبر(ص) توانسته عصبیت قومی و نژادی عرب جاهلی و اقوام یهود و مشرکان مکه را ریشه کن سازد. هیچ دیانتی به اندازه اسلام به فرد بشر شخصیت نداده است.^{۱۱} و هم او در جاری دیگر می نویسد: «رفتار پیامبر(ص) با اقوام یهود و نصاری برادرانه بوده است در این باره حکایتها بی شمار نقل شده که تنها به ذکر یکی از آنها اکتفاء می کنیم:

روزی پیامبر(ص) در تشییع جنازه یکی از یهودیان مدینه شرکت کرده بود. گروهی از صحابه نیز همراه او بودند و از اینکه پیامبر(ص) جنازه فردی یهودی را تشییع کرده، ناخشنودی خود را ابراز می داشتند پیامبر(ص) اصحاب خود را مخاطب قرار داده پرسید: آیا این یهودی انسان نبوده است؟! و یاران او خاموش شدند.^{۱۲}

.....

(۱۰) منبع پیشین ص ۱۳ و ۱۴

(۱۱) ترجمه دکتر محسن مؤیدی ص ۱۰۲

(۱۲) همان مدرک ص ۱۰۴ ظاهراً نظر نویسنده فوق به روایتی است که بخاری در صحیح آورده:
 كَانَ سَهْلُ بْنُ حَنْتَبٍ وَقَيْسُ بْنُ سَعْدٍ قَاعِدَيْنِ بِالْقَادِسِيَّةِ فَمَرُّوْهُمَا بِجَنَازَةِ قَعَامَا قَقِيلٍ لَّهُمَا
 مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ أَيْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَقَالَا إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّتْ بِهِ جَنَازَةٌ
 قَعَامٌ قَقِيلٌ لَهُ إِنَّهَا جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ فَقَالَ آتَيْتُمْ نَفْسًا؟
 باب من قام لجنازة يهودي (ج ۱ ص ۲۲۸).

و در جای دیگر از همین کتاب می‌خوانیم:

در مورد پیروان ادیان الهی باید گفت که اصولاً اسلام آنان را مورد حمایت خود به معنای واقعی قرار داده و امنیت کاملی در جامعه اسلامی دارند. می‌توانند مطابق دستورات دین خود آزادانه عمل کنند مخصوصاً که در قرآن نیز رعایت حقوق آنان توصیه شده است اسلام در پذیرفتن این اقوام هدف سیاسی نیز داشته است و آن گسترش جامعه اسلامی است زیرا از دید قوم شناسی، یهودیان و عیسویان نظیر مسلمانان اولیه از سلاله ابراهیم پیامبرند و در حقیقت همگی از نظر نژادی و فرهنگی شباهتهائی با یکدیگر دارند. در تورات ظهور اسلام پیش‌بینی شده و بین یهودیان و مسلمانان روابط نزدیکی از ابتدای دعوت پیامبر وجود داشته است.

در اجرای هدف فرهنگی و سیاسی خود، اسلام علاوه بر آنکه به پیروان ادیان الهی آزادی‌ها و امتیازاتی داده، برای جلب بیشتر اقوام و سایر ملتها در آداب و فرائض دینی آسانگیری‌هایی را رعایت کرده است.

این تساهل دینی در مسیحیت و یهود مطلقاً وجود نداشته و مخصوصاً پیروان دین یهود ناگزیر از انجام فرائض بسیار سخت و توان‌فرسا بوده‌اند.

در دیانت یهود برتری نژادی وجود دارد و در برادری مسیحیت رابطه الهی بر جنبه‌های عملی آن در زندگی اجتماعی غلبه یافته و در شرایط امروز قابل اجراء نیست. اما در دیانت اسلام این افراط و تفریط به چشم نمی‌خورد... اسلام در صدد ساختن جهانی است که همه مردم و حتی آنان که به دین سابق خویش وفادار مانده‌اند با تفاهم و همکاری و برادری و برابری کامل زندگی کنند.

و بالاخره همان‌گونه که مترجم در مقدمه کتاب می‌گوید: این نکته قابل دقت است که به عقیده مارسل بواذار ترجمه مبانی و اصول حقوق اسلام در قرون وسطی دست مایه فلاسفه و حقوقدانان مغرب زمین در تدوین ضوابط و قوانین مربوط به عدالت اجتماعی و صیانت حقوق مستضعفان در برابر مستکبران گردیده است به جرأت می‌توان گفت که شریعت اسلام بنیان‌گذار مبانی حقوق بین‌المللی در جهان است^{۱۳}.

آنچه گفته شد نمونه‌ای از اعتراف دانشمندان اروپا بر توجه مخصوص و شیفتگی آنها نسبت به حقوق اسلام در بسیاری زمینه‌ها و بخصوص بخش حقوق بشر بود که در اینجا آوردیم.

پس با توجه به اعتراف دانشمندان اروپائی بنیان‌گذار صلح ادیان و زندگی

.....

(۱۳) منبع پیشین ص ۱۰۵.

مسالمت آمیز ملل در کنار یکدیگر، اسلام و سیره عملی رهبران آن می باشد ولی با نهایت تأسف بعضی از حقوقدانان مسلمان احياناً از این واقعیت بی خبر بوده و احياناً حقوق بشر را محصول تلاش غریبان و از ثمرات رنسانس معرفی کرده اند.

در اینجا ممکن است سؤالی مطرح گردد که چه عاملی این گرایش دانشمندان قرن ۱۶ تا ۱۸ را تحت الشعاع قرار داد و چرا چنین اعترافاتی در سخنان دانشمندان قرون بعد به چشم نمی خورد؟^{۱۴}

پاسخ این سؤال جای مناسب دیگری بایستی داده شود ولی به صورت اجمال می توان گفت:

.....

(۱۴) از دلائل روشن بر دنباله روی دانشمندان غرب از اسلام در زمینه حقوق بین الملل همین است که به اعتراف حقوقدانان غرب پدر حقوق بین الملل «گروسوس هلندی» از دانشمندان قرن ۱۶ اروپاست که در این زمینه کتابی تحت عنوان «جنگ و صلح» تدوین نموده. در حالیکه به اعتراف همگان دانشمندان مسلمان در زمینه روابط خارجی مسلمین تحت عنوان سیره و جهاد، کتب متعددی را از همان قرن اول هجرت تدوین نموده اند. و این از ابتکارات مسلم مسلمانان است. به عنوان نمونه به بعضی از این کتب اشاره می نمایم.

نخستین کتاب در این زمینه «سیر» متعلق به زید بن علی بن الحسین (علیهما السلام) ضبط گردیده است که شهادت او در سال (۱۲۲ قمری) بوده. نسخه خطی کتاب «المجموع» زید (ع) در کتابخانه «آمبروزیان» ایتالیا موجود است و بوسیله پروفیسور حمدالله در سال (۱۹۱۹ میلادی) بازنویسی شده است. گذشته از اینکه در کتاب مسند امام زید نیز بحث «سیر» از ص ۳۱۳ تا ۳۲۵ نوشته شده است.

دومین کتاب در این زمینه ظاهراً متعلق به «اوزاعی» است که از فقهای مشهور اهل سنت و معاصر با ابوحنیفه بوده است و ابوحنیفه بر کتاب «سیر» اوزاعی ردی نوشته و گفته است که اوزاعی اولین کسی است که به شرح یک رشته از اصول و قواعد حاکم بر روابط خارجی مسلمانان پرداخت و نخستین کسی است که روابط بین الملل اسلامی را بگونه انسجام یافته ای بررسی کرده است.

و دیگر کتابی که در این زمینه تدوین گردیده است کتاب «الخراج» قاضی ابویوسف است که تاکنون بارها به چاپ رسیده است او که شاگرد ابوحنیفه بود در این کتاب از نظریات استادش دفاع نموده است.

و دیگری «ابو اسحاق خزّاری» متوفای (۱۸۶ قمری) است که کتابی در زمینه «سیر» تدوین نمود و دیگر کتاب «الخراج» از یحیی بن آدم القرشی است که در دوران مأمون عباسی تدوین نموده است و از جمله کتب اولیه در زمینه حقوق بین الملل کتاب «السیر الکبیر» متعلق به محمد بن حسن شیبانی از شاگردان ابوحنیفه امام فقه حنفی است که سرخسی در قرن چهارم شرحی به آن نوشته است.

این کتاب هنگامی که در سال (۱۸۲۵ میلادی) به چاپ رسید «ژوزف همرفون پورگشتال» در مقام ستایش، شیبانی را گروسوس اسلام خواند و هنگامی که شرح «سرخسی» به این کتاب در سال (۱۹۱۷ م) در چهارجلد در حیدرآباد به چاپ رسید هانس کروسه بار دیگر لقب گروسوس اسلام را برای او تکرار کرد و انجمنی به عنوان انجمن حقوق بین المللی شیبانی در سال (۱۹۵۵ م) تأسیس کرد.

اولاً: عامل این فراموشی اختلافات داخلی خود مسلمانان بوده است. بدین معنی که با نابودی دستگاه خلافت و تجزیه جهان اسلام به کشورهای کوچک و مقهور شدن آنان در برابر قدرت و پیشرفت تمدن و علوم غرب، قدرت عرضه اسلام نیز از مسلمین سلب گردید و بالنتیجه افتخارات گذشته مسلمین نیز به فراموشی سپرده شد چه اینکه در قرون وسطی و بلکه تا قرون اخیر، جهان غرب به مسلمین به عنوان یک قدرت بزرگ و دارای تمدن و علوم بسیار که ایده آل آن زمان جهان غرب بود، می‌نگریستند ولی دانشمندان بعدی غرب در شرایط بهتری می‌زیستند و خود را در برابر ملیتی شکست خورده می‌دیدند و از طرفی به خاطر اینکه به اهداف سیاسی خود دست یافته‌اند، اکنون دیگر ضرورتی برای چنین اعترافات حساس نمی‌کنند.

ثانیاً: غرب در حال حاضر خود را رهبر جهان متمدن می‌داند و کوشش می‌کند تا آنجا که ممکن باشد افتخارات موجود جهان را که نتیجه مبارزات تاریخی انسانها در زمینه‌های علمی و فرهنگی و اجتماعی است به خود مستند نماید و به دیگر سخن گرایش جدید جهان غرب بر این است که خود را مؤسس علم و تمدن جدید معرفی نماید و لذاست که اعترافات فوق‌الذکر را منافی با این هدف و ضمناً آنرا منافی با دنباله روی جهان سوم از قدرتهای بزرگ معاصر می‌داند و به همین جهت می‌کوشد که افتخارات گذشته به فراموشی سپرده شود. فی‌المثل اصرار بر این مطلب که پدر جامعه شناسی «اگوست کنت» است نه ابن خلدون و پدر شیمی فلان دانشمند غربی است نه جابر بن حیان و... معلول گرایشهای قرون اخیر است و در گذشته که غرب در چنین شرایط غنای سیاسی و علمی قرار نداشت و دنباله رو علمی دیگران به حساب می‌آمد اصراری بر مخفی نمودن افتخارات دیگران نداشت.

اقلیتها در نظامهای حقوقی دیگر در طول تاریخ

همانگونه که قبلاً اشاره نمودیم وضع زندگی اقلیتها در جوامع گذشته معمولاً به صورت پناهندگی سیاسی و یا اعتراف به شکست و تسلیم محض سپری می‌شده است. اکنون در توضیح این مطلب نمونه‌هایی از تاریخ ملل می‌آوریم. یادآور می‌شویم که آنچه در اینجا مورد بحث ماست زندگی آزادی یک اقلیت در داخل کشور، همانند اکثریت است ولی مسئله پناه دادن و دفاع از پناهنده اختصاص به اسلام نداشته بلکه در بسیاری از مکاتب و در بین ملل زیادی وجود داشته است گو اینکه در همین مسئله نیز امتیازات و ویژگیهایی مخصوص در آئین اسلام وجود دارد که در بحث از مستأمنین به آن اشاره خواهد شد.

اقلیتها در یونان

هر چند در بررسی مکتب حقوق فطری آمده که این مکتب در میان یونانیان طرفدار زیادی داشته و فلاسفه بزرگی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو از آن بحث نموده اند ولی حقیقت این است که اعتقاد به حقوق طبیعی نیز همیشه به معنای احترام به حقوق اقلیتها و گروه های ضعیف جامعه نبوده است، بلکه بسیاری و از جمله یونانیان تمام هدفشان از طرح حقوق فطری، لزوم برخورداری آزادگان (یونانیان) از این حقوق بوده و غیر یونانیان از هر نژاد و ملت را مشمول این طرح نمی دانسته اند.

گذشته از اینکه فلاسفه یونان همگی حقوق فطری را به معنای پای بندی به ارزشهای انسانی و مراعات اصل برادری و برابری نمی دانسته اند بلکه اصولاً حقوق فطری را به معنای حق تسلط قوی بر ضعیف و تسلیم در برابر سنن طبیعی مثل تضاد و تعارض انواع و... معرفی می کرده اند.

از این جهت در یونان، بیگانگان عموماً از حقوق افراد یونانی برخوردار نبوده و تصور برابری با آنان را نیز نداشته اند ولی در عین حال تفاوتی در حقوق بین اقلیتها نیز وجود داشته است.

بطور کلی بیگانگان در یونان به سه دسته کلی تقسیم می شده اند:

۱- آنان که به موجب معاهدات و قوانین کشوری وارد یونان می شدند.

۲- آنان که اجازه توقف موقت در یونان را داشته اند.

۳- بربرها که به اعتقاد یونانیان در زمره ملل وحشی بوده اند.

دسته اول دارای پاره ای از حقوق و مزایا بوده اند که از جمله آن حق طرح دعوی در دادگاهها و محاکمه در صورتی که مورد تجاوز قرار می گرفتند و دیگر حق ازدواج با زنان یونانی و داشتن اموال منقول بوده است.

مجازاتاتی که برای یک فرد یونانی در مقابل تجاوز به حقوق بیگانه ای در نظر گرفته می شد با مجازات همان تجاوز نسبت به حقوق یک فرد یونانی متفاوت بود. فی المثل اگر یک فرد یونانی بیگانه ای را به قتل می رسانید مجازات او در صورتی که دادگاه در این زمینه تصمیمی می گرفت تنها تبعید بود.

گروه دوم نیز چون بر اساس قانون و اراده دولت به آنها اجازه توقف موقت در یونان داده شده بود دارای حقوقی مشابه حقوق افراد فوق بودند.

و اما دسته سوم که همان بربرها بودند و شاید در مواردی اکثریت جمعیت کشور یونان را نیز تشکیل می داده اند دارای هیچ گونه حقوق و امتیازی نبوده و همانند حیوانات از

آنها استفاده می‌شده و متأسفانه این عمل را حق طبیعی خویش می‌دانسته‌اند.^{۱۵} عجیب‌تر این است که این روش غیر انسانی احیاناً بوسیله فلاسفه بزرگی مانند ارسطو... نیز توجیه عقلاتی می‌شده تا آنجا که حتی عدالت را به معنای اشتغال هر فرد به کار مناسب خود می‌دانسته‌اند و مقصودشان سروری آزادگان (یونانیان) و برده بودن همه انسانهای دیگر بوده است.

به عنوان نمونه ارسطو در کتاب «سیاست» تحت عنوان خدایگانی و بندگی، بخشی را مطرح نموده و نظریه‌ای را که معتقد است تفاوت خدایگان از بنده، معلول قانون و سنت غلط بوده و آن را ناروا و ظلم می‌داند، رد می‌کند و می‌کوشد که این تفاوت را مطابق با طبیعت عدالت معرفی نماید و سرانجام نتیجه می‌گیرد که بردگان و همه افرادی که به صورت وابسته به دیگران زندگی می‌کنند ابزاری برای وصول به اهداف اقتصادی و اجتماعی آزادگان محسوب بوده و طبیعت نیز آنان را برای همین هدف بوجود آورده و قهراً در صورتی که بخواهند از هدف آفرینش خود سرباز زنند حق طبیعی قدرتمندان است که آنها را با جنگ و کشتار تسلیم خویش سازند.^{۱۶}

نا گفته پیداست که هر ملت و جامعه‌ای که دارای چنین بنیاد فلسفی بوده و روابط اجتماعی را اینگونه ترسیم نماید از او توقع ملاحظه حقوق اقلیت‌های نژادی و قومی و مذهبی را نمی‌توان داشت و حقیقت این است که در طول تاریخ در همه کشورهای جهان و بخصوص جهان غرب عملاً همین فکر بکار گرفته شده و در صورتی که در سیاست جهان معاصر نیز دقت شود به وضوح دنباله روی آنان از همین فکر مشهود است. نویسنده کتاب «روابط بین المللی» می‌نویسد:

روابط منظم فقط بین کشورهای یونانی برقرار بود. سایر اقوام و ملل را یونانیها «باربار» می‌خواندند و آنها را وحشی و دشمن طبیعی یونانیان می‌دانستند... یونانیان تحت تأثیر تعالیم فلاسفه‌ای مانند افلاطون و ارسطو برای نژاد خود، بردیگران برتری قائل بودند و دیگران را محروم الحقوق می‌پنداشتند و وظیفه سیاسی خود می‌دانستند که آنان را مطیع و منقاد خویش سازند.^{۱۷}

(۱۵) رجوع شود به کتاب پناهندگی سیاسی نوشته سیدباقر عطیه ص ۳۲ و ۳۳.

(۱۶) جهت اطلاع بیشتر رک «سیاست» ترجمه حمید عنایت ص ۷ تا ۱۲ چاپ شرکت سهامی

کتابهای جیبی سال ۱۳۵۸.

(۱۷) دکتر احمد متین دفتری، روابط بین المللی ص ۱۷۱.

اقلیتها در روم

رومیان با آنکه برای بیگانگان حقوقی قائل نبودند لیکن به خاطر تمایلات جهانگشایی و درک این مطلب که برای اداره سرزمین های مفتوحه باید معتقدات ملل مغلوب را محترم داشت، اصلاحاتی در قوانین خود انجام داده بودند. بیگانگان در جامعه رومی به سه دسته تقسیم می شدند و برای هر دسته براساس میزان دوری و نزدیکی سرزمین آنان به کشور روم، حقوقی متفاوت قائل بودند:

۱ - اهالی کشورهای مفتوحه که حقوق آنان در حد همزیستی و ازدواج و قضاوت خواستن از محاکم در موارد نزاع بود.

۲ - افرادی که با دولت روم معاهداتی داشته و یا مهاجر بودند و همچنین بردگانی که آزاد شده بودند، حقوقی نازل تر از گروه اول داشتند.

۳ - دسته دیگر بربرها بودند که دارای هیچ حقوقی نبوده و نسبت به آنها بدخواه عمل می شده است.^{۱۸}

پس از آنکه قیصر روم «کنستانتین» به مسیحیت گروید و این مکتب آئین رسمی کشور روم گردید تعصبات بت پرستانه رومیان تحت لوای حمایت از مسیحیت اعمال شد و پیروان مذاهب دیگر و بخصوص یهودیان مورد تعقیب و آزار و در مواردی قتل عام شدند. روش آنان با زردشتیان نیز چندان بهتر از این نبود و به همین جهت در بعضی از معاهدات صلحی که بین ایران و روم به امضاء رسید آزادی مذهبی پیروان زردشت از فقرات مهم عهدنامه بوده است.

مؤلف «تاریخ دواقلیت مذهبی» می نویسد:

در زمان بهرام گور، مسیحیان ایرانی از آزار «مغها» به بیزانس فرار کردند، بهرام استرداد آنها را از دولت روم خواست و آنها نپذیرفتند و جنگی در گرفت و بی نتیجه ماند و در عهدنامه ای که به همین مناسبت برای مدت صد سال منعقد گردید آزادی مذهب عیسویان در ایران و مذهب زردشتی در روم یکی از مواد مهم عهدنامه بود.^{۱۹}

و نویسنده کتاب «روابط بین المللی» می نویسد:

روم با مللی که جرأت می کردند از استقلال خود دفاع نمایند می جنگید و وقتی آنان را مغلوب می کرد با نهایت درجه بی رحمی و شقاوت رفتار می کرد. روم طاقت نداشت ملتی را با خود رقیب و برابر ببیند. روم می خواست در اطراف خود همه ملل و اقوام را به

.....

(۱۸) پناهندگی سیاسی ص ۳۳ به بعد. (۱۹) دکتر محمدعلی تاج پور ص ۲۶۵.

حال بردگی نگاه دارد و موطن آنان و اضمیمه امپراطوری خود کند و «پرکنسولها» یعنی ولّات او همه جا غارت بکنند... عهدنامه های حقوقی نیز برای رومیان اعتبار حقوقی نداشت و به مقتضیات سیاسی عهدنامه ها را هر طور که می خواستند تعبیر و تفسیر می کردند. در روابط بین الملل، اساس، معامله متقابل است ولی روم زیر بار آن نمی رفت و برای ملل خارج از قلمرو خود اصلاً حقوقی قائل نبود و فقط برای ملل مغلوب تکالیفی وضع می کرد.^{۲۰}

وژان ژاک روسودر «قرارداد اجتماعی» می نویسد:
مبلغین هر کیش منحصرأ دول فاتحی بودند که آن کیش را برای ملل مغلوب می آوردند و چون مغلوبین فقط مجبور بودند تخیر مذهب بدهند... رومیان قبل از اینکه شهری را تصرف کنند به خدایان آن شهر امر می دادند شهر را تخلیه کنند.^{۲۱}

اقلیتها در جوامع مذهبی

مهمترین آئین مذهبی بعد از اسلام آئین یهود و مسیحیت است چه اینکه دیگر آئینهای مذهبی را، بعضی از محققین هر الهی بودن آن تردید نموده اند.
قرآن کریم هر چند از صابئین و مجوسی نیز همچون مسحیت و یهودیت یاد می کند ولی از بعضی آیات قرآن مثل آیه ۱۵۶ از سوره انعام *أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ...* ۲۲ استفاده کرده اند که قرآن عنوان اهل کتاب را در یهود و نصاری به کار گرفته و بنابراین پیروان مذاهب دیگر اهل کتاب نیستند ولی اکثریت فقهاء و بخصوص فقهاء امامیه زردشتیها را نیز دارای آئین الهی و اهل کتاب می دانند و اما صابئین را نیز در صورتی اهل کتاب می دانند که ثابت شود پیرویکی از آئین های فوق هستند.
به هر جهت ما موقعی که به این مذاهب و منابع آن و سیرة تاریخی پیروان آن می نگریم به روشنی ملاحظه می کنیم که در هر یک از این آئین های اصالتاً آسمانی، حقوق و امتیازی که لازمه زندگی یک انسان است برای اقلیتها ذکر نکرده اند.

آئین اوستا

از آئین اوستا هر چند چیزی که بتواند چگونگی این آئین را حتی به صورت کلی و

.....

(۲۰) تألیف دکتر متین دفتری ص ۱۷۳.

(۲۱) ترجمه زیرک زاده ص ۱۹۴.

(۲۲) تا نگوئید که تنها بر دو طاقه ای که پیش از ما بودند کتاب نازل شده و...

اجمالی برای ما بازگو کند، وجود ندارد و پیروان آن را عقیده بر این است که اوستای موجود تنها بخش ناچیزی از کتاب اولیه آنان بوده و از طرفی همه مطالب موجود در اوستا نیز گفته زردشت نیست و تنها بخش «گاتها» احتمالاً سخن زردشت است ولی در عین حال در همین بخش باقی مانده نیز مطالبی به چشم می‌خورد که حاکی از آن است که در این آئین نیز اقلیتها و به طور کلی غیر از مزداپرستان (پیروان زردشت) دارای حقوق انسانی نبوده‌اند.

این مکتب جنگ و تضاد بین خوبیها و بدیها (نور و ظلمت) را پایه و اساس ایدئولوژی خویش قرار داده و تضاد بین پیروان خوبی (مزداپرستان) و پیروان بدی (همه انسانهای دیگر) را نیز جدی گرفته و جنگ و ستیز بین آنان را غیرقابل اجتناب می‌داند. به عنوان نمونه در کتاب «یسنا» چنین آمده است: «آنچه را من برای خود آرزو می‌کنم باید کاملاً قانونی باشد و تجاوز از این حدود را مجازات بسیار شدیدی قائل خواهم بود.»

در سایر قطعات نیز مطالبی شبیه به این به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد، مؤسس آئین زردشتی، مسلک خود را عالیترین طریقه‌ها دانسته و معتقد است آنچه او دستور می‌دهد باید مانند قانون کشوری آن هم به صورت جبر و تهدید اجراء گردد^{۲۳}.

«ژان وارن» اوستاشناس فرانسوی می‌نویسد:

فقط تنها مسئله‌ای که مسلم است، رسمیت یافتن آئین زردشت در دوران ساسانیان بود. این رسمیت هم به طوریکه می‌دانیم به قدری گسترش داشت که در آن زمان دولت وقت بسیاری از مسیحیان و مادودیان را در کشور خود به نام کفار و خارج از دین به قتل می‌رسانید. در نظر آنها چنین وانمود می‌کرد که کلیساهای مسیحی یا سایر ملل، استقلال آنانرا تهدید می‌کند. «کاری» که یکی از وزرای متعصب در دوره ساسانی بود، در زمان اردشیر و شاپور با تعصب تمام رفتار می‌کرد. و هم او بود که دستور دستگیری مانی را صادر کرد و او را به قتل رساند. جانشین او «آتوریات» در زمان شاپور دوم چنان تعصبی نشان می‌داد که سرهای قربانیان مسیحی را در قلم آهورا مزدا به زمین می‌ریخت.

از این نمونه‌ها بسیار زیاد است زیرا با توجه به دستورات زردشت که گفته بود: شریران بایستی قتل عام شوند، سازمان اجرای عدالت ساسانیان با سختی تمام دستورات او را به موقع اجراء می‌گذاشتند^{۲۴}.

نویسنده «تاریخ یهود در ایران» می‌نویسد:

.....

(۲۳) کتاب زردشت چه میگوید، تألیف ژان وارن، ترجمه عنایت الله شکیباپور صفحه ۵۹.

(۲۴) همان منبع ص ۹۴.

در عهد فیروز پادشاه ساسانی در اثر تحریک مؤبدان به خاطر یک افتراء واهی مبنی بر اینکه یهودیان اصفهان دو مؤبد را کشته اند، فرمان قتل عام یهودیان این شهر صادر گردید و بیش از نیمی از یهودیان را به قتل رسانیدند و اطفال را نیز ربودند و در سراسر ایران تا بابل همین رویه سرایت کرد و بعضی، علت مهاجرت یهودیان به عربستان و هندوستان را نیز همین امر دانسته اند.^{۲۵}

نویسنده «دو اقلیت مذهبی در ایران» می نویسد:

تعصب مذهبی مغها تا آنجا شدت داشت که یزدگرد اول هنگامی که به مسیحیان شاید به ملاحظات سیاسی آزادی نسبی داد او را به گناهکار ملقب ساختند.^{۲۶}

ازدواج با اقلیت ها برای پیروان زردشت ممنوع بوده است و به همین جهت ازدواج خسرو پرویز با شیرین دختر مسیحی، قانون شکنی معرفی شد و منشأ تحولات بزرگی در ایران قبل از اسلام گردید.

گریستن سن می نویسد:

با اینکه روحانیون زردشتی بسیار متعصب بودند هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمی کردند لیکن این تعصب بیشتر مبنی بر علل سیاسی بود. یهودیان برای آئین زردشت و دولت ایران خطری محسوب نمی شدند هر چند اردشیر اول چندان روی خوشی به آنها نیز نشان نداد اما وضع عیسویان با آنها بسیار اختلاف داشت.^{۲۷}

و بالاخره فریدریش ویلهلم نیچه در کتاب «چنین گفت زردشت» می نویسد:

زردشت گفت: باید دشمنان را بجوئید و جنگتان را برپا کنید جنگی به خاطر اندیشه هاتان و اگر اندیشه هاتان از پای درآید، درستی شما باید هنوز غریب پیروزی بر کشد، صلح را باید همچون افزار جنگهای تازه دوست بدارید و صلح کوتاه را از صلح دراز بیشتر. اندر زتان نمی گویم که کار کنید (اندر زتان گویم) که جنگ آورید، اندر زتان نمی گویم که صلح کنید (اندر زتان گویم) که پیروز شوید کارتان جنگ و صلحتان پیروزی... می گوئید آرمان نیک حتی جنگ را مقدس می کند. شما را می گویم جنگ نیک است که هر آرمانی را مقدس می کند.^{۲۸}

از آنچه گفته شد بی پایگی ادعای بعضی از نویسندگان که مدعی شده اند در

.....

(۲۵) تاریخ یهود در ایران ص ۲۷.

(۲۶) دو اقلیت مذهبی در ایران نوشته دکتر محمدعلی تاج پور ص ۲۶۴.

(۲۷) تاریخ یهود در ایران جلد ۳ ص ۲۲۸.

(۲۸) ترجمه داریوش آشوری و اسماعیل خوئی، چاپ دوم، ۱۳۵۱، انتشارات نیل ص ۶۲.

ایران قبل از اسلام آزادی مذهبی و حقوقی اقلیتها وجود داشته است نیز روشن می‌گردد^{۲۹}.

اقلیتها در نزد یهود

دشمنی یهودیان با دیگر ملل و حتی خداپرستان، روشن تر از آن است که نیازمند به استدلال باشد چه اینکه اندک توجهی به تاریخ زندگی این قوم و درگیریهای آنان با مسیحیان و مسلمانان کافی است که این مطلب را به اثبات رساند. عجیب‌ترین است که یهودیان ملتی بوده‌اند که کمتر زمانی دارای قدرت قابل توجهی بوده و به تعبیر قرآن در طول تاریخ همراه با ذلت و مسکنت زیسته‌اند و به حکم روحیه پول پرستانه خویش از دیگر ملل بی‌مهری‌های زیادی نیز متحمل شده‌اند اما در عین حال هر گاه که به قدرت قابل توجهی رسیده‌اند، به جای اینکه زمینه ساز محبت دیگران نسبت به خویش بوده باشند، از هیچ‌گونه جنایتی دریغ ننموده‌اند.

جالب این است که قرآن کریم دشمنی این قوم با مسلمین را همراه با تحلیل فلسفی آن بازگو کرده است. در سوره مائده آیه ۸۲ چنین می‌خوانیم:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَن مِّنْهُمْ قِسِسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ .

دشمن‌ترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، یهود و مشرکان را می‌یابی و مهربان‌ترین کسان نسبت به آنان که ایمان آورده‌اند کسانی را می‌یابی که می‌گویند: مانصرانی هستیم. زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبان هستند و آنها سروری نمی‌جویند.

همانگونه که ملاحظه می‌شود قرآن کریم از یهودیان پیش از بت پرستان یاد نموده است و این ظاهراً بدان معنی است که یهودیان در درجه اول و مشرکان در درجه دوم از عداوت هستند! در حالی که به حکم اینکه هر دو ملت (یهود و مسلمان) دارای اعتقاد توحیدی و ایمان به معاد و لزوم بعثت و... هستند قهراً بایستی احساس دوستی بیشتری داشته باشند. و عامل این دشمنی همان است که ضد آن در گروه دیگری یعنی مسیحیت، عامل دوستی معرفی شده است و آن به دور بودن مسیحیان آن روز و بخصوص علمای حقیقی آنان از علاقه شدید به مال و قدرت دنیوی می‌باشد. بنابراین عامل دشمنی یهود و مشرکین نیز همانند دنیاپرستی و میل به قدرت و تکبر یا خود کم بینی می‌باشد.

قرآن کریم همچنین، ضمن یادآوری خیانت‌های این ملت نسبت به مسلمین به بخشی از کشتارهای یهودیان در دوران قدرتش از مسیحیت اشاره نموده است که از جمله

.....

(۲۹) محمد باقر عطیه در پناهندگی سیاسی و آقای دکتر نصیری در کتاب حقوق بین الملل و...

موارد آن آیات ۴ به بعد از سوره «بروج» است که می‌فرماید: قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ - إِذْهُمْ عَلَيْهَا قُودٌ - وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ - وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.

مرگ بر صاحبان گودالهای آتش که در اطراف آن نشسته بودند و بر جنایتی که نسبت به مؤمنین به خدا (مسیحیان نجران) می‌رفت شاهد بودند. اینان بهانه‌ای برای انتقام و ظلم به مؤمنین نداشتند بجز اینکه به خدای عزیز حمید ایمان آورده بودند!!!

داستانی که در این سوره شریفه مورد توجه قرار گرفته به گفته بسیاری از مفسرین متعلق به نصاری نجران و کشتاربی رحمانه ذونواس یهودی (پادشاه یمن) از آنان، به تحریک یهودیان می‌باشد.

اجمال این حکایت چنین است: در جزیره العرب پیش از اسلام گذشته از مذاهب و آراء مختلفی مانند مجوسی و مذهب مانی و ستاره پرستی و بت پرستی، گروهی از مسیحیان و یهودیان نیز می‌زیسته‌اند. مرکز یهودیان در مدینه و مرکز مسیحیان نجران (مرز فعلی عربستان و یمن) بوده است.

اتفاقاً ذونواس پادشاه یمن در اثر برخورد با اصحاب کنیسه، آئین یهود را می‌پذیرد و این فرصتی مغتنم برای یهودیان بشمار آمد که از مسیحیان که در طول تاریخ با آنها رقابت داشته‌اند انتقام بگیرند.

بسیاری از مسیحیان نجران که حاضر به ترک عقیده الهی خویش نبودند همگی در آتش سوختند و لذا بعضی از آنان به ناچار شکایت به قیصر روم بردند و او نیز سرکوبی یهودیان را از نجاشی پادشاه حبشه خواست و نجاشی بوسیله ابرهه یهودیان را سرکوب کرد.

این روحیه ضعف توأم با کینه‌توزی و میل به قدرت در یهودیان موجب گردید که با همه لطف و فروتنی که پیامبر در برابر آنان داشت پس از بعثت و هجرت آن حضرت به مدینه، برضد اسلام با دشمنان این آئین همدست شوند و پیمان‌های مقدسی را که با پیامبر (ص) امضاء نموده بودند به تدریج یکی پس از دیگری نقض و نادیده بگیرند و بالنتیجه در اثر همین خیانتها و پیمان شکنی‌ها ذلت و بدبختی زیادی را نیز متحمل گردیدند.

در کتاب «تاریخ یهود» جلد دوم به داستان درگیری دیگری از یهود با مسیحیان بر می‌خوریم. مؤلف این کتاب می‌نویسد:

در دوران خسرو پرویز هرقل می‌خواست با خسرو صلح نماید ولی خسرو آنرا رد کرد و یک سپاه از ارتش خسرو در همان سال از لبنان به طرف یهودیه سرازیر شد. مسرت یهودیان آسیای صغیر و یهودیه در این موقع حد نداشت زیرا ملاحظه

می‌کردند... لشگریان روم و مسیحیان که قرن‌ها به قتل و غارت آنها پرداخته‌اند شکست خورده‌اند و دیگر می‌گفتند، ساعت استقلال آنان فرا رسیده و از این رو داوطلبان یهودی برای جنگ و کشتیدن انتقام از دشمنان دیرین آماده می‌گشتند. «بنیامین» که یکی از ثروتمندان یهودیه بود کلیه ثروت خود را برای مسلح نمودن یهودیان مصرف نمود... جوانان یهودی از هر طرف روی آوردند و بخصوص از شهرهای طبریّه و ناصره و... به طرف اورشلیم آمده تا پس از ۶ قرن پایتخت حضرت داود و سلیمان را از فرزندان بت پرستان (مسیحیان) که به صورت دیگر درآمده بودند، مسترد دارند. و در ژوئیه ۶۱۴ میلادی اورشلیم به تصرف قوای یهود درآمد از جمله یکی از کشیشان بزرگ کلیسای کوه سینا که از آنجا به طبریّه رفته بود موسوم به ابراهام گشته و از مدافعان جدی یهودیت گشت آنگاه نویسنده می‌افزاید: یهودیان که انتظار استقلال کامل را از طرف خسرو داشتند، به مقصود نرسیدند.^{۳۰}

ادامه دارد

(۳۰) تعصبات کور قومی یهود همراه با عقده‌های روحی و فرصت طلبیهای کینه توزانه در طول تاریخ عکس العمل‌های شدیدی را از طرف پیروان دیگر مذاهب نسبت به یهودیان به دنبال داشته تا آنجا که این ابراز انزجار و نفرت در ادبیات ملل نیز راه یافته و برای خطرناک جلوه دادن یهودیان داستانها و رمانهایی به صورت واقعی یا خیالی تنظیم گردیده است که به عنوان نمونه نظر خوانندگان را به بخشی از گفتار نمایشنامه نویسنده بزرگ مسیحی (ویلیام شکسپیر) جلب می‌نمائیم.

شکسپیر در نمایشنامه‌ای تحت عنوان «تاجر ونیزی» بزرگترین هنر را در بزرگ جلوه دادن خطر یهود از خود نشان داده و بالطبع تشدید دشمنی هر چه بیشتر بین مسیحیت و یهود را موجب گردیده است. او آنچنان صحنه به بن بست رسیدن یک بازرگان مسیحی را در یک واقعه عشقی و تقاضای وام او از یک بازرگان یهودی و تهدید گرفتن تاجر یهودی بر اینکه اگر بازرگان ونیزی نتوانست وام خودش را در زمان معین بپردازد مرد یهودی حق داشته باشد که یک «رطل» از گوشت بدن بدهکار را به هر صورت و از هر کجا به عنوان قصاص جدا نماید و... و زشتکارهای یهودی را در دادگاه «ونیزی» و سرانجام شوم او را عالی ترسیم نموده است که هر خواننده مسیحی و غیر مسیحی را نیز متأثر میسازد.

ناگفته نماند که شکسپیر اصل این داستان را از منابع ایرانی گرفته و همین داستان در کتاب سید نعمت الله جزایری (زهر الریخ) موجود است. این عکس العمل دانشمندان و راه یافتن موج انزجار از یهود به ادبیات ملل، اثر طبیعی رفتار ناهنجار خود یهودیان بوده است که امروزه ملاحظه میشود سازمان‌های بین المللی نیز از حل مشکل یهود عاجز آمده و متأسفانه این قوم از سرگذشت‌های ذلت بار گذشته و از خطرهای شوم آینده عبرت نمی‌گیرند و همچنان به عناد و لجاج خویش ادامه می‌دهند. در حقیقت فتنه کشتار یهودیان بوسیله «آیتمن» به دستور هیتر نیز بازتابی از همین نفرت بود که نمایشنامه‌های شکسپیر و بسیاری دیگر آنرا تشدید نموده و بالتبجه تصمیم به نابودی نهائی یهودیان گرفته شد.



حافظ و عرفان

حسن ممدوحی

حافظ دارای جنبه‌های مختلفی است که هریک، از شئون قابل توجهی برخوردار و شایان دقت و تحقیق است ولی آنچه بیشتر نظر محقق متحقق را جلب می‌کند زمینه عرفانی است که محور اصلی و همت اصیل این شاگرد مکتب ذوق و تأله است و راستی هم باید مورد عنایت بیشتری از ناظرین در این فن قرار گیرد، زیرا ریشه اساسی حافظ‌شناسی است. قبل از طرح بحث لازم است نظر عرفان را از هستی و جهان‌شناخت و نیز فرق بین شناخت فلسفی و عرفانی را مشخص ساخت.

شناخت‌شناسی

می‌دانیم که متفکران جهان در تبیین نظام آفرینش، هریک دارای تفسیر خاص می‌باشند و ارزیابی ویژه خود را دارند و آنچه فعلاً به بحث مربوط است تبیین دید عرفانی و امتیاز آن با جهان‌بینی فلسفی است.

جهان‌بینی فیلسوفان و عارفان

اولین فرقی که دید عرفانی با فلسفی دارد در مسأله عامل شناخت و ابزار شناخت است که در فلسفه، عامل شناخت عبارت از عقل با مقدمات احساسی و تخیلی است و ابزار شناخت، علم منطق و استدلال برهانی می‌باشد ولی در عرفان عامل شناخت، قلب است و ابزار آن تهذیب نفس و تصفیه باطن و حرکت در متن جان است و راه وصول را هرگز ره پیچ در پیچ عقل نمیداند.

و نیز فرقی دیگری در موضوع این دو علم است که در فلسفه، موضوع، وجود است از آن نظر که هر یک از واجب و ممکن و متحرک و ثابت، ذهنی و خارجی، جوهر و عرض، مجرد و مادی را پذیرفته است و کثرت را با شکل خاص علی و معلولی آن نیز می پذیرد. ولی در عرفان موضوع علم، خدای متعال است و هستی را مختص به ذات و مراتب ربوبیت می داند و هیچ چیزی نیست که بتواند با وجودش نام هستی برد. و فرق دیگر در چگونگی یافتن آنها است که در فلسفه با فکر و علم حصولی و حرکت ذهن، دستی از دور به طرف واقعیات می کشد ولی در عرفان برخلاف علوم رسمی با یافت متن واقع و بوسیله علم حضوری، خود واقعیات را می یابد و با متن واقع، بدون وساطت ذهن و صور ذهنی آشنا می شود و هیچگاه آنچه را عارف یافته به تمام معنی قادر به توصیف و تعریف آن نخواهد بود.

عرفان نظری و عملی

عرفان نظری ابتکار اصیل آن مربوط به شیخ اکبر محی الدین عربی است که سعی بلیغ کرده تا حالات درونی و معانی ذوقی را به ترسیم صوری و ذهنی بکشد و آنچه را که زبان از بیان، و مقال از آن حال، ناتوان می افتاده است به طور نظری به بیان آورد. درست همانند ارسطو که در تدوین منطق آنچنان کوشید که وی را مؤسس منطق شناختند، این عربی نیز در عرفان نظری نقش اساسی داشت.

و عرفان عملی حرکت بسوی مقام و کمالاتی است که بهره مند از آن، تنها کسی است که تواند بر آن قلّه منبع وقوف یابد و ذروه عظیم و حریم دل را فتح کند و در نهانخانه جان، خلوتگاهی فراهم و با دلدار نشیند و در این مقام جای هیچگونه قول و قالی نیست.

و می توان بطور قطع خواجه حافظ را از کسانی دانست که شدیداً از مکتب علمی و عملی عرفان متأثر بوده و در پارسی زبانان، وی را سخنگوی خوش بیان این مکتب خوانند. و حافظ گذشته از آنکه در عرفان عملی فردی سرآمد است، در عرفان نظری و علمی نیز بهره فراوانی دارد.

جهان بینی حافظ

در سطور قبل به این نکته اشاره گردید که جهان بینی حافظ برداشت عارفانه وی از هستی است و اگر وی را شاعر نامیده ایم نه بدان معنی است که در فن منطق از شعر

یاد کرده‌اند و شعر و شاعری را عبارت از یک سلسله خیال‌پردازی و شورانیدن قوه خیال می‌دانند، بلکه مقصود کلمات موزون حافظ است که در قالب آن، حقائق متین و یافته‌های دقیق و افکار بلند خود را به دیگران، اشراق می‌کند. البته رعایت هنر ادبیت و مراعات وزن و سبک فن شعر را در نهایت لطافت و ظرافت، به جذابیت مقصود افزوده است.

حافظ و شعر

حافظ شاعری است که خیال را بوسیله عقل هدایت کرده و بر این قوه سرکش عجیب، عقال عقل را محکم بر بسته است و این امتیاز را از بین شاعران کمتر کسی بدست آورده است زیرا خیال، غالباً در فن شعر، حاکم مطلق و در میدان وسیع مجازات و بدایع استعارات و کنایات، یگانه‌تاز بوده و حتی بر قوه عقلانی حاکم می‌باشد و رشد هم همیشه در زمینه همین گونه مسائل است، البته از اصطلاحات خاص شاعران در پرداخت مضامین کاملاً استفاده کرده و با زبان ویژه آنان سخن گفته است تا طراوت و نمک کلام نیز محفوظ باشد. و به این نکته نیز باید توجه داشت که فهمیدن اصطلاحات عرفانی در وصول به مقاصد آنها، سهم بسیار مهمی دارد که در غیر این صورت خواننده کلمات، سردرگم و دچار انحراف فکری شده و از مطلوب دور می‌ماند و بقول شیخ مغربی:

اگر بینی در این دیوان اشعار
شراب و شاهد و شمع و شبستان
می و میخانه و رند و خرابات
تا گوید:

مشو زنه از این گفتار درتاب
و راستی آنکه گوید:

مرو بخواب که حافظ بیارگاه قبول
و یا گوید:

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود
و یا مغروران را تنبیه کند که:

ای که دائم بخویش مغروری
و نتوان وی را متهم دانست که مقصود از می دوساله و محبوب چهارده ساله نعوذ
بالله همان می‌گساری و عیاشی است.

حافظ و عرفان عملی

گفتیم که حافظ در عرفان عملی فردی ممتاز بود و از مشرب زلال کشف و شهود، ذائقه جانش سیراب بوده است، اما چنانکه گفتیم این مرحله مربوط به یافت است و باصطلاح قوم، علم الاذواق میباشد و الفاظ قاصر از آن است که بتواند واقعیت یافت شده را بازگو کند و کوتاه تر از آن می باشد که حقائق را چنانکه هست بیان دارد، بلکه عرفان، شعوری است فوق طور عقل و فوق مراتب علوم حصولی و رسمی و خواجه شیرین سخن به این مسئله در نهایت لطافت اشارت دارد:

ز کنج مدرسه حافظ مجوی گوهر عشق قدم برون نه اگر میل جستجو داری
و نیز گوید:

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
و نیز:

بشوی اوراق اگر هم مدرس مائی که علم عشق در دفتر نباشد
و نیز:

حدیث مطرب و می گوی راز دهر کمتر جوی که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا
و نیز:

سحرگاهان که مخمور شبانه گرفتم باده با چنگ و چغانه
نهادم عقل را ره توشه از می ز شهر هستیش کردم روانه
تا گوید:

بده کشتی می تا خوش برانیم از این دریای ناپیدا کیرانه
وجود ما معمائیست حافظ که تحقیقش فسون است و فسانه

و به همین مسئله شیخ اکبر در فصوص الحکم، فص آدمی ص ۵۸ اشارت دارد:

فَعْلُومُ الْأَوْلِيَاءِ وَالْكَمَلِ غَيْرُ مُكْتَسَبَةٍ مِنَ الْعَقْلِ^۱

و قیصری در شرح فصوص در ص ۱۷۲ گوید:

وَالْإِسْتِدْلَالُ تَأْيِيسٌ لِلْمَحْجُوبِينَ وَعُقُولُهُمُ الضَّعِيفَةُ.^۲

.....

۱- علوم کاملین بشریت از نظامی است که غیر از روش متداول علوم است.

۲- در علم عرفان اگر استدلال کنند فقط به جهت عقولیت که به علوم رسمی مأنوس اند.

حافظ و عرفان نظری و علمی

حافظ در عرفان علمی و نشان دادن راه و رسم منزلها نیز آگاهی کامل داشته است، البته در بین علوم و دانشها، این فنّ از مشکلترین آنهاست و کسی که تخصص در این رشته داشته باشد از بلند مرتبه ترین محققان بشمار آید و اساس این علم شریف در زمینه توحید و انسان کامل (موحد) و مقامات انسان کامل و طرز سلوک مراتب توحید و نیز اطلاع بر اسرار غیب می باشد که اینک به بعضی امتهات از مسائل عرفانی در دیوان خواجه اشاره می کنیم:

توحید و حافظ

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود
حُسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد
و نیز:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست
و نیز:

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
و نیز:

هر گل نو که شد چمن آرای
اثر رنگ و بوی صحبت اوست

و نیز محی الدین عربی در فصوص الحکم، فص آدمی ص ۶۵ دارد:

فَالْأَمْرُ كُلُّهُ مِنْهُ، إِنْ بَدَأَهُ وَ إِنْ نَهَاهُ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ كَمَا ابْتَدَأَ مِنْهُ.^۳

و در قرآن مجید به این مقام کریم بسیار اشاره شده است:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ.^۱

وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ

۳- تمامی مراتب هستی از اوست، آغاز و انجام جهان و مبدأ و مقصود هستی همه از خدا و بسوی خداست.

۴- (حدید/۳) اول و آخر، ظاهر و باطن خدای یگانه است- یعنی در عین اولیت، آخر و در متن، ظهور باطن است.

۵- (اعراف/۱۵۶) گشایش در همه چیز از رحمت من نشأت یافته است.

أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ.^۶

انسان کامل (موحد)

حافظ از انسان کامل که غرض از خلقت است، سخن بسیار به میان آورده و همه حتی ملکوتیان را در خدمت انسانی می داند:

جلوه ای کرد رُخش دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگه راز
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
و نیز گوید:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گیل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند
و نیز گوید:

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی
کاندر آنجا طینت آدم مخمر می کنند
و نیز گوید:

فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان
بخواه جام شرابی بخاک آدم ریز
و در فصوص الحکم فص ششم ص ۱۵۵ فرماید:

وَمِنْ أَعْجَبِ الْأُمُورِ أَنَّ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ أَعْلَى الْمَوْجُودَاتِ بِإِعْتِبَارِ قَرَابَتِهِ الْجَامِعَةِ
لِلْمَرَاتِبِ كُلِّهَا.^۷

و در فص آدمی ص ۷۶ آمده: لَيْسَ لِلْمَلَائِكَةِ جَمِيعَةُ آدَمِ.^۸
و نیز در فص آدمی ص ۹۱ چنین گوید: فَمَا صَحَّحَ الْخِلَافَةَ إِلَّا لِلْإِنْسَانِ الْكَامِلِ.^۹
و از آیات کریمه قرآن بر این مسئله شاهد فراوان است:

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ

.....

۶- (فصلت/۵۴) توجه کنید او بهمه چیز احاطه تام دارد.

۷- انسان کامل موجود شگفت آوری است، برترین موجود هستی است زیرا جامع همه مراتب کمالات است.

۸- هیچگاه فرشتگانی جامعیت انسانی را ندارند.

۹- خلیفه الهی تنها سزاوار انسان کامل است.

نُسَبِحُ بِحَمْدِكَ وَتَقْدِيسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.^{۱۰}

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.^{۱۱}

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ.^{۱۲}

در همه آیات قرآنی توجه آن به انسان است و یگانه درّی است که در نظام هستی، سفته و لایق شرافت خلیفه الهی و تشریف حضور است که در واقع همان احسن تقویم است.

تجمع فکر

اولین شرط سیر و حرکت به سوی الله را عارفان، عزم و همت واحد دانند، زیرا با تفرقه خاطر در ره مقصود هیچگونه قدمی نتوان زد
خواجه فرماید:

مجموعه ای بخواه صراحی بیارهم
خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکی است
و نیز:

چنان پر شد فضای سینه از دوست
که فکر خویش گمشد از ضمیرم
و نیز:

دلا دائم گدای کوی او باش
بحکم آنکه دولت جاودان به
و نیز:

خرم دل آن کسی که صحبت
با یاد، علی التّوام دارد
و نیز:

سوید ای دل من تا قیامت
مباد از سر سودای تو خالی
و نیز:

.....

۱۰- (بقره/۳۰) به فرشتگان فرمود: در روی زمین خلیفه ای از بشر خلق می کنم- فرشتگان گفتند آیا قرار می دهی در زمین کسانی را که تباهی کنند؟ و کشتار نمایند- ما تسبیح گویان و تقدیس کنان ستایش می کنیم- فرمود من به اسراری آگاهم که هرگز در توان آگاهی شما نیست.
۱۱- (اسراء/۷۰) ما فرزندان آدم را بسیار گرمی داشتیم و آنان را بر خشکیها و دریاها مسلط نمودیم و از غذاهای پاکیزه آنان را روزی داده و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم.
۱۲- (تین/۴) ما انسانها را در نیکوترین صورت وجودی بیافریدیم.

زحکم تفرقه باز آی تا شوی مجموع بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آید
 ابن سینا در اشارات، نمط دهم ص ۴۰۷ فرماید:
 وَإِذَا قَلَّتِ الشَّوَاغِلُ الْجِسِّيَّةُ تَخَلَّصَ عَنِ التَّخَيُّلِ إِلَى عَالَمِ الْقُدْسِ فَانْتَقَشَ فِيهَا نَقْشٌ مِنَ
 الْغَيْبِ.^{۱۳}

محي الدين نیز در فص یوسفی گوید: فَمَا فِي الْكَوْنِ إِلَّا مَا دَلَّتْ عَلَيْهِ إِلَّا حَدِيثُهُ وَمَا
 فِي الْخِيَالِ إِلَّا مَا دَلَّتْ عَلَيْهِ الْكَثْرَةُ فَمَنْ وَقَفَ مَعَ الْكَثْرَةِ كَانَ مَعَ الْعَالَمِ وَمَنْ وَقَفَ مَعَ الْأَحَدِيَّةِ
 كَانَ مَعَ الْحَقِّ.^{۱۴}

و نیز در قرآن کریم به همین مسئله تصریح فرماید:
 الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ.^{۱۵}
 أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ أَيْنَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا.^{۱۶}

حافظ و کشف اسرار غیب

مترتب بر این آمادگی و جمعیت خاطر، آمادگی ورود در حریم اسرار الهی و
 کرامت کمال می باشد:
 زملک تا ملکوتش حجاب برگیرند کسیکه خدمت جام جهان نما بکند
 و نیز:
 همچو جم جرعه می کش که ز سر ملکوت پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی
 و نیز:

۱۳- هرگاه توجه به محسوسات تقلیل یابد، از عالم کثرت و خیال رها شده و بطرف عالم قدس پر
 کشد و لوح جاننش نقش عالم غیب پذیرد.

۱۴- در نظام هستی بیش از یک واقعیت نیست و کثرت در حقیقت ساخته و پرداخته خیال (عالم
 مثال متصل) است، خیال در این فن بمعنی: اوهام غلط نیست (چنانچه عرف ساده گمان کنند) بلکه بمعنی
 صور ذهنیه جزئیه است مانند صورت در دیوار، درخت، آب، آتش و غیره پس هرکس غرق در کثرات و
 خیالات است در متن عالم است ولی کسی که در وحدت، موقف دارد یعنی با متن واقعیت محسوس است به
 حق تعالی تقرب جسته است.

۱۵- (آل عمران/۱۹۱) آیتانکه در همه حال، نشسته و خوابیده و ایستاده خدای را یاد کنند و در
 خلقت آسمانها و زمین فکر نمایند.

۱۶- (زمر/۹) کسی که لحظه به لحظه شبانگاه را به بندگی مشغول است و به سجود و قیام شب را
 صبح کند همانند غفلت زدگان است.؟

سر خدا که در تنق غیب منزوی است مستانه اش نقاب زرخسار برکشیم
و نیز:

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
اگرت سلطنت فقر ببخشند ایدل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی
و محی الدین در فص اسحاقی ص ۱۹۵ گوید:

فَلَوْ أَنَّ الْعَرْشَ وَمَا حَوَاهُ فِي زَاوِيَةٍ مِنْ زَوَايَا قَلْبِ الْعَارِفِ مَا أَحْسَسَ بِهِ وَاتَّصَلَ عِلْمُهُ بِعِلْمِ
الْحَقِّ اتِّصَالِ الْفَرْعِ بِالْأَصْلِ فَحَصَلَ لَهُ أَعْلَى الْمَقَامَاتِ مِنَ الْكَشْفِ.^{۱۷}

در مقدمات شرح قیصری بر فصوص، فصل نهم آمده:

الْإِنْسَانُ الْكَامِلُ صَاحِبُ الْأَسْمِ الْجَامِعِ أَيْ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ.^{۱۸}

و در آیات کریمه قرآن به همین مقام برای انسان تصریح فرماید:

أَقَمْنَا شَرَحَ اللَّهِ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ.^{۱۹}

و كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.^{۲۰}

و در نهج البلاغه می فرماید: أُخْبِي عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ.... حَتَّى... بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ

الْبُرْقُ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ...^{۲۱}

ذات باری تعالی مطمح انظار نیست

ذات و هویت غیب الغیوبی هیچگاه از آن، حکایتی در کار نیست و آنچه
اعاظم بشریت بدان وصول یابند در نظام تجلیات و اسماء و صفات خواهد بود و بهمین

.....

۱۷- اگر هوش و متعلقات آن در گوشه ای از زوایای جان و حقیقت وجود عارف (انسان کامل)
جای گیرد از آنجا که بلم بی پایان حق متصل است، گوئی احساسش نکند، البته چنین بنده مخلص خدا
صاحب عظیم ترین مقامات کشف است.

۱۸- انسان کامل با اسم اعظم که شامل تمامی اسماء الهی است، مصاحب است (روایات
بسیاری است که معصوم(ع) می فرماید ما اسم اعظم هستیم).

۱۹- (زمر/۲۲) آن کس را که خدای تعالی شرح صدر و رشد فراوان مرحمت کند، او در نور الهی
چنان بهره مند است که در راه و طریق خود هرگز نقطه تاریک ندارد.

۲۰- (انعام/۷۵) اینچنین به ابراهیم باطن آسمانها و حقیقت زمین را ارائه نمودیم.

۲۱- جان را احیاء و تکامل داد و اهواء نفس را سرکوب و نابود ساخت... تا آنچنان نور روشنی بر
او درخشید، که نقطه تاریک و مبهمی بر سر راه هرگز ندارد و راه او تا مقصد بخوبی روشن است.
(نهج البلاغه صبحی صالح ص ۳۳۷)

نکته در غزلیات خواجه، اشارات بسیار لطیف و ظریف هست.

عنقا شکار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است دام را
و نیز گوید:

برو این دام بر مرغی دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه
و نیز گوید:

شنیدم رهروی در سرزمینی که ای سالک چه در انبانه داری؟
بلطفش گفت رند خوشه چینی بیا دامی بنه گردانه داری
جوابش گفت کاری دام دارم ولی سیمرخ میباید شکارم
بگفتا چون بدست آری نشانش که او خود بی نشان است آشیانش

این درست همان کلام معروف و پخته عارفان است که ذات غیب الغیوبی هیچگونه تعینی ندارد و قابل هیچگونه اشاره ای نیست و هیچ نام و نشانی ندارد و عنقا در اصطلاح ادب فارسی عرفانی کنایه از ذات غیب الغیوبی است.

در فصوص الحکم محی الدین، فصّ ششم ص ۱۲۰ فرماید: قَمَا فِي آخِرِ مِنَ اللَّهِ

ش۲۲

قرآن کریم نیز فرماید: وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ^{۲۳}

حافظ و قرآن

حافظ مدعی است که:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
و نیز خود را حافظ قرآن معرفی می کند:

ندیدم خوشتر از شعرتو حافظ بقرآنی که اندر سینه داری
و نیز گوید: از هریک از هفت قراء معروف قرآن به دو روایت قرآن را از حفظ

می خواند:

عشقت رسد به فریادار خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی در چهارده روایت

از آنچه تا کنون در هریک از فرازهای این نوشتار از حافظ نقل کردیم بخوبی

دانستیم که راستی حافظ با قرآن محشور بود و یکی از اسرار جزالت اسلوب و دلربائی

اشعار و بکر بودن مضامین اشعار وی، آن است که از قرآن کریم و روایات مدد بسیار

.....

۲۲- احدی از ما سوی الله از ذات خدای تعالی خبری ندارد.

۲۳- (آل عمران/ ۲۸) خدای تعالی شما را از ذات خود بر حذر می دارد.

گرفته است بلکه گاهی گوئی شعر او ترجمه ای از آیات قرآن کریم است و راستی همه این نکات که ذکر شد مؤید فرموده خواجه ادب و عرفان است که هر چه دارد همه از دولت قرآن دارد و اینک بخاطر ملموس شدن این مسئله نمونه دیگری از اشعار حافظ که مضمون و ترجمه آیات قرآن است نقل می کنیم:

اگر از وسوسه نفس و هوی دور شوی لاجرم ره بسری در حرم دیدارش
و نیز گوید:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
و نیز:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد
گوئی اشعار فوق ترجمه آیه شریفه: *فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا^{۲۴}*
می باشد. و نیز:

سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی
که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی
با آیه شریفه: *وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ...^{۲۵}* منطبق
است. و نیز:

خلقی زبان بدعوی عشقش گشاده اند ای من غلام آنکه دلش بازبان یکی است
و نیز:

ای آنکه بتقریر و زبان دم زنی از عشق ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت
درست منطبق با آیه شریفه *يَقُولُونَ يَا قَوَاهِمَهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ^{۲۶}* و یا آیه شریفه *لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ^{۲۷}* می باشد.

و نیز:
طره شاهد دنیا همه مکر است و فریب عارفان بر سر این نکته ندارند نزاع
و نیز:

.....

۲۴- (سوره کهف/۱۱۰) آنکس که به لقاء خدای تعالی امید بسته در عمل صالح بکوشد.
۲۵- (آل عمران/۱۴۱) در میقات با موسی سی شب وعده قرار دادیم و ده شب بر آن افزودیم تا میقات به ۴۰ روز تمام شد.
۲۶- (آل عمران/۱۶۷) در زبان تقریر کنند آنچه را که در دل ندارند.
۲۷- (صف/۲) چرا آنچه را خود عامل نیستید بر زبان آورید.

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
با آیه شریفه وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ^{۲۸} مطابقت دارد.

و نیز:

بس تجربه کردیم در این دار مکافات با درد کشان هر که در افتاد و رفتاد
میحر با معجزه پهلونزند دل خوش دار سامری کیست که دم ازید و بیضا بزند
با آیه شریفه یُریدُونَ لِنُظَفِّرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ^{۲۹} تطابق دارد.

حافظ و بزرگان علماء شیعه

در کلمات بسیاری از اعظام علم و تقوی که کلمات آنان سند است دیده شده
که با عظمت بسیار از حافظ یاد کرده اند برای نمونه بعضی از مدائح آن بزرگواران را راجع
به حافظ نقل می کنیم:

از آن جمله قطعه ای از فیض کاشانی است که در این زمینه سروده است:

ای یار مخوان ز اشعار الّا غزل حافظ	اشعار بود بیکار الّا غزل حافظ
در شعر بزرگان جمع کم یابی تو این هردو	لطف سخن و اسرار الّا غزل حافظ
استاد سخن سعدی است نهمه کس لیکن	دل را نکند بیدار الّا غزل حافظ
صوفیه بسی گفتند درهای نکوستند	دل را نکشد در کار الّا غزل حافظ
در شعر بزرگ روم اسرار بسی درج است	شیرین نبود ای یار الّا غزل حافظ
آنها که تهی دستند از گفته خود مستند	کس را نکند هشیار الّا غزل حافظ
شعری که پسندیده آنست که آن دارد	آن نیست بهر گفتار الّا غزل حافظ
ای فیض تتبع کن طرز غزلش چون نیست	شعری که بود مختار الّا غزل حافظ

و نیز چندیتی از فیلسوف بزرگ حاج ملاهادی سبزواری در این زمینه نقل

می کنیم:

هزاران آفرین بر جان حافظ	همه غرقیم در احسان حافظ
زهفتم آسمان غیب آمد	لسان الغیب اندرشان حافظ
پیمبر نیست اما نسخ کرده	اساطیر همه، دیوان حافظ

بقیه در صفحه ۱۹۳

۲۸ - (انعام/۳۲) حیات دنیائی جز بازیچه ای کودکانه و هوسرانی بی خردانه بیش نیست.

۲۹ - (صف/۸) کافران بر آنند که نور خدا را بگفتار باطل و روش فاسد خود خاموش کنند البته

خدای تعالی نور خود را محفوظ خواهد داشت.



آیت الله شهید

مطهری

و

دکتر علی شریعتی



به مناسبت دهمین سالگرد وفات استاد شهید آیت الله مطهری

سجاد اصفهانی

قسمت اول

قطع شده است. فرصت بررسی منطقی و دقیق این وصل و قطع برای خود آنان پیش نیامد، دکتر در سال ۵۶ دارفانی را وداع گفت و تا مدتی پس از آن استاد مطهری در قید حیات بوده و تنها یک اظهار نظر علنی از طرف استاد و با امضاء مهندس بازرگان (!) منتشر که شد در باره اعلام نظر پیرامون گرایشات و کتب دکتر شریعتی بود.

اوج گیری انقلاب و شرکت استاد مطهری در جریان حوادث انقلاب و نیز شهادت استاد، برخورد جدی این دو طرز تفکر را بیش از آنچه تا آن موقع وجود داشت ناممکن ساخت. ضرورتی که ما را واداشت تا این بحث را مطرح کنیم دو نکته است:

یکی از مسائل مورد توافق بین اکثریت نیرومندی از متفکرین اجتماعی و دینی ما این است که دو فکر استاد شهید مرتضی مطهری و مرحوم دکتر علی شریعتی در فرهنگ انقلابی جامعه ما مؤثر بوده است و هر کدام از آنها بنحوی در جنبش اسلامی مورد استفاده قرار گرفته، البته تفاوت‌هایی بین دیدگاه‌های آنها وجود دارد و در کنار این تفاوتها گاه و بیگاه نقطه نظرات مخالف بین آنها مطرح است نظراتی که گویا از طرف یکی (بیشتر استاد) ناظر به بیش طرف دیگر و در انتقاد از آن است.

همانگونه که روشن است از نظر تاریخی این دو مرتبط با یکدیگر بوده و در مدت زمانی چند، پیوندهائی با یکدیگر داشته اند که این پیوندها پس از چند سال



نکته اول: یک سری اشتباهاتی در بررسی روابط ایندو پیش آمده که ایجاب می‌کند تا یک تحقیق جدی پیرامون آن صورت گیرد، اشتباهاتی که در اثبات رابطه مثبت و یا منفی بین ایندو، افراطی برخورد کرده است.

نکته دوم: اینکه بهر حال این دو فکر در جنبش اسلامی ما مؤثر بوده در حالی که تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد، ضرورت روشن شدن آن تفاوتها برای دوستان اندیشه و فکر و نیز محققینی که در آینده نیاز به شناخت اصولی این دو طرز فکر دارند ما را وادار کرد تا در حد بضاعت علمی محدود خود این روابط را مورد بحث قرار دهیم.

مطلب قابل توجه این است که به اعتقاد ما همانگونه که خواهید دید، تفاوت‌هایی بین این دو طرز فکر وجود دارد، تفاوت‌هایی که برخی از آنها در مسائل اصولی است، از نظر ما البته انتخاب یکی از این دو دیدگاه در اینجا معنی ندارد، چون می‌خواهیم صرفاً اختلاف بین آنها را بشناسیم، البته اگر نوبت به گزینش برسد در آن صورت فکر استاد را به جهات مختلفی که جای بیان آن در این جا نیست ترجیح می‌دهیم کما اینکه در ضمن بحث برخی از جهات را توضیح داده‌ایم.

لازم به یادآوری است که در این نوشته صرفاً برخوردهای فکری ملاحظه خواهد شد، انشاء الله در فرصتی دیگر

آیت الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی

روابط تاریخی آنها در جریانات مربوط به حسینیه ارشاد و غیر آن همراه با اظهارنظرهای مختلف آورده خواهد شد.

برخوردهای فکری

در این باره اولین مسئله این است که اصولاً آیا اختلاف نظر فکری بین آنها وجود دارد یا خیر؟

پاسخ ما این است که چنین اختلافی بدیهی بوده^۱ و تنها نکته‌ای که در این زمینه باید شناخته شود، موارد اختلاف است که کوشش می‌کنیم این موارد را روشن کنیم اما قبل از آن، ذکر یک مقدمه خالی از لطف نیست و آن این که اصولاً هم استاد مطهری و هم دکتر شریعتی قصد بیان دین را برای قشر جوان داشتند، دینی که به دور از انحراف بوده و توانائی برخورد با مشکلات جدید فکری را داشته باشد. برخی علاقه مند هستند تا نام طرحی را که استاد مطهری در تلاشهای خود در ارائه دین داشت کلام جدید



۱ - در این باره چنین اظهار نظر شده است: من این دو بزرگوار [شهید مطهری و دکتر شریعتی] را مخصوصاً نام بردم چون این هر دو برای ما کاملاً آشنا هستند... و از همه مهمتر اینها دو بزرگوار بودند که در حیات خویش با یکدیگر دچار اختلاف شدند و اگر این اختلافات در ابتداء زاویه کوچکی داشت بتدریج این زاویه گشاده‌تر و گشاده‌تر شده است... رک: روشنفکری و دینداری ص ۱۴ از دکتر عبدالکریم سروش.

بگذارند^۲ در هر حال چنین طرحی حتماً شامل انحراف زدائی از وضع موجود دین در جامعه آروز خواهد بود، اضافه بر اینکه آنها و خصوصاً شهید مطهری به بررسی پاره‌ای از انتقادات جدیدی که از سوی متفکرین غربی نسبت به دین، بطور کلی و اسلام بطور خاص مطرح شده می‌پردازند، دکتر شریعتی نیز در صدد انحراف زدائی بود، انحرافی که — به اعتقاد او — در کلّ اسلام و بخصوص تشیع وارد شده و ضرورت داشت تا به تطهیر آن پردازد.

هم در میان آثار شریعتی و هم استاد مطهری، مطالب فراوانی را در راستای این هدف مشاهده می‌کنیم — گرچه نمی‌توان کلیه آثار را در این راستا مورد بحث قرار داد — اشتراک آنها در این رسالت (انحراف زدائی) موجب شد تا آنان در تبیین دین، زمینه واحدی را دارا بوده و در مواردی نیز در یک مسئله نقطه نظرات مختلفی داشته باشند. این مسئله در برخورد با افکار جدید و حلّ آنها در چهارچوبه اسلام مطرح بود، بنابراین اشتراک در این زمینه باعث شد تا هر دو در حلّ یک مشکل اقدام کنند، طبعاً طرح مشکل و تعیین مصادیق انحراف، نحوه بررسی آن، بیان خاستگاه آن و تعدیل و تصحیح آن، مسائلی است که، هر دو در عنوان کردن و بررسی آنها مشترک بودند، از این رو طبیعی است اختلاف نظرهایی بین آنها وجود داشته باشد.



تربیت فکری، زمینه اختلاف

هر دو نفر خراسانی — فریمان و مزینان — و فرزند روحانی به حساب می‌آیند یعنی هم خانواده استاد مطهری و هم دکتر شریعتی، روحانی بودند اما یک فرق وجود دارد و آن اینکه پدر دکتر شریعتی بنا به مصالحی احساس کرد که اگر از لباس روحانیت بیرون آید، بهتر می‌تواند به تبلیغ دین پردازد، دکتر نیز گرچه بهره‌ای مختصر از علوم دینی داشته اما هیچگاه بصورت رسمی دروس طلبگی را نخوانده و بالعکس بخش عمده سرمایه فکری و فرهنگی خود را در راستای تحصیلات جدید بدست آورده است. این به معنای آن نیست که دکتر شریعتی فردی مذهبی نبوده، بلکه بدین معناست که او بصورت رسمی آشنائی با دروس دینی نظیر فقه، عقائد و تفسیر و فلسفه نداشته و تنها در پرتو بهره‌ای که از پدر برگرفته و یا در سایه مطالعات خود بدانها رسیده، آشنائی متوسطی با این علوم داشت و بقول بعضی از بزرگان چون او مسائل اسلامی را از طریق متد فقاهت فرا نگرفته بود، دچار اشکالاتی بود^۳، فلسفه اسلامی نیز — از مسائل دیگری است که دکتر با آن کمتر آشنائی داشته و حتی مطالعات

۲ — رک: یادنامه استاد مطهری ج ۱

۳ — جواب حجة الاسلام والمسلمین خامنه‌ای به سؤالات طلاب حوزه علمیه قم / ۱۱/۱۲/۶۷

متفرقه نیز نداشته است، سهل گیری او در برخورد با فلاسفه بهترین دلیل بر این مطلب است.

در مقابل، آشنائی او با آراء جدید از نظر حجم، بسیار گسترده، بود اشاره های متعدد او به نظریات متفکرین اجتماعی غربی، حاکی از این مسئله است، گرچه عدم نظم فکری او در تحلیل، رد و یا قبول آنها نشان می دهد که از عمق برخوردار نیست، البته او یک موضع دینی - در حدود روشنفکری دینی - داشته و طبعاً با افکار غیر دینی و مادی برخوردهای فراوانی دارد در چند نوبت از پروتستانتیزم سخن گفته و در مواردی آنرا قبول و در موارد دیگر رد می کند، فکر می کنیم کسانی که با افکار دکتر شریعتی آشنائی دارند احساس می کنند نسبت به موضوعات بسیاری، قضاوت های متناقض از ناحیه او مطرح شده است، نسبت به مسائل فکری، اشخاص، روحانیت و... بسیاری از مسائل دیگر. این مطلب تا جائی است که حتی بعضی دکتر شریعتی را بعنوان متفکری که به یک مبنائی اعتقاد داشته و سراسر تفکرش مبتنی بر آن مبناست، نمی دانند بلکه او را اساساً مصلحی می دانند که برای اصلاح، مسائل مختلفی را عمدتاً احساسی مطرح می کند. در این صورت با توجه به موقعیت زمانی و مکانی و مخاطب، و نیز در زمانی نسبتاً کوتاه نقطه نظرات دگرگون می شود.

آیت الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی

اما استاد مطهری فردی است که طی مدت زمانی طولانی دروس طلبگی را تحصیل کرده و از اساتیدی که نماینده رسمی افکار دینی - حوزوی بوده اند نظیر آیت الله بروجردی، امام خمینی و علامه طباطبائی و... بهره گیری کافی کرده است، از نقطه نظر فقهی یک مجتهد مسلم و از نظر فلسفی، یک فیلسوف صاحب نظر در فلسفه اسلامی می باشد، در تفسیر نیز بد طولانی داشته و مطالعات تاریخی خوبی در زمینه های مختلف داشته است.

در عین حال با آمدن به تهران در سال (۱۳۳۱ ش) و وارد شدن به دانشگاه و شرکت در مجامع دانشجویی، مهندسین و پزشکان، باعث شد تا احساسی برای ارائه دین بشکل و بیان بهتری در او بوجود آید، هجوم انحرافات جدید که نتیجه چند دهه تلاش غرب زده ها، توده ایها و نیز دستگاه رژیم پهلوی بود، در بیداری این احساس در استاد مطهری تأثیر زیادی داشت.

چنین شرائطی در استاد، او را به شخصیتی تبدیل کرد که در عین تقید و تعبد دینی که برخاسته از تهذیب در حجره و حوزه بود، او را واداشت تا علیه انحرافات که دچار دین شده، بپا خیزد.

در این جهت او شخصیت فکری خود را که میراث حوزه بود به همراه داشت، قوت این میراث به حدی بود که در عین برخورد با افکار جدید انحرافی، از آنها تأثیر



نپذیرد لذا چهارچوبه فکری او همیشه اسلامی باقی ماند، او در کل به عنوان یک متفکر اصیل دینی به بررسی وضع موجود دینی پرداخته و در احیاء عناصر اصیل دین، کوشید.

تا اینجا اشاره مختصری به زمینه های تربیت فکری این دو نفر داشتیم.

نکته دیگری را نیز برای روشن شدن وضع و جایگاه اجتماعی این دو نفر می باید مطرح کنیم:

روحیه حاکم بر قشر جدید و...

ادبیات معاصر ایران در عین تأثیر پذیری از ناسیونالیسم که از عصر قاجار آغاز شده بود، متأثر از فرهنگ مارکسیستی نیز بود که زمانی رل اصلی را در شعر و ادب، فلسفه و تاریخ کشور در بین عده زیادی از روشنفکران بر عهده داشت.

از طرف دیگر اسلام نیز در شکل سنتی خود، الهام بخش قشر وسیعی از مردم بوده که تحت تأثیر آن فرهنگ یا قرار نگرفته و یا کمتر قرار گرفته بودند.

صرفنظر از تحلیلهای مادی، روح مبارزه جوئی و عدالت در قشر جدید - با تمام اختلافی که در بیان آن هست - مقداری در پرتو اندیشه های مارکسیستی در جامعه جدید بوجود آمد، رشد این روحیه، معلول وجود اصل عدالت خواهی و مبارزه جوئی در متن دین

در شکل آیات جهاد، کوبیدن مترفین، امر بمعروف و نهی از منکر و... و اصولاً جنبش علمای مذهبی در عصر اخیر بطور جامع در راستای دفاع از مردم و تحقق عدالت و محو استبداد بود.

منظور در اینجا این است که بعد از کنار زدن دین با تبلیغات غربگرایی و ناسیونالیستی، زمانی که سلطه استبداد وابسته نیز محرز شد، مارکسیسم در میان قشر جدید جای باز کرد و احساس عده ای از دانشجویان و روشنفکران را در اختیار خود گرفت.

هم استاد مطهری و هم دکتر شریعتی، تبلیغ خود را بیشتر برای کسانی شروع کردند که مذهبی باقی مانده، اما بمقدار زیادی تحت تأثیر فرهنگ مارکسیستی قرار گرفته بودند. در میان این افراد ونیز قشری از دانشجویان که زمینه پیوستن به دین را داشتند، دکتر شریعتی نفوذ زیادتری نسبت به استاد مطهری داشت و می توان گفت تأثیری که دکتر شریعتی داشت بدلیل سنخیتی بود که از لحاظ فکری بین او و مخاطبینش در جامعه وجود داشت. دکتر شریعتی کاری با دین سنتی نداشت، او در عین مطلع بودن از دین، تخصصی در علوم دینی نداشته و چندان نیز مقید نبود تا در تحلیلهای اجتماعی و فکری خود از درون اسلام بدفاع از آن بپردازد، بدین جهت با اندک زمینه سازی به راحتی می توانست هر



عنصری از عناصر دین را در تشیع صفوی یا چیزی مشابه آن قرار دهد.

مخاطبین او به دلیل زمینه های ادبی که بدان اشاره شد و نیز فاصله ای که دین و برخی از رهبران دینی با دنیای جدید و مظاهر آن گرفته بودند، احساس می کردند که چنین دینی نمی تواند به دنیا توجهی جدی داشته باشد، اما دکتر شریعتی در بیان دین با ایجاد حداکثر نزدیکی آن با دنیای جدید و لویقیصت نوآوری در بعضی از مسائل دینی و رنگ و روی تازه بدان بخشیدن - توانست در قشر جدید، نفوذ کند، این در حالی بود که استاد مطهری به دلیل تقیدش به مبانی دینی حوزوی ناچار بود در موارد زیادی احتیاط کند. او به دلیل اعتقاد و پیوندش با معتقدات اسلامی نمی توانست آزادانه به طرح مسائلی بپردازد که در نهایت، تحولی - احیاناً مخالف اصل دین - در دین به همراه داشته باشد.

اهمیت او برای دین و اصالت آن و نیز وارد شدن در مباحث از دریچه دین باعث شد، تا مسئله التقاط را مطرح کند، منظور انحراف جدیدی است که در راستای انحراف زدائی پدید آمده است.

دکتر شریعتی هیچگاه به این مسئله اشاره نکرد که در همین انحراف زدائی از دین، انحراف جدیدی در حال پیدایش است^۴ زیرا برای او این مهم بود که به انحرافات سنتی بپردازد، اما شهید مطهری

علاوه بر پرداختن به انحرافات سنتی - در مسئله جبر و سرنوشت انسان، عدل الهی، تحریفات عاشورا و... - به انحراف جدید نیز توجه کرد، مبارزه او با التقاط که مقالی دیگر می طلبد در راستای همین هوشیاری است که ارزش بسیاری برای حفظ اصالت دین دارد.

تخصص استاد مطهری در دین و فلسفه از یک طرف و تخصص دکتر شریعتی در جامعه شناسی و تا حدی تاریخ از طرف دیگر، دوزمینة مختلفی است که می تواند در نحوه پرداختن به مسائل و مشکلات مربوط به فکر جامعه و علاج آن مؤثر باشد. این مسئله از یک جهت باعث کاهش نفوذ استاد مطهری در قشر جدید فرهنگی در قبل از انقلاب شده و از جهت دیگر باعث دوری دکتر شریعتی از دین و معنای اصیل آن بود این دو مسئله نیاز به تبیین دارد.

جهت اول

در این باره آنچه به عنوان مقدمه گفتنی است اینکه اساساً در عصر جدید بیش از هر دوره ای در تاریخ، روابط اجتماعی بر فرد اثر گذاشته و در آن، چهره جامعه به عنوان جامعه بیش از فرد به عنوان فرد مهم است، در دنیای جدید، جامعه

.....

۴ - ظاهراً تنها موردی که ما ملاحظه کردیم اشاره به جریان سیداحمد خان هندی است که فساد آن از طرف سیدجمال روشن شده بود.



انقباض بیشتری یافته و رابطه تنگاتنگ بین افراد بسیار گسترده‌تر از دنیای قدیم است، گسترش صنعت و تکنولوژی، تحولات اقتصادی وسیع، کنترل دولتها بر اکثر بخش‌های زندگی، یکنواخت شدن آموزش‌های فرهنگی، پیدایش سازمانهای بین‌المللی و... و بسیاری از عوامل دیگر، تأثیر و تأثر را در جامعه گسترش داده است، توجه بشر به امور اجتماعی همیشه وجود داشته و در ادیان، همیشه جنبه‌های اجتماعی مورد نظر بوده است اما عصر جدید از این ناحیه تحول شگرف یافته و فرد به عنوان فرد، فراموش شده است، نتیجه این مسئله، پیدایش مکتبهای جدیدی است که باید نام آنها را مکتبهای اجتماعی گذاشت. ابعاد معنوی که عمدتاً در افراد به عنوان یک شخصیت مستقل معنا پیدا می‌کند، به کناری گذاشته شده و بیشتر جنبه‌های اقتصادی و نظیر آن مورد توجه قرار گرفته است.^۵ مارکسیسم یک مکتب اجتماعی است - گرچه توجیه فلسفی نیز برای آن همیت خاصی داشته - و ماتریالیسم به مثابه ریشه فلسفی این مکتب می‌باشد، اما می‌توان گفت ماهیت فلسفی آن نیز از تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی نشأت گرفته و پایه‌اش بر مبنای یک دید تاریخی و اجتماعی است، به عبارت دیگر مارکسیسم زاینده یک بینش اجتماعی است نه یک بینش فلسفی.



منظور این نیست که مارکسیسم بینش فلسفی ندارد بلکه این بینش فلسفی عمدتاً تحت تأثیر یک دید اجتماعی ساخته شده است. البته همیشه نظریات فلسفی در ارتباط با اوضاع و احوال اجتماعی بوده و فیلسوفان نیز برکنار از این شرایط نبوده‌اند اما مقایسه مکتبهای سنتی بشر با مکتبهای جدید نشان می‌دهد که تاریخ‌شناسی جدید غرب، علت عمده بینشهای فلسفی جدید درباره هستی بخصوص انسان است.

این روحیه متناسب با دنیای جدید است، منظور روحیه‌ای است که بر مکتب‌های جدید حاکم است. دین نیز از آن رو کنار گذاشته شده^۶ که اصولاً پایه‌اش بر یک دید اجتماعی که غرب آن را بوجود آورده نیست، این که راه حل چیست و به چه شکل می‌توان مشکل دین را با دنیای جدید حل کرد، امر دیگری است.

آنچه مسلم است اینکه اگر کسی از راه جامعه‌شناسی و با تصور جدید از انسان و اجتماع وارد دین گردید و به بررسی آن

.....

۵ - در حقیقت ماهیت اصلی دوره جدیدی که بشر اروپائی در عصر جدید آغاز کرد حذف غیب - با تمام مصادیق آن - از حوزه عمل اجتماعی بود.
 ۶ - متأسفانه این برکناری و عدم هماهنگی یکی از مشکلاتی است که به دلیل کناره‌گیری، یا کنار گذاشتن دین از صحنه اجتماع و پیشرفت جدید بشر است.

پرداخت بطور معمول، مقبول فکر دنیای جدید است از اینرو موفقیت او بیشتر از کسی است که صرفاً برخورد فلسفی با دین کرده و از درون اسلام می‌کوشد تا آن را در سطح بشناساند.

حال آیا این مقبولیت، تبعات انحرافی نیز دارد یا خیر، در جهت دوم توضیح می‌دهیم.

اهمیت این توضیحات در هدفی که از بیان جهت اول ذکر شد، این است که جامعه فکری جدید مشتاق بود - بحق یا ناحق - کسی از راه برسد تا با تسلط بر نظریات اجتماعی به نقد اجتماعی مکتبهای جدید پردازد، مارکسیسم را نه با بیان نظریات فلسفی بلکه از راه نقد اجتماعی تحت فشار قرار دهد. اگر به انتقادات، دکتر شریعتی به مارکسیسم نظر کرده و آن را در کنار انتقادات استاد مطهری و امثال ایشان قرار دهیم، احساس می‌کنیم که شریعتی مارکسیسم را به عنوان یک مکتب اجتماعی به نقد کشیده - در عین تأثیر پذیری که گاه از آن داشته - در حالیکه استاد و... به عنوان یک مکتب و بینش فلسفی با آن برخورد کرده‌اند، مثلاً وقتی مسئله تضاد مطرح شد، معمولاً در بینش فلسفی، تعاریف منطقی و فلسفی تضاد و تناقض، مورد بحث و اشکال قرار گرفته در حالیکه در مارکسیسم تکیه اصلی بر تضاد به عنوان یک امر اجتماعی و طبقاتی است، از نظر تاریخی نیز مسلم

است که نظریات فلسفی مارکسیسم متأخر از نظریات اجتماعی و اقتصادی مارکس است. «آنتی دورینک» به عنوان متن اصلی فلسفی مارکسیسم اثر انگلس مدتها پس از طرح ماتریالیسم تاریخی از سوی مارکس نوشته شده است، رشد مارکسیسم نیز در جامعه ما هیچگاه رشد فلسفی به شکل چشمگیر نبوده، بلکه بیشتر در قالب مبارزاتی و احساسی و نهایتاً در چهارچوبه اموری نظیر شعر و ادب و رمان و تاریخ بوده است.

در اینجا یک اشتباه را باید توضیح دهیم و آن اینکه در حقیقت اگر بنا باشد اصالتی برای یک مکتب قائل شویم باید همان بینش فلسفی او را مدنظر قرار دهیم و طبعاً نقد آن یک نقد اساسی است اما چنین سیری را مکتبهای اجتماعی جدید ندارند، ضرورت آنها برخاسته از وضع اجتماعی است و شکل گرفتن بینش فلسفی امری متأخر است، این خود نقص است اما نباید فراموش کرد که برای حذف آنها نیز باید به نقد ضرورت وجودی یعنی وضع اجتماعی آنها پرداخت.

پرداختن دکتر شریعتی به مباحث جدید از دید جامعه شناسی، احساس این ضرورت اجتماعی بود، لذا با وجود اینکه او نه تنها در فلسفه تخصصی نداشت - بلکه حتی دارای بینش فلسفی منظمی نیز نبود - توانست اثری شگرف در جدا کردن بخش وسیعی از قشر جدید از مارکسیسم و



توجه دادن آنها به دین داشته باشد.^۷

این در حالی است که چنین توفیقی قبل از انقلاب کمتر نصیب استاد مطهری گردید، البته استاد بعد از نقدهائی که در ضمن تشریح فلسفه اسلامی - در پاورقی های اصول فلسفه - داشت متوجه نقدهای اجتماعی نسبت به مارکسیسم نیز شد و صرفنظر از بحثهای شناخت و اصول دیالکتیک به مباحث اجتماعی نیز روی آورد و البته این بحثها جذبه بیشتری نسبت به سایر مباحث صرف فلسفی در نقد مکتبهای جدید داشت، در قسمت بعد خواهیم دید که اصالت این نظریات از لحاظ دینی به لحاظ وجود یک بنیاد فلسفی - دینی عمیق بود، البته در اینجا دلایل دیگری وجود داشت که باعث افزایش نفوذ دکتر شریعتی در قشر جدید می شد که فعلاً فرصت رسیدگی به آنها نیست شاید از جمله آنها شخصی بودن دکتر شریعتی و هم لباس بودن با قشر جدید بود، چرا که اکثر روحانیت بر اثر تبلیغات گروههای ضد دینی و غیر دینی و نیز منزوی کردن خود، در این قشر نفوذ قابل ملاحظه ای نداشت. دلیل دیگر نیز جنبه ادبی این دو است گرچه متنها نوشته شده و یا خطابه های استاد از نظر ادبی بسیار روان است اما نوشته ها و خطابه های شریعتی از ادبیات مقبول و چشمگیری برخوردار بود که انصافاً تأثیر بسزائی نیز در ادبیات دینی داشت.



جهت دوم

اشاره کردیم که وارد شدن دکتر شریعتی از مدخل جامعه شناسی و ورود استاد مطهری از درب فلسفی و کلامی، نتیجه دیگری داشت که آن فاصله گرفتن دکتر از مفهوم اصیل دین بود، دین کار کردی برای کسانی که تحت تأثیر تفکرات اجتماعی جدید فقط از بینشهای اجتماعی، قصد بازسازی مکتب را داشتند، مفهوم قابل قبول از دین بود^۸ تحلیل اجتماعی - سیاسی دین در کنار کنار نهادن جنبه های معنوی آن، امری است که

.....

۷ - آقای خامنه ای در پاسخ این سؤال که چرا تأثیر شریعتی در پیش از انقلاب بیش از استاد مطهری بوده، چیزی نزدیک به همین مطلب را بیان می کند (ویژه نامه کیهان ۶۱/۲/۱۲ بنقل از مطهری مطهر اندیشه ها ج ۱ ض ۲۳۰).

۸ - دکتر شریعتی در جایی می گوید: من به یک اصل در کل تحقیقات اسلامی خود معتمد و آن اینکه برای شناخت مسائل و نظریات دینی نه از راههای علمی و منطقی بلکه... اگر دیدید که استنباط من مثلاً به اصل امامت و اعتقاد به آن با طرز تحلیلی که می کنم و جوری که می فهمم در زندگی شخصی معتقد به این اصل و جامعه ای که به این اصل اعتقاد دارد تأثیر سازنده و متمدنی دارد، پس این استنباط درست است، حقیقت دارد... (مجموع آثار ج ۱۹ ص ۲۷۰) البته ما انکار نمی کنیم که این راه می تواند راهنمای ما در ارزیابی همامان باشد اما تکیه بر آن و کنار نهادن راههای دیگر برای سنجش صحت و سقم، همان تکیه بر «دین کار کردی» است.

در کلیت افکار دکتر شریعتی وجود دارد، البته همه جا اعتقاد به دین اسلام است و کوچکترین تردیدی در این اعتقاد نمی‌توان کرد، اما نحوه طرح دین شبیه طرح مارکسیسم به عنوان یک مکتب مادی و اجتماعی است که البته جای بحث بیشتری دارد؛ در اینجا یک نمونه برخورد استاد مطهری را با این نوع نگرشهای انحرافی که همه چیز را اجتماعی تلقی می‌کند نقل می‌کنیم:

بیاد داریم که دکتر شریعتی در موارد متعددی علوم اسلامی را به عنوان یک فرهنگ، قابل استفاده ندانسته و مطرح کردن اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی عنوان می‌کند. اصطلاح ایدئولوژی اشاره به این نکته است که اسلام نیز باید به صورت یک مکتب اجتماعی عمل کند و ضرورت دارد تا این فرهنگ به عنوان مجموعه معارف کنار گذاشته شود.^۹

استاد مطهری دقیقاً در برابر این نوع نگرش موضع گیری می‌کند، استاد، سخن از جلسه ای به میان می‌آورد که همه افراد آن مسلمان بوده و حتی صاحب نظرانی نیز حضور داشته اند و از قول یکی از افراد غیر مسئول در جلسه نقل می‌کند که گفت:

«باید مردم از شر این دریای معارف (معارف اسلامی) راحت کرد»^{۱۰}.

این سخن، موضوع صحبت استاد در آن جلسه می‌شود، از ادامه نوشته استاد چنین بر می‌آید که مقصود آن شخص اشاره

به چیزی بوده که دکتر شریعتی نام آن را فرهنگ گذاشته و به عنوان فقه و حدیث و رجال و... از آنها نام برده که ای کاش نبود.^{۱۱}

استاد مطهری با اشاره به اینکه این افراد معمولاً خود تخصصی در فلسفه و فقه و عرفان و اخلاق و فلسفه تعلیم و تربیت نداشته و به قضاوت می‌نشینند، اهمیت وجود این فرهنگ را مطرح می‌کند و درباره نهضت اسلامی می‌گوید:

...هر نهضت فرهنگی اسلامی که بخواهد پشتوانه اجتماعی ما واقع شود باید از متن فرهنگ کهن ما نشأت یابد و تغذیه گردد نه از فرهنگهای دیگر... ما باید فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، فلسفه سیاسی، فلسفه اقتصادی، فلسفه دینی، فلسفه الهی خود اسلام را که از متن تعلیمات اسلام الهام بگیرد. تدوین کنیم و در اختیار افراد خودمان قرار دهیم. استاد می‌افزاید:

و برای اینکه تکلیف رهبری را روشن کرده باشم بگویم، امروز هم ما به خواجه نصیرالدین ها ابوعلی سیناها، ملاصدراها و شیخ انصاری ها، شیخ بهائی ها، محقق حلی ها، علامه حلی ها احتیاج داریم اما خواجه نصیرالدین قرن چهاردهم نه خواجه نصیر قرن هفتم، بوعلی قرن چهاردهم نه بوعلی قرن چهارم، شیخ انصاری قرن سیزدهم یعنی همان خواجه نصیر و همان بوعلی و همان شیخ انصاری، با همه آن مزایای فرهنگی بعلاوه اینکه باید به این قرن تعلق داشته باشد و درد این قرن و نیاز این قرن را احساس



.....

۹ - رک مجموع آثار شماره ۱۶ ص ۷۲.

۱۰ - نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر ص ۷۲.

۱۱ - مجموعه آثار ج ۱۶ ص ۷۲.

نماید.^{۱۲}

چنین نگرشی به اسلام در برابر یک نگرش ایدئولوژیک و اجتماعی است که گمان می‌کند: باید از شرّ دریای معارف، خود و جامعه را نجات دهیم.

البته دکتر شریعتی نیز در موارد زیادی بعد انسانی را طرح کرده و با تکیه بر آن علیه مارکسیسم و غرب بپا خاسته، اما در تحلیل نهائی و در کلیت طرح برای نجات اسلام از انحرافات آنرا از شکل یک اصلاح اجتماعی یا انقلاب اجتماعی فراتر نمی‌برد. معنویات و عرفان و تعبد و بسیاری از مقوله‌های دینی مرتبط با آن، در سطحی بسیار ضعیف در آثار دکتر شریعتی مطرح شده که براحتی با بی‌توجهی خود او بدان، قابل چشم‌پوشی است.

این در حالی است که استاد شهید مطهری همه‌جا از اینکه مفاهیمی نظیر انقلابهای بشری، صرفاً اجتماعی تفسیر شده و بعد انسانی آن مخفی شود می‌نالد و در موارد مختلفی این مسئله را متذکر می‌شود.^{۱۳}

تفاوتی که استاد بین اجتماعی کردن دین بخصوص برای ایجاد یک تحرک اجتماعی با واقعیت اصیل دین می‌گذارد، بیان فرق اصطلاح اسلام انقلابی با انقلاب اسلامی است. استاد می‌نویسد:

فرق انقلاب اسلامی یعنی انقلابی که ماهیت اسلامی و راه اسلامی و هدف اسلامی دارد با اسلام

انقلابی یعنی اسلامی که ماهیت و راه و هدف انقلابی دارد، به عبارت دیگر فرق میان آنجا که اسلام هدف و معیار انقلاب است با آنجا که انقلاب هدف و معیار اسلام است.^{۱۴}

اجتماعی کردن دین، ابزار کردنی آن برای انقلاب و تحرک است، اصطلاحی که بعنوان اسلام انقلابی شایع گردید برای اولین بار از طرف برخی از گروه‌هایی که

.....

۱۲ - نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر ص ۷۴ - تـ سـ زـ ی که دکتر شریعتی در باره اسلام به عنوان ایدئولوژی از یک طرف و فرهنگ از طرف دیگر داشت این بود که اسلام نیاز به امثال ابوعلی ندارد بلکه تنها به چیزی احتیاج دارد که تحرکی ایجاد کند، گوئی آن علوم اگر تحرکی داشته باشد یا نداشته باشد هیچ نیازی بدان نیست. او می‌گوید: اسلام بعنوان ایدئولوژی ابودر می‌سازد، اسلام بعنوان فرهنگ ابوعلی سینا می‌سازد، اسلام بعنوان ایدئولوژی مجاهد می‌سازد اسلام بعنوان فرهنگ مجتهد می‌سازد، اسلام بعنوان ایدئولوژی - یعنی عقیده - روشنفکر می‌سازد و به عنوان فرهنگ، عالم. (مجموع آثار. ص ۱۹ ص ۲۷۴).

چنین مطلبی در یادداشت‌های استاد مطهری مورد نقد قرار گرفته است رک: یادداشت‌های استاد چاپ شده در کتاب: مطهری افشاگر توطئه ص. ۴۲۲.

۱۳ - رک. پیرامون جمهوری اسلامی ص ۷۴، ۷۵، ۱۴۱ - پیرامون انقلاب اسلامی ص ۱۳۸، ۱۱۷، ۳۷.

۱۴ - پیرامون جمهوری اسلامی ص ۱۴۵، حسین دباغ از قول استاد مطهری آورده که «نظر آیت‌الله مطهری این بود که شریعتی به مذهب تمسک می‌جست به این معنی که مذهب را وسیله‌ای برای نیل به اهداف سیاسی و اجتماعی او تلقی می‌کرد رک الگار، انقلاب اسلامی در ایران ص ۱۱۸ نشر قلم.



اندک تأثیری نیز از دکتر شریعتی پذیرفته بودند بکار برده شد گرچه بعدها چنین مفهومی که استاد از آن ارائه می‌کند تغییر کرده و بعضی به هدف دیگری آن را بکار بردند.

با توجه به توضیحات فوق می‌توان به نکته‌ای که بعضی آن را به عنوان یک احتمال بیان کرده‌اند توجه کرد، یکی از اندیشمندان در مقاله‌ای که پیرامون استاد مطهری نگاشته، سخن را بگونه‌ای مطرح می‌کند که گویا دسته‌ای هستند از میان متفکرین که خلوص دین را فدای نیرومندی آن کرده‌اند در برابر دسته‌ای دیگر که نیرومندی را فدای خلوص کرده‌اند در ادامه می‌نویسد:

یا به اسلام خالص عشق ورزیده‌اند و به نام عرضه آن، آئینی را نشان داده‌اند که به هیچ روی آشنا با مسائل معاصر و پاسخگوی آنها نیست. و یا برای توانائی و پاسخگو بودن، از خون دیگران بدن تزریق کرده‌اند و ناب بودن آن را ربوده‌اند او (شهید مطهری) همیشه بین این دو قطب قدم می‌زد و می‌کوشید تا آن دورا گره زند، نابی و توانائی^{۱۵}.

نویسنده، مشابه همین تحلیل را در جای دیگر عنوان کرده و ضمن اشاره به توانا کردن دین می‌نویسد:

اهل ایمان فقط به توانائی نمی‌اندیشند، به خلوص اندیشه‌های دینی هم می‌اندیشند.

او سپس اشاره می‌کند که مشکل توجه به هر کدام از اینها و فدا کردن دیگری همواره وجود داشته است در ادامه آمده:

این شبهه در ذهن کسانی بوده است که مبدا گرایش و تعهد بی‌محابا و بی‌پروا نسبت به توانا کردن

بیکریک مکتب، آدمی را وادارد تا هر نوع تغذیه‌ای را برای آن بیکر مجاز بشمارد و نهایتاً مکتب را از هویت اصلی خویش بگرداند.

آنچه که جامعه امروز ما احياناً احساس می‌کند (من فقط این احساس را بیان می‌کنم و همچنان که گفتم داوری را به خود شما وا می‌گذارم) این است که شاید تأکید مطهری بر خلوص، بیش از تأکید شریعتی بر توانائی بوده و شاید تأکید شریعتی بر توانائی بیش از تأکید مطهری بر خلوص بوده است.^{۱۶}

همین نویسنده در نشر دانش در ادامه سخنی که در بالا آوردیم می‌نویسد:

مطهری بسیار هوشیار است تا در دام اینسترو منتالیسم (ابزار انگاری) نیفتد یعنی مذهب و خدا را ابزاری برای مبارزه، رفاه، کمال انسانی و... برنگیرد. و هدف را به منزلت یک وسیله تنزل ندهد و حقانیت را با توانائی - که عین فتوی دادن به قتل مکتب است - معادل نیاورد، برای نهی کردن یک آئین، راهی ظریف‌تر و تزویرآمیزتر از این نیست که گوهر آن را برگیری و آداب آن را نگهداری، قبله را عوض کنی اما عبادات را از واجبات و مستحبات، همچنان به قرار سابق بجای آوری و کم نبوده‌اند کسانی که خدا را در پای انسان فدا کرده‌اند و بنام خداپرستی یک انسان پرستی تام و تمام عرضه کرده‌اند^{۱۷} و در جای دیگر می‌نویسد:

علاقه جامعه ما به امثال مطهری بدلیل این است که جامعه دینی ما به خلوص اندیشه دینی

.....

۱۵ - نشر دانش، ۱۳۶۰ شماره ۵ و ۶ - تفرج صنع، ص ۳۹۳.

۱۶ - نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، یادنامه استاد محمدتقی شریعتی، مقاله دکتر شریعتی و بازسازی فکر دینی ص ۱۵۵ - ۱۵۳ و ۱۶۱ - ۱۶۰ از دکتر عبدالکریم سروش.

۱۷ - نشر دانش سال اول (۱۳۶۰) شماره ۵ و ۶ - تفرج صنع ص ۳۹۵.



اهمیت بیشتری می‌دهد و چون بیش مرحوم مطهری را در دین خالصتر می‌شمارد این است که به او اطمینان بیشتری می‌کنند و به سخن او بیشتر روی می‌آورند.^{۱۸}

آنچه در باره توضیحات فوق قابل تذکر است این که: چنین گمانی در مورد این دو شخصیت درست بنظر می‌رسد، منظور این نیست که مرحوم شریعتی دقیقاً و با آگاهی بصورت یک اینسترومنتالیست (ابزار انگار) در آمده است، اما شرائط زمان با وضعیت خاص فکری او، — آنچنانکه فقط بر توانائی تاکید داشت — چنین موقعیتی را برای او ایجاب کرد.

نکته دیگر این است که متأسفانه نویسندگان جملات فوق از یک حقیقت غفلت کرده و آن اینکه نیازی نیست تا توانائی و خلوص را دو امر مستقل از هم فرض کنیم، اصولاً اگر دین در جهت خلوص حرکت کند — نه خلوص دروغین که در گذشته گرفتاری در عرضه دین ایجاد می‌کرد — توانائی، امری تضمین شده است، توانائی، ملاک مستقلمی نیست که در دین شناسی توجه بدان پیدا کرده و احیاناً اگر در موردی احساس شد توانائی نیست آن را بصورتی در آوریم که توانائی ایجاد کند، بنظر می‌رسد که دکتر شریعتی چنین کاری را در موارد متعدد مرتکب شده است، احیاناً موضع عکس العملی او در برابر خلوص گرایانی — که خود بنوعی دیگر دین را از صحنه سیاسی جامعه کنار نهاده بودند — او را به چنین افراطی وا



داشته بود، در عین حال یک حقیقت رانیز نباید فراموش کرد که همه چیز را نمی‌توان بر عهده شرائط گذاشت، موضع افراطی بحدی که خلوص را فدای توانائی کند امری نیست که از فردی چون دکتر انتظار رود مگر آنکه فرض کنیم او بسیار دور از برخی واقعیات و حقائق بوده است.

اشتباه نویسنده فوق الذکر این است که خلوص و توانائی را دو ملاک مستقل گرفته و حتی استاد مطهری را بین ایندو فرض کرده است، در حالیکه استاد در طرف خلوص ایستاده و می‌کوشید تا با خلوص و پیرایش اسلام از انحرافات، آن را بصورت یک دین توانمند در آورد، این حقیقت در آثاری که از استاد پس از سال ۵۰ انتشار یافته بخوبی روشن است.

تفاوتی که در اینجا وجود دارد این است که استاد مطهری با غوطه ور شدن در دریای معارف اسلامی، از درون به اسکلت و شاخ برگ اسلام نگریسته و به انحراف زدائی پرداخت، اما دکتر شریعتی بدلیل نداشتن آموزشهای دقیق مذهبی — گرچه در حد متوسطی داشت — از بیرون به اسلام نگریست، نگاهی که چندان بی رنگ نبود بلکه آمیخته با افکار و اندیشه‌هایی بود که همراه با برخی از تجارب انقلابی مجموعه‌ای را فراهم کرده و بصورت یک ملاک در آمده بود، طبعاً

.....

۱۸ — روشنفکری و دینداری ص ۵۷.

کسی که از درون نگاه کند پیرایش و انحراف زدائی را یک جور مطرح می‌کند — در ارتباط با ریشه‌ای که شناخته — اما کسی که از بیرون می‌نگرد که معمولاً روشنفکران دینی چنین نگرشی دارند، انحراف را نه در ارتباط با ریشه بلکه با ملاک خارجی می‌سنجد گرچه در مواردی این دو، نظرات مشترکی دارند اما طرز برخورد آنها، نوع آموزشهای قبلی و ریشه‌های فکری و فرهنگی آنها همانگونه که اشاره شد طبعاً مشکلاتی را نیز بین دیدگاههای آنها پدید می‌آورد.

در این باره چنین اظهار نظر شده که:

آنان [شریعی و بازرگان] دیگر آشنائی شان با جهان بیرون بیشتر بود حتی تحصیلات مستقیمشان هم در آن زمینه‌ها بود و طبعاً به یک معنی می‌شود گفت از آنجا — یعنی عرصه بیرون از دین — به عرصه دین پا نهاده بودند در حالی که امثال مرحوم مطهری از عرصه دین به آن عرصه‌های بیگانه پا نهاده بودند.^{۱۹}

ثمرات چنین برخوردهای دوگانه نمی‌تواند در عرصه دین مؤثر نباشد.

قالب کلی اختلاف نظر استاد با دکتر

تا اینجا ما سعی کردیم مقدمه‌ای را پیرامون برخی از زمینه‌های اختلاف نظر فکری بین استاد و دکتر شریعی عنوان کنیم در حقیقت از این پس کوشش خواهیم کرد تا برخی از نمونه‌های اختلاف فکری را بین این دو شخصیت نشان دهیم، اما قبل از بیان نمونه‌ها

مناسب است تا قالب کلی این اختلاف فکری را از زبان استاد مطهری توضیح دهیم، منظوریان محتوای اعلامیه‌ای است که استاد مطهری پیرامون دکتر شریعی انتشار داد.

نکته مهم در اینجا این است که اصولاً استاد مطهری یک شخصیت فکری است که دوستدار برخورد فکری با سایر اندیشه‌هاست، بدین معنا که او اهل تعصب در نقد اندیشه‌ها نبوده و حقیقتاً می‌توان یکی از خصیصه‌های اخلاقی — فکری او را همین دانست که وقتی نظرات دیگران را نقل می‌کند، بصورتی آنها را بیان می‌کند که گوئی بدانها معتقد است نه مثل بعضی که در ضمن نقل کلام دیگران، نقد هم می‌کنند! استاد در برخورد با افکار نادرست دیگران نه علاقه خود را در تأیید آن تأثیر می‌دهد و نه بی‌علاقگی خود را در رد آن. ولی با کمال تأسف باید گفت بعضی از افراد و شخصیتها برخوردهای متعصبانه با افکار دکتر شریعی کردند، برخوردی که نه تنها می‌تواند روح تحقیق و تدبیر را در جامعه از بین برده و تقلید در مسائل فکری و اصولی را بهمراه بیاورد، بلکه از نظر عمومی باعث جذب عده‌ای بیشتر بدان اندیشه می‌گردد.

.....

۱۹ — روشنفکری و دینداری ص ۴۳ از دکتر عبدالکریم سروش، انتشارات پویه ۱۳۶۷.



اما استاد مطهری، بر کنار از این نوع واکنشهای تعصب آلود بوده و بصورت منطقی و عقلانی با افکار برخورد می‌کند.

متن اعلامیه

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر به اینکه مسائل مربوط به مرحوم دکتر علی شریعتی، مدتی است موضوع جنجال و اتلاف وقت طبقات مختلف و موجب انصراف آنها از مسائل اساسی و حیاتی ما و وسیله بهره‌برداری افراد و دستگاه‌های مغرض گردیده است، اینجانبان تبادل نظر در این مسائل را ضرور دانستیم و در پی یک سلسله مذاکرات، به این نتیجه رسیدیم که تا حدود زیادی وحدت نظر داریم و با توجه به اینکه بیشترین افرادی که دچار این سردرگمی و بیهوده کاری هستند از قشر حقیقت طلبند، وظیفه شرعی دانستیم عقائد و نظریات مشترک خود را در این زمینه، نخست بطور اجمال و سپس بطور تفصیل، به اطلاع عموم و بویژه این قشر برسانیم، باشد که وسیله خیر برای رهائی از این سردرگمی و بازگشت به وحدت و الفت میان مسلمانان گردد که این موجب رضای خدای متعال خواهد بود.

آنچه درباره آن مرحوم شایع است، یا مربوط است به جنبه گرایش‌هایش یا به استنباط و اظهار نظرهایش در مسائل اسلامی که در آثار و نوشته‌های او منعکس است.

اینجانبان که علاوه بر آشنائی به آثار و نوشته‌های مشارالیه، با شخص او فی الجمله معاشرت داشتیم، معتقدیم نسبت‌هایی از قبیل سستی‌گری و وقایف‌گری به او بی‌اساس است و او در هیچیک از مسائل اصولی اسلام، از توحید گرفته تا نبوت، معاد، عدل و امامت گرایش غیر اسلامی نداشته است، ولی نظر به اینکه تحصیلات عالی و فرهنگ او غربی بود، هنوز فرصت و مجال کافی نیافته بود در معارف اسلامی، مطالعه وافیه داشته باشد تا آنجا که گاهی، از مسلمات قرآن و سنت و معارف و فقه اسلامی بی‌خبر می‌ماند. هر چند با کوشش زیاد به تدریج بر اطلاعات خود در این زمینه می‌افزود، در مسائل اسلامی، حتی



در مسائل اصولی دچار اشتباهات فراوان گردیده که سکوت در برابر آنها ناروا و نوعی کتمان حقیقت و مشمول سخن خدا است که: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ تَحْتِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.**

از این رو با توجه به اقبال فراوان جوانان به کتب مشارالیه و اینکه خود او در اواخر عمر، در اثر تذکرات متوالی افراد بی‌غرض و بالا تر رفتن سطح مطالعات، خودش متوجه اشتباهات خود شد، به یکی از نزدیکانش وکالت تام برای اصلاح آنها داده، اینجانبان بر آن شدیم به حول و قوه الهی، ضمن احترام به شخصیت او و تقدیر از زحمات و خدماتش در سوق دادن نسل جوان به اسلام بدون مجامله و پرده‌پوشی و بدون اعتنا به احساسات طرفداران متعصب و یا دشمنان مغرض، طی نشریاتی نظر خود را درباره مطالب و مندرجات کتابهای ایشان بالصراحه اعلام داریم. از خداوند متعال مدد می‌طلبیم و از همه افرادی که بی‌غرضانه، نظریات مستدل خود را در اختیار ما قرار دهند و ما را در این راه یاری نمایند، متشکر خواهیم شد.

والسلام علی من اتبع الهدی

۱۳۵۶/۹/۲۳

مرتضی مطهری، مهدی بازرگان

استاد در این اعلامیه اشاره دارد که فرهنگ او غربی بود، از این تعبیر بخوبی استفاده می‌شود که استاد، سایه تفکر غرب را بر اندیشه‌های دکتر شریعتی احساس کرده و گویا اشتباهات او را نیز در همین راستا و نیز عدم آشنائی او با فرهنگ اسلامی می‌داند، استاد همین اشکال را نسبت به اقبال نیز مطرح کرده و از جمله نواقص فکری او را این می‌داند که او با فرهنگ اسلام عمیقاً آشنا نیست^{۲۰} و در

۲۰ - نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر ص ۵۲،



جای دیگر می‌نویسد:

حقیقت این است که علامه اقبال با همه برجستگی و نبوغ و دل سوختگی اسلامی، در اثر اینکه فرهنگش، فرهنگ غربی است و فرهنگ اسلامی، فرهنگ ثانوی اوست یعنی تحصیلاتش همه در رشته‌های غربی است و در فرهنگ اسلامی، مخصوصاً فقه و عرفان و اندکی فلسفه، مطالعاتی دارد و بس، گاه دچار اشتباهات فاحش می‌شود.^{۲۱}

این تعبیرهای استاد در مورد دکتر شریعتی و علامه اقبال لاهوری، واجد مضامین واحدی است، مضمونی که با اشاره به فرهنگ غربی آن را دلیل بر اشتباهات فاحش و اصولی می‌داند. اصولاً همین تأثیر پذیری از فرهنگ غربی از ناحیه دکتر شریعتی و عدم تأثیر آنها بر افکار استاد مطهری، سبب بروز یکی از مهمترین اختلافات بین آنها شده بود، شخصیتی که آشنائی با هر دو نفر داشته می‌گوید:

مرحوم مطهری، طرفدار مراجعه به استنباط از منابع ناب اسلامی و کتاب و سنت بود، صد درصد معتقد به این بود که بایستی ما تفکرمان را از کتاب و سنت بگیریم، در حالیکه مرحوم شریعتی تحت تأثیر بسیاری از افکار زمان خودش قرار داشت و از آن افکار داشت و آن افکار در برداشتهای اسلامی اش اثر می‌گذاشت، بنابراین با وجود وجوه مشترکی که با مطهری داشتند یک مرزهای اختلافی هم با همدیگر پیدا می‌کردند و این دو مسئله بنوبه خود حوزه تأثیر و نوع تأثیر را تعیین می‌کرد.^{۲۲}

دیگران نیز بدین نکته اشاره کرده اند که:

گرچه دکتر می‌توانست از منابع اصیل اسلامی

استفاده کند... ولی بهر حال سرمایه اصلی او جامعه شناسی و مکاتب جدید بود.

همچنین با اشاره به آگاهیهای دینی او در بهره گیری از پدرش می‌گوید:

... اما این آگاهیها هیچ وقت به عمق آگاهیهای کسی مثل مرحوم مطهری نمی‌رسید که عمری را در حوزه سپری کرده بود.^{۲۳}

اختلاف نظر در فلسفه تاریخ

یکی از زمینه‌های اختلاف نظر که بعضی از محققین نیز بدان اشاره کرده اند، اختلاف بر سر برخی از مسائل فلسفه تاریخ است، متأسفانه نظریات دکتر شریعتی در این زمینه در کتب مختلفی مطرح شده و در هر قسمت نیز مطالب گوناگونی آمده که گاه متناقض بنظر می‌رسد، در هر حال اصل اختلاف نظر امری است که از نوشته‌های استاد مطهری بر می‌آید. یکی از اندیشمندان در مورد اختلاف نظر استاد مطهری با دکتر شریعتی می‌گوید:

بنظر من یکی از موارد مهم اختلاف نظر مرحوم

.....

→
صدرا ۱۳۶۴.

۲۱ - مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی ص ۱۷۸، صدرا (مجموعه).

۲۲ - کیهان، ویژه نامه ۶۱/۲/۱۲ بنقل از کتاب مطهری مضهر اندیشه حاج ۱ ض ۲۳۰، ۲۳۱ مصاحبه با آقای خامنه‌ای.

۲۳ - مجله دانشکده ادبیات مشهد، یادنامه استاد محمدتقی شریعتی، مقاله دکتر شریعتی و بازسازی فکری دینی از دکتر سروش ص ۱۹۷.



مطهری و شریعتی در مسأله فلسفه تاریخ بود... بگمان من بیشترین اختلاف فکری بین مطهری و شریعتی در این زمینه بود^{۲۴}.

شهید مطهری در کتاب «جامعه و تاریخ» و کتب دیگر چندین بار اشاره به انحرافی دارد که دچار برخی از اندیشمندان مسلمان در باب فلسفه تاریخ شده است، این انحراف، پذیرفتن ماتریالیسم تاریخی در تحلیل‌های قرآنی این روشنفکران مذهبی از تاریخ است.

در ابتداء، اشاره‌های استاد را در این زمینه که لزوماً اشاره مستقیم به دکتر شریعتی نیست، آورده و پس از آن نقد تر مذهب علیه مذهب را که به صراحت مربوط به دکتر است می‌آوریم. استاد مطهری (ره) می‌گوید:

در زمان ما این مسئله - تکیه بر روی منشأ طبقاتی انقلابها - رواج بسیار پیدا کرده و حتی کسانی هم که از مفاهیم اسلامی سخن می‌گویند و دم از فرهنگ اسلامی می‌زنند خیلی زیاد، روی مسأله مستضعفین، استضعاف‌گری و استضعاف‌شدگی، تکیه می‌کنند بطوریکه این افراط به نوعی تحریف و انحراف کشیده شده است^{۲۵}.

استاد در کتاب جامعه و تاریخ علاوه بر اینکه برخورد با عقائد ماتریالیسم تاریخی دارد، نظریه کسانی از روشنفکران مذهبی را نیز که به نحوی تاریخ را طبقاتی تفسیر می‌کنند، نقد می‌کند، ایشان در فصل تقسیمات و قطب‌بندیهای اجتماعی می‌نویسد:

برخی مدعی هستند که برداشت قرآن از جامعه برداشت دوقطبی است، از نظر قرآن، جامعه در رتبه

اول و در درجه اول، تقسیم می‌شود به قطب مسلط و حاکم و بهره‌کش و قطب محکوم و بهره‌ده و به اسارت گرفته شده، قطب حاکم همان است که قرآن از آنها به مستکبرین تعبیر می‌کند و قطب محکوم، آنان هستند که قرآن آنان را مستضعفین می‌خواند، سایر تقسیمات از قبیل تقسیم به مؤمن و کافر، یا موحد و مشرک، یا صالح و فاسد، جنبه فرعی دارد. به عبارت دیگر ریشه و خاستگاه چیزهایی که قرآن آنها را انحراف اعتقادی یا اخلاقی یا عملی می‌خواند، وضع خاصی از روابط اقتصادی است، یعنی استثمارگری و ریشه و خاستگاه چیزهایی که قرآن آنها را از نظر اعتقادی یا اخلاقی یا عملی تأیید و تائید می‌کند، استثمارشدگی است... استضعاف‌گری و استضعاف‌شدگی اساس و بایه همه جهت‌گیریها و گرایش‌ها و انتخاب‌ها و حتی همه آثار و تجلیات فرهنگی و مدنی است... این نظریه در حقیقت برداشتی مادی از انسان و جامعه است، بدون شک قرآن تکیه خاصی روی پایگاه اجتماعی افراد دارد ولی آیا این به این معنی است که قرآن همه تقسیمها و قطب‌بندیها را با این ملاک توجیه می‌کند؟! از نظر ما این نوع برداشت از جامعه با برداشت اسلام از انسان و جهان و جامعه منطبق نیست، و از یک مطالعه سطحی در مسائل قرآنی ناشی شده است^{۲۶}.

این مسئله برای استاد مطهری فوق‌العاده اهمیت داشته است که مبادا این تحلیل‌های مارکسیستی که تفسیر طبقاتی و مادی تاریخ است، بعنوان نظریه اسلامی ارائه شود، لذا بعد از چند بحث، عنوان اسلام و مادیت تاریخی را مطرح

.....

۲۴ - مطهری مظهر اندیشه‌ها ج ۲ ص ۵۲۸.

۲۵ - پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۳۱.

۲۶ - مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، بخش جامعه و تاریخ ص ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵.





به مارکس زدگی رسیده‌اند^{۲۸} اما در ادامه همین بخش است که بدون ذکر نام و با عنوان برخی از روشنفکران مسلمان^{۲۹} به نقد نظریه مذهب علیه مذهب که آن نیز به نحوی توجیه طبقاتی مذهب است، می‌پردازد. **ادامه دارد**

-
- ۲۷ - مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی ص ۴۲۲، ۴۲۳
- ۲۸ - همان ص ۴۳۱، البته این تحلیلها تنها مربوط به گروه فرقان نبود بلکه گروههای التقاطی دیگر نظیر سازمان مجاهدین نیز، هویت تاریخ را مادی صرف تفسیر می‌کردند، رک: راه انبیاء راه بشر.
- ۲۹ - مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی ص ۴۵۱.

کرده و برای تبیین نظر اسلام و رد این بینش انحرافی مطالب مفصلی را مطرح می‌کند، ابتداء می‌نویسد:

نظر به اینکه این طرز تفکر درباره جامعه و تاریخ - بویژه اگر رنگ دروغین اسلام هم به آن زده شود و مهر اعتبار اسلام هم به آن بخورد - خطر بسیار عظیمی است برای فرهنگ و معارف و اندیشه اسلامی لازم می‌دانیم مسائلی که این توهم را پدید آورده و یا ممکن است منشأ این توهم بشود که اسلام زیربنای جامعه را اقتصاد می‌داند، هویت تاریخ را مادی می‌شمارد، طرح و بررسی کنیم^{۲۷}.

نظر استاد مطهری در این بیانات بیشتر معطوف به گروه فرقان بوده است که قسمتهائی از نشریات آنها را در تفسیر طبقاتی و مارکسیستی قرآن نقل کرده و در باره آنها می‌نویسد: آنها از روشنفکری گذشته و



بقیه از صفحه ۴۶

مؤلف از شاگردان مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی

است.^{۲۲}

۲۹ - الوصول الی کفایة الاصول سید محمد بن مهدی حسینی شیرازی

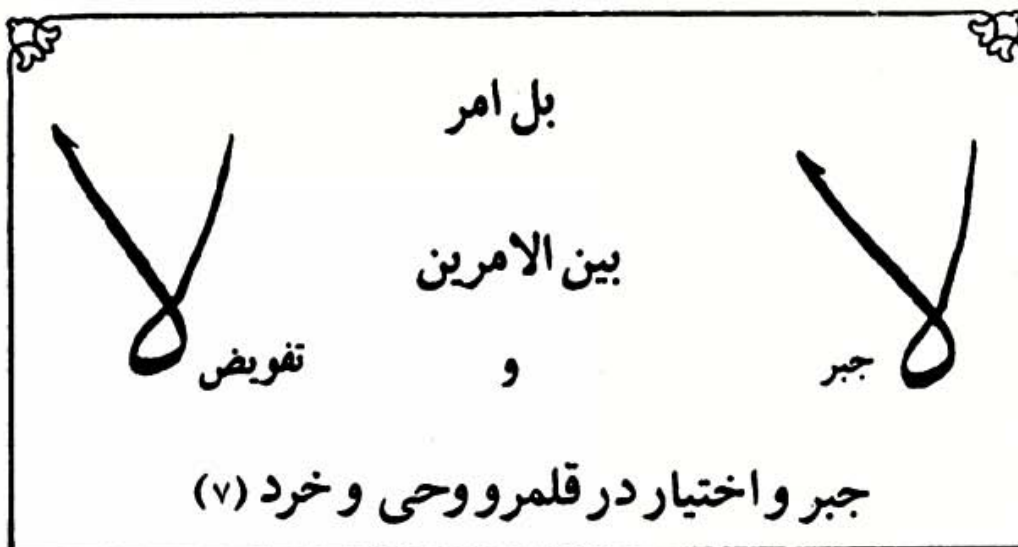
۵ جلد، کراراً به چاپ رسیده است.^{۲۳}

ادامه دارد.

.....

۲۲ - فهرست کتابهای چاپی عربی / ۱۰۰۲، مؤلفین کتب چاپی ج ۳۲۷/۲.

۲۳ - مؤلفین کتب چاپی ج ۵۳۰/۵، مرگی در نور / ۳۵۳، فهرست کتابهای چاپی عربی / ۹۹۳.



جعفر سبحانی

مکاتب جبر

جبر فلسفی

- ۱ - اراده فعل اختیاری نیست.
- ۲ - انتهاء اراده انسانی به اراده ازلی.
- ۳ - جبر علی و معلولی.

دلائل و انگیزه‌های اندیشه جبر در افعال انسان را از دیدگاه اهل حدیث و اشاعره نقد و بررسی نمودیم.

دلائل و انگیزه‌های گرایش جبر در مکتب اهل حدیث و اشاعره یک رشته اصول و معارف اسلامی بود ولی در جبر فلسفی دلائل و انگیزه‌های دیگری موجب گرایش گروهی به نظریه جبر شده است که به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱ - انگیزه‌های فلسفی
- ۲ - انگیزه‌های اجتماعی و اقتصادی

جبر فلسفی و عوامل آن

جبر فلسفی به سه صورت تقریر شده است و به عبارت دیگر سه انگیزه و عامل برای آن ذکر شده است.

۱- تسلسل اراده‌های غیرمتناهی؛

۲- منتهی شدن اراده انسان به اراده خدا؛

۳- جبر علی و معلولی.

اینک هر یک از آنها را بطور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- تسلسل اراده‌های غیرمتناهی

یکی از دلایل جبر فلسفی، مسئله تسلسل اراده‌های غیرمتناهی است و تقریر آن چنین است که:

اگر انسان در کارهای خود اختیار داشته باشد بایستی در اراده خویش نیز مختار باشد و ملاک اختیاری بودن کار این است که مسبوق به اراده باشد حال اگر انسان در اراده‌ای که نسبت به کاری دارد، مختار باشد باید بر آن اراده، اراده دیگری تعلق گیرد و برای اختیاری بودن اراده سوم، اراده چهارمی نیز لازم است و لازمه آن، تسلسل در اراده‌ها است پس برای رهائی از این تسلسل باطل راهی جز این که اراده را امری غیرارادی و غیراختیاری بدانیم، نیست و با اعتقاد به جبر در اراده، افعال انسان که مراد او است، جبری خواهند بود.

حکیم ابونصر فارابی (۲۶۰-۳۲۹هـ-ق) این اشکال را این گونه تقریر کرده است:

اگر کسی گمان می‌کند که آنچه را می‌خواهد، انتخاب می‌نماید و انجام می‌دهد باید توجه نماید که آیا اراده و اختیار او امری حادث است یا غیرحادث اگر اراده و اختیار او غیرحادث است بنابراین از روز نخست این پدیده در او ایجاد گردیده و در نهاد او سرشته گردیده، پس اختیار و اراده او از قلمرو اراده و خواست وی بیرون است.

و اگر امری حادث است با توجه به این که هر پدیده حادثی، سبب و محدثی می‌خواهد، حال این محدث یا خود او است یا غیر او، در صورت نخست اگر او اراده خویش را با اراده و اختیار ایجاد کرده است، تسلسل اراده‌ها لازم می‌آید و اگر بر اختیار و اراده خویش، اراده و اختیار ندارد پس اختیار و اراده در او امری است که از قلمرو خواست و اختیار او بیرون است، و به عنوان یک صفت غیرارادی در او نهاده شده است که به اراده ازلی خدا منتهی می‌گردد.^۱

محقق خراسانی نیز این اشکال را در مباحث اصولی خود در بحث تعبدی و توصلی

.....

۱- فصوص الحکم ص ۹۱ - اسفار ج ۶ ص ۳۹۰.

یادآور شده است و می‌گوید:

معتبر دانستن قصد امثال امر مولی در عبادت به عنوان شطر (جزء) یا شرط، ممکن نیست زیرا در این صورت وجود و تکلیف به یک امر غیر اختیاری تعلق می‌گیرد زیرا هر چند فعل انسان ارادی و اختیاری او می‌باشد، ولی اراده آن، ارادی نیست زیرا اگر اراده فعل نیز ارادی باشد، تسلسل لازم می‌آید.^۲

تحلیل و نقد این برهان

اشکال یاد شده را به صورت قیاسی منطقی می‌توان تقریر کرد:
اگر اراده فعلی اختیاری باشد (مقدم) باید مسبوق به اراده باشد (تالی) و چون تالی باطل است، مقدم نیز نادرست خواهد بود.
این یک قیاس استثنائی است که منتج بودن آن مبتنی بر دو مطلب است:
۱ - ملازمه میان مقدم و تالی؛
۲ - بطلان و نادرستی تالی.

مطلب نخست (ملازمه) خود، قاعده‌ای استوار است که مورد قبول بسیاری از حکیمان می‌باشد و آن عبارت است از این که ملاک اختیاری بودن هر کاری این است که مسبوق به اراده باشد و چون اراده نیز یکی از افعال نفس انسانی به شمار می‌رود آنگاه اختیاری خواهد بود که مورد اراده انسان قرار گیرد، و در نتیجه اگر اراده بخواهد اختیاری باشد، باید اراده‌ای بر آن تعلق گیرد.

و مطلب دوم (باطل بودن تالی) روشن و بدیهی است زیرا اگر اراده مسبوق به اراده دیگر باشد تسلسل اراده‌های غیرمتناهی لازم می‌آید که آن نیز باطل و نادرست می‌باشد. از آنجا که نمی‌توان صحت تسلسل را پذیرفت، طبعاً باید قضیه نخست را منکر شد و گفت اراده اختیاری نیست. (از استثناء نقیض تالی نقیض مقدم به دست می‌آید).

تحلیل استدلال

کارهای انسان را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:
۱ - کارهای فیزیکی و جوارحی؛
۲ - کارهای نفسانی و قلبی.
اگر می‌گوئیم ملاک اختیاری بودن فعل، ارادی بودن آن است، این گفتار مربوط به

.....

۲ - کفایة الاصول ج ۱ ص ۱۱۰.

کارهای فیزیکی و جوارحی انسان است نه کارهای نفسانی و جوانحی، زیرا اگر چه مبدأ پیدایش و فاعل هر دو قسم، روح و نفس انسان می‌باشد ولی میان این دو قسم فرق روشن وجود دارد و آن این است که قسم نخست با واسطه اراده و قسم دوم بدون واسطه اراده از نفس صادر می‌گردد.

فاعلیت نفس در کارهای فیزیکی و جوارحی بدین گونه است که نخست آن را تصور نموده و سپس منافع و مضار آن را می‌سنجد و پس از آنکه آن را نافع یافت، نسبت به آن میل و اشتیاق پیدا می‌کند و در صورتی که تحقق آن ممکن باشد و موانعی هم در کار نباشد تصمیم بر انجام آن می‌گیرد و آن را اراده می‌نماید، و در این هنگام عضلات بدن را به حرکت درآورده و آن کار را پدید می‌آورد ولی فاعلیت نفس در کارهای نفسانی متوقف بر این وسائط نیست، بلکه نفس به واسطه قدرتی که خداوند به او بخشیده است بدون نیاز به موارد یاد شده آنها را ایجاد می‌کند.

برای روشن شدن مطلب، اراده را با صور علمی که در لوح نفس پدید می‌آید مقایسه می‌کنیم و دانشمندی را فرض می‌کنیم که در یکی از رشته‌های علمی متخصص و صاحب نظر گردیده و به اصطلاح ملکه آن علم را تحصیل نموده است، آنگاه چند سؤال به طور هم زمان برای او مطرح گردد در این حال صور علمی پاسخهای این سؤالات در ذهن او پدیدار می‌گردد.

در اینجا چند مطلب را باید در نظر گرفت:

۱ - این صور علمی از جمله کارهای نفس به شمار می‌رود؛

۲ - پیدایش آنها مسبوق به اراده و تصور و تصدیق نیست؛

۳ - در عین حال نفس در ایجاد این صور علمی مجبور و فاقد اختیار نیست.

بنابراین افعال درونی و جوانحی نفس را نباید با افعال بیرونی و جوارحی آن مقایسه نمود و ملاک اختیاری بودن قسم دوم را در مورد قسمت نخست نیز بکار گرفت.

اکنون باید دید ملاک و معیار اختیاری بودن افعال درونی و جوانحی نفس

چیست؟

به نظر ما وضع کار نفس را در این قسم از کارها باید از وضع کار آفریدگار هستی انکشاف نمود چیزی که ملاک و معیار اختیار در آفریدگار یکتا است، ملاک اختیار نفس در کارهای جوانحی و درونی او می‌باشد بدون شک در مورد خدا نمی‌توان اراده تفصیلی و حادث را ملاک و اختیار او دانست زیرا چنین اراده‌ای صفت نقص بوده و با ذات واجب الوجود سازگار نیست، علم، قدرت، اختیار عین ذات او است و او مختار با لذات، عالم بالذات و قادر بالذات می‌باشد، فاعلیت نفس انسانی نیز در کارهای درونی و جوانحی - و از

آن جمله اراده — مانند فاعلیت خدا است، نفس انسانی از این جهت بهترین نمونه و مثال^۳ برای خدا به شمار می‌رود و به همین اعتبار از رسول اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ [آن کس که نفس خود را بشناسد خدا را شناخته است].

بنابراین اراده و اختیار نفس نسبت به کارهای جوانحی و درونی عین ذات و واقعیت نفس است و فاعلی که اختیار در ذات و واقعیت او نهفته است، قطعاً از عالی‌ترین نوع آزادی و اختیار برخوردار است پس اراده فعل اختیاری نفس است ولی در عین حال مسبوق به اراده دیگر نیست، تا اشکال تسلسل ارادات متوجه گردد. گواه بر اینکه نفس انسان در مقام ذات، واجد اختیار است، اموریاد شده در زیر است:

□ ادراک وجدانی: هر انسانی در تصور خود به صورت موجود مختار جلوه می‌کند و این نوع دریافت با دیگر دریافت‌های درونی مانند ادراک فکر، توانایی، خشم، ترس، و ... فرق نمی‌کند و وجدانیات، قضایایی بدیهی و بی‌نیاز از دلیل می‌باشند.

□ هر امر عرضی بایستی به یک امر ذاتی باز گردد

علم و اختیار و قدرت که در حرکات و کارهای فیزیکی و جوانحی نفس مشاهده می‌گردد بایستی یک مبدأ ذاتی داشته باشد بنابراین نفس انسانی با لذات^۴ واجد این کمالات می‌باشد، آنگاه این کمالات ذاتی در مرحله فعل تجلی می‌نماید (كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ لَا بُدَّوَانُ يَنْتَهِي إِلَىٰ مَا بِالذَّاتِ).

.....

۳ — حکیم سبزواری آن جا که دلائل آزادی و اختیار انسان را یاد آورد شده است می‌گوید: چگونه انسان مختار نیست در حالی که هستی او پرتو و جلوه‌ای از آفریدگار توانا و مختار است بنابراین، انسان مظهر است و خدا ظاهر، و شکی نیست که مظهر (انسان) قانی در ظاهر (خدا) است. آنگاه می‌گوید: این دلیل شامخ و دقیق است و از این روی نیازمند تبصر و روشن بینی خاصی می‌باشد (شرح منظومه مقصد ۳ فریده ۲ مبحث عمومیت قدرت خدا).

۴ — مقصود این است که نفس در مرتبه واقعیت و ذات خود بدون نیاز به حیثیت تقییدیه واجد این کمالات است اگر چه از نظر حیثیت تعلیلی نیازمند به علت بوده و همه این کمالات از واجب الوجود به او افاضه می‌گردد، بنابراین نفس این کمالات را «بذاته» دارد ولی «لذاته» وابسته و نیازمند به علت می‌باشد مانند این که می‌گوئیم وجود آثار و کمالات وجودی را «بذاته» دارد اگر چه مرتبه‌ای از آن (وجود امکانی) «لذاته» واجد هیچ اثر کمالی نیست. حکیم سبزواری درباره حق تعالی می‌گوید:

ما ذاته بذاته لذاته — موجود الحق العلی صفاته آنگاه می‌گوید: مقصود از قید نخست «بذاته» نفی حیثیت تقییدی است مانند حمل وجود بر ماهیت که نیاز به این حیثیت دارد و مقصود از قید دوم «لذاته» نفی حیثیت تعلیلی است مانند حمل وجود بر هستی های امکانی.

□ معطی کمال، فاقد آن نخواهد بود

اگر نفس در مرتبه ذات از اختیار و آگاهی برخوردار نباشد در مرحله فعل واجد این کمالات نخواهد بود و با توجه به این که در مرحله فعل، کمالات یاد شده را دارا است بدون شک در مرتبه ذات نیز واجد این کمالات است، بنابراین نفس انسانی در ذات و نهاد خود از ویژگی اختیار برخوردار است، و این صفت ذاتی را به واسطه مبادی و وسائط خاصی که از جمله آنها اراده است در مرحله فعل یعنی کارهای فیزیکی و جوانجی ابراز می‌نماید. این پاسخ که به صورت گسترده بیان گردیده، فشرده آن در سخنان صدرالمتألهین در باب علم باری مطرح گردیده است برای اداء حق آن فیلسوف بزرگ به نقل آن می‌پردازیم، ولی روشن نیست که چرا از این پاسخ در باب اختیاری بودن اراده بهره نگرفته است و حاصل آن این است که:

ملاک اختیاری بودن کارهای اختیاری انسان در همه موارد مسبوق بودن به اراده نیست، بلکه یک رشته از کارهای اختیاری انسان (کارهای جوانجی) در عین اینکه به طور اختیار تحقق می‌پذیرند ولی هرگز مسبوق به اراده قبلی نمی‌باشند. این پاسخ از نظر ما بسیار محکم و استوار است و شایسته بود که وی در بحث اراده و پاسخ به شبهه تسلسل اراده، همین مطلب را یادآور شده و به آن اکتفاء ورزد ولی در باب اراده دو پاسخ دیگر مطرح نموده که بعداً نقل می‌شود، هر چند به استواری این پاسخ که از آن در باب علم خدا یاد کرده است، نمی‌رسد.

سخنی از برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱م)

برگسون یکی از فلاسفه بزرگ اروپا به شمار می‌رود، بعضی گفته‌اند در فرانسه پس از دکارت و در سراسر اروپا پس از کانت حکیمی به بلندی مقام او نیامده است. وی در پاسخ به کسانی که اراده را امری غیراختیاری می‌دانند، کلامی دارد که با آنچه ما یادآور شدیم هم‌آهنگ است نامبرده در قسمتی از سخنان خود می‌گوید:

تنوع احوال نفس غیر از تعدد و تکثر افرادی است، احوال در یکدیگر متداخلند و در عین متنوع بودن متحدند، هر حالتی از حالات نفس انسان تمام نفس است نه از اجزاء جدا از نفس.

به عبارت دیگر اگر کسی بنا به خواهش نفس کاری انجام دهد نباید گفت خواهش نفس، اراده آن کار را در او ایجاد کرده و او را وادار به آن نموده است زیرا حالات نفس همان خود نفس است پس اراده‌ای که بر انجام آن کار صادر می‌شود معلول خود نفس

است نه معلول معنائی و حالتی که بر نفس عارض شده است.^۵

پاسخ صدر المتألهین از اشکال

صدر المتألهین (ره) پس از ذکر اشکال تسلسل اراده‌های غیرمتناهی در این مورد دو پاسخ دارد:

* ۱ - مختار کسی است که فعل او از اراده‌اش ناشی می‌گردد نه آن کس که اراده او نیز به اراده و خواست او تحقق می‌یابد زیرا اگر ملاک اختیار این باشد که اراده نیز امری ارادی بوده و مسبوق به اراده دیگر باشد، اراده خدا عین ذات او نخواهد بود و قادر کسی است که اگر اراده کاری را نمود آن کار از او صادر گردد و اگر اراده آن را نکرد، صادر نگردد نه آن کسی که هر گاه اراده کاری را اراده نمود آن را انجام دهد و اگر اراده آن کار را اراده نکرد انجام ندهد.

* ۲ - صفت اراده برای خود اراده مانند صفت آگاهی برای علم و هستی برای وجود و لازم بودن برای لزوم است که تسلسل در آنها بستگی به اعتبار و فرض ذهن دارد و با خود داری ذهن از اعتبار، منقطع می‌گردد زیرا ترتب علی و معلولی میان آنها نیست.^۶

توضیح دو پاسخ صدر المتألهین

الف: ملاک و معیار اختیاری بودن کاری این است که آن فعل مسبوق به اراده باشد، نه این که اراده آن فعل نیز مسبوق به اراده دیگری باشد تا تسلسل اراده‌ها لازم آید زیرا واجب الوجود تعالی متصف به اراده ذاتی و ازلی می‌باشد پس اراده او از ذات هستی وی سرچشمه می‌گیرد و مسبوق به اراده دیگری نیست و در عین حال بدون شک آفریدگار یکتا عالی‌ترین مرتبه اختیار را دارا است در حالی که اگر فاعل مختار کسی باشد که اراده او بر کاری، مسبوق به اراده دیگری باشد دیگر اراده، صفت ذات خدا نخواهد بود گذشته بر این اشکال، تسلسل اراده‌ها در مورد خدا نیز وارد خواهد شد و این هر دو (اراده، صفت ذات نباشد، تسلسل اراده‌های غیرمتناهی) نادرست و باطل است بنابراین نفس انسانی نیز فاعل مختار است یعنی بر کارهای خود اراده دارد ولی دیگر این اراده او متعلق اراده دیگری نیست، بلکه از ذات و هستی نفس سرچشمه می‌گیرد اگر چه ذات و هستی او آفریده خدا می‌باشد لکن خداوند او را این گونه آفریده است که اختیار و اراده از متن هستی و نهاد ذات

.....

۵ - سیر حکمت در اروپا ج ۳ ص ۲۷۵.

۶ - اسفار ج ۶ ص ۳۸۸.

او می‌جوشد با این تقریر و توضیح معلوم می‌شود که پاسخ این حکیم بلند پایه همان است که ما نیز یادآور شدیم و با آنچه در بحث علم باری یادآور شده‌اند، هم آهنگ می‌باشد.

ب: پاسخ دوم این است که اگر به فرض پذیرفتیم که ملاک اختیاری بودن کاری این است که اراده آن کار هم مسبوق به اراده باشد، می‌گوئیم متصف شدن اراده به صفت اراده، نیاز به ضمیمه قید دیگری ندارد، زیرا اگر کارهای انسان با ضمیمه صفت اراده، مراد می‌باشند، ولی اراده به خودی خود مراد خواهد بود، همان گونه که پدیده‌های جهان بواسطه علم، معلوم انسان می‌باشند ولی علم به خودی خود معلوم است، و همان گونه که وجود به خودی خود، موجود است اگر چه ماهیات به واسطه وجود، موجود می‌باشند.

نقد پاسخ دوم

این پاسخ به نظر ما اشکال را دفع نمی‌کند زیرا بحث در جبر و اختیاریت بحث حقیقی است و به واقعیت عینی نفس انسانی و کارهای صادره از آن توجه دارد و نه تنها یک بحث مفهومی! ما در این باره بحث نمی‌کنیم که اگر بخواهیم عنوان مراد را از اراده انتزاع کنیم آیا به انضمام اراده دیگری نیاز داریم یا نه؟ بلکه بحث این است که ملاک فعل اختیاری چیست؟ اگر این است که باید اراده آن کار نیز متعلق اراده دیگری باشد (به اعتبار واقعیت خارجی نه مفهوم ذهنی) در این صورت تسلسل اراده‌های غیرمتناهی لازم می‌آید حال ما اگر این ملاک را پذیرفتیم (که فرض پاسخ دوم بر این است) راهی برای فرار از این اشکال نداریم.

اینکه می‌گوید مراد بودن اراده بسان معلوم بودن علم، امری است ذاتی و از مقام ذات، اراده بدون صتم ضمیمه انتزاع می‌گردد، دردی را درمان نمی‌کند، زیرا اگر این ضابطه را پذیرفتیم که نشانه اختیاری بودن فعل، سبق اراده است، اراده از تحت این ضابطه خارج است و در نتیجه فعل اختیاری نیست و طبعاً سایر کارهای انسان که به اراده منتهی گردند نیز اختیاری نخواهد بود.

۲ - اراده ازلی خدا و آزادی انسان

یکی از دلائل فلسفی جبر مسئله اراده ازلی خدا است، این دلیل را نباید با دلیل کلامی جبر که از طرف اهل حدیث و اشاعره مطرح شده است یکی دانست زیرا آنان از راه تعلق مشیت و اراده ازلی خدا بر افعال انسان وارد شده بودند ولی در این دلیل فلسفی از طریق منتهی شدن اراده انسان به اراده واجب، استدلال می‌کنند. تکیه گاه آنان یک دلیل کلامی و دینی بود که می‌گفت اراده خدا بر همه پدیده‌ها و از آن جمله افعال انسان تعلق

دارد. و تکیه گاه این گروه، براهین عقلی و اصل وابستگی پدیده‌های امکانی به اراده واجب‌الوجود می‌باشد و اینک تقریر این دلیل:

بنابر اصل علیّت هیچ پدیده امکانی تا علت پیدایش آن موجود نگردد پدید نخواهد گشت و اراده انسان نیز یکی از پدیده‌های امکانی است و در هستی خود نیازمند به علت است آن علت نیز هر چه باشد به نوبه خود وابسته به علت دیگری است و سرانجام به هستی واجب و اراده ازلی او منتهی می‌گردد و چون تخلف مراد از اراده الهی ممکن نیست، تحقق اراده در انسان به صورت یک پدیده لازم و حتمی و بیرون از اختیار و قدرت او پدید خواهد گشت.

اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷م) که از فلاسفه جبری معروف به شمار می‌رود می‌گوید:
فاعل مختار دانستن انسان از جهت غفلت یا جهل است به این که اراده به صورت کلی وجود ندارد، آنچه حقیقت دارد اراده‌های جزئی است یعنی قصدهایی که شخص در موارد مختلف می‌کند و هر قصدی علتی دارد که با وجود آن علت آن قصد حتماً پیش می‌آید و این علت، خود معلول علت دیگری است و سلسله این علل به ذات واجب می‌رسد پس اراده‌ها همه منتهی به مشیت او می‌شود و اختیاری برای کسی نیست.^۷

نقد و ارزیابی

منتهی شدن اراده انسان به اراده ازلی خدا دو گونه تصور می‌شود:

- ۱ - بی واسطه و بودن ملاک به گونه ای که نفس انسانی هیچ نقشی در پیدایش آن ندارد. این فرض گرچه تأمین کننده نظریه جبر است ولی درست و واقع بینانه نیست.
 - ۲ - اراده الهی و حکیمانه و از طریق وسائط خاص به اراده انسان تعلق می‌گیرد این فرض صحیح و واقع بینانه است ولی تأمین کننده نظریه جبر نیست.
- توضیح آنکه انسان برای انجام کاری، نخست آن را تصور می‌کند، آنگاه در اطراف آن مطالعه می‌کند سود و زیان آن را می‌سنجد و پس از آن که آن را سودمند و نافع یافت (خواه بر اساس معیارهای مادی یا معیارهای معنوی)، نسبت به آن میل و اشتیاق پیدا می‌کند و در این جا اگر قدرت بر انجام آن کار داشته باشد یا لااقل خود را قادر بر انجام آن بداند تحقق آن را بر خود لازم و واجب می‌داند (این باید را عقل عملی او انشاء می‌کند) آنگاه آن را اراده کرده و بر انجام آن اقدام می‌کند.

.....

۷ - سیر حکمت در اروپا ج ۲ ص ۵۴، صدرالمتألهین این اشکال را با اشکال گذشته یک جا ذکر کرده است اسفار ج ۶ ص ۳۸۸.

همان گونه که ملاحظه می‌شود پیدایش اراده مبتنی بر چند مقدمه است (و جوب اعتباری، میل و اشتیاق، تصدیق به فایده فعل و تصور آن) و همه این مقدمات منتهی به نفس و روح انسان می‌گردد، یعنی حرکات یا حالات و احکامی است که از نفس بروز می‌نماید.

حال با توجه به آنچه ما در پاسخ اولین دلیل جبر فلسفی (تسلسل اراده‌ها) یاد آور شدیم که فاعلیت نفس مثال و نمونه‌ای خوب و جالب از فاعلیت خدا است و همان گونه که اختیار عین ذات خدا است در نفس انسانی نیز چنین است و اگر چه هستی خدا مستقل و بی‌نیاز است ولی هستی نفس انسانی وابسته و نیازمند به آفریدگار یکتا است البته آفرینش آن به گونه‌ای است که ویژگی اختیار و انتخاب از آن انفکاک ناپذیر است، بدین جهت نفس مختار، این ویژگی را از طریق خاص و بر اساس قانون علیت بکار می‌گیرد.

بنابراین اراده انسان از طریق نفس که مختار بالذات است به اراده الهی منتهی می‌گردد و به هیچ وجه مستلزم جبر نخواهد بود زیرا اراده خدا بر این تعلق گرفته است که انسان یک موجود مختار بالذات باشد، و هر چه انجام می‌دهد، با انتخاب و آزادی انجام دهد.

پاسخ یاد شده در سخنان برخی از حکماء الهی به چشم می‌خورد، محقق سبزواری (ره) در پاسخ به یکی از شبهات جبر (علم فعلی و ازلی خدا) می‌گوید: کارهای انسان با توجه به مبادی آن و انتخاب آزادانه انسان به حکم علم ازلی، امری حتمی و تخلف ناپذیر است و ضروری و واجب بودن اختیار با اختیار منافات ندارد.^۸

۳ - جبر علی و معلولی و آزادی انسان

هستی امکانی تا به مرحله ضرورت و حتمیت نرسد، تحقق نخواهد یافت (الشیء ما لَمْ یَجِبْ لَمْ یُوجَدْ) این ضرورت و حتمیت از جانب علت تامه برای معلول ثابت می‌شود و این وقتی است که تمام اجزاء و شرایط لازم برای تحقق یک پدیده فراهم گردد، زیرا در غیر این صورت پدیده امکانی از مرحله لاقتضائی و بی تفاوتی بیرون نیامده و جامعه هستی به خود نمی‌پوشد این قانون بر افعال انسانی نیز جاکم است، زیرا آنها نیز پدیده‌های امکانی هستند و تا همه اجزاء و شرایط لازم برای تحقق آنها موجود نگردد، پدید نمی‌آیند و پس از تحقق علت تامه، هستی آن ضروری و قطعی خواهد بود و دیگر نفس انسانی قادر بر جلوگیری از انجام آن نیست، بنابراین مختار و آزاد دانستن انسان یک پندار بی اساس بیش

.....

۸ - شرح منظومه، مقصد ۳ فریده ۲ مبحث عمومیت قدرت خدا.

نیست.

علامه طباطبائی (ره) این دلیل جبریون را این گونه بازگو کرده اند:

آنچه ما حس کرده ایم و تجربه های علمی و غیر علمی به ثبوت رسانیده این است که در جهان هستی هر پدیده ای زائیده علتی است که با پیدایش وی پیدا شده و با از میان رفتن وی معلول نیز از میان می رود پس وجود هر موجودی در جای خودش جبری و غیر قابل اجتناب می باشد و از این روی همه پدیده ها و حوادث جهان اعم از حوادث بیرون از انسان و حوادث مربوط به انسان، مانند حوادث اجتماعی و افعال فردی، پیروی از قانون کلی طبیعی علت و معلول را نموده و محکوم جبر هستند پس اختیاری که انسان برای خود اثبات می کند، هویتی بیرون از ذهن ندارد.^۱

نقد و بررسی این دلیل

ما در این جا نخست پاسخ صحیح این دلیل یا اشکال را بیان کرده آنگاه پاره ای از پاسخهایی را که از جانب گروهی از صاحب نظران در این باره مطرح شده است یاد آور می شویم:

ضرورت افعال، معلول اراده انسان است نه مانع آن

حاصل این اشکال این است که افعال صادره از انسان پدیده هایی امکانی است و هر پدیده امکانی تا ضرورت و قطعیت وجود نیابد موجود نمی گردد پس افعال انسان تا ضرورت و قطعیت نیابند پدید نمی آیند و از طرفی ضرورت داشتن و قطعیت فعل با اختیاری بودن آن سازگار نیست، زیرا معنی اختیار، امکان وجود و عدم فعل است نه ضرورت و قطعیت آن، نتیجه مقدمات یاد شده سلب اختیار از انسان و مجبور بودن او در کارها است.

در پاسخ می گوئیم: ما تمام مقدمات این دلیل را بی کم و کاست قبول داریم لکن نتیجه ای را که از آن گرفته شده است بی جا و نادرست می دانیم زیرا همان گونه که قبلاً یاد آور شدیم صدور کارهای فیزیکی و جوارحی انسان، مبتنی بر چند مقدمه است که یکی از آنها و آخرین آن عزم و اراده انسان می باشد تا وقتی که اراده تحقق نیافته است علت تامه وجود فعل فراهم نشده و هستی آن فعل به حالت امکان باقی است و پس از آن که آن را اراده نمود ضروری و واجب گردیده و جامه هستی می پوشد، این وجوب و حتمیت، خود، معلول اراده و اختیار انسان است پس چگونه مانع یا مخالف آن می باشد به همین خاطر

.....

۱- اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۳ ص ۱۴۴.

حکماء الهی گفته اند: **الْوَجُوبُ بِالْإِخْتِيَارِ لِإِنْفَائِهِ الْإِخْتِيَارَ بَلْ يُؤَكِّدُهُ** [وجوبی که از اختیارناشی می شود منافات با اختیار ندارد، بلکه آن را تأکید می نماید].

به عبارت روشن تر، مادامی که فعل از نظر تحقق به حدّ وجوب نرسد، تحقق نمی پذیرد ولی آن کس که به آن وصف، وجوب افاضه می کند، نفس انسانی است در این صورت او فاعل «موجب» (افاضه کننده وجوب) خواهد بود نه فاعل «موجب» و اساس اشتباه مستدل، خلط میان دو نوع فاعل است.

لازم به یادآوری است که اشکال یاد شده اختصاص به افعال انسان ندارد، و در مورد افعال الهی نیز گفته شده است، زیرا از نظر اشکال کننده، ضرورت و وجوب وجود با اختیار منافات دارد و چون نمی توان آفریدگار هستی را فاعل موجب و فاقد اختیار دانست ناچار باید قاعده یاد شده (تا هستی پدیده ای به مرحله وجوب نرسد، تحقق نمی یابد) را باطل دانست.

ولی پاسخ این است که این وجوب که به پدیده امکانی نسبت داده می شود، وجوب غیری است نه ذاتی، و از جانب علت به او داده می شود، این وجود وصفی است که از وجود معلول انتزاع می شود و با توجه به این که هستی معلول متأخر از هستی علت است چگونه می توان گفت وجوب وجود معلول که به دو مرتبه متأخر از وجود علت است در علت تأثیر نموده اختیار را از او سلب می کند.^{۱۰}

پاسخهای دیگر

اینک که پاسخ صحیح دلیل یا اشکال یاد شده را دانستیم به بررسی پاسخهایی که از جانب صاحب نظران مطرح شده است می پردازیم:

* ۱ - انسان به تنهایی علت تامه فعل نیست

علامه طباطبائی (ره) در پاسخ اشکال می گوید:

اگر معلولی را با علت خودش بسنجیم نسبت ضرورت را خواهد داشت و البته این نسبت تنها میان معلول و علت تامه آن وجود دارد نه میان معلول و اجزاء علت آن.

سپس می گوید:

اگر خوردن را که یکی از افعال ما است به علت تامه آن (مجموع انسان، علم، اراده، سلامت، اعضاء فعاله و بودن ماده قابله و شرائط دیگر) نسبت دهیم، تحقق وی ضروری است ولی اگر به پاره ای از اجزاء علت با قطع نظر از اجزاء و شرائط دیگر مثلاً به انسانی تنها

.....
۱۰ - نهاية الحکمة، مرحله ۴ فصل ۵.

یا انسان و علم تنها نسبت بدهیم دیگر نسبت «ضرورت» را نخواهد داشت، بلکه «ممکن» خواهد بود یعنی می‌شود از فاعل صادر شود و می‌شود صادر نشود و این همان اختیاری است که انسان فطرتاً برای خود اثبات می‌کند و خودش را مختار یعنی آزاد در فعل و ترک می‌شمارد^{۱۱}.

ارزیابی و نقد

در مورد این پاسخ مطالب زیر را یادآور می‌شویم:

الف: اگر ملاک اختیار، نسبت دادن فعل یا معلول به برخی از اجزاء علت آن می‌باشد این معنی اختصاص به افعال انسان ندارد، بلکه در مورد پدیده‌های مادی و طبیعی نیز جاری است، علامه خود مثال آب و نسبت آن را به یکی از اجزاء تشکیل دهنده آن مثلاً اکسیژن تنها یادآور شده که در این صورت تحقق آن ممکن است، بنابراین بایستی پدیده آب را نسبت به اکسیژن، اختیاری بدانیم در حالی که «اختیار» در پدیده‌های طبیعی و مادی بی معنی است.

ب: اگر پدیده‌ای دارای علت مرکب از اجزاء و شرائط نباشد، و علت آن بسیط باشد در این صورت اختیار تصور ندارد، از نظر فلاسفه موجودات مجرد که به کلی از ماده و خصوصیات آن مجرد باشند (عقول) در دریافت فیض از واجب الوجود تنها امکان ذاتی آنها کافی است و بنابراین علتی جز واجب الوجود ندارند، و لازمه ملاک یاد شده در اختیار (امکان بالقیاس یعنی مقایسه معلول با علت ناقصه) این است که خداوند در ایجاد عقول فاعل مختار نباشد (زیرا ملاک مزبور در این مورد تحقق ندارد)

ج: اصلاً اشکال فوق (ضرورت و قطعیت با اختیار منافات دارد) پس از مقایسه معلول با علت تامه مطرح می‌شود و به همین خاطر گروهی از متکلمان که آن را با مختار بودن خدا ناسازگار می‌دانسته‌اند، به کلی از قبول آن امتناع نموده‌اند.

* ۲ - انکار جبر علی و معلولی

یکی از راه‌هایی که برای اثبات اختیار و آزادی انسان پیشنهاد شده است، انکار اصل ضرورت و جبر علی و معلولی در کل پدیده‌های امکانی و یا در خصوص کارهای انسان می‌باشد این راه در گذشته از طرف گروهی از متکلمان اسلامی و در دوره‌های اخیر

.....

۱۱ - اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۳ ص ۱۴۷ - مقاله ۸ - ضرورت و امکان. تفسیر المیزان ج ۱

از جانب برخی روانشناسان مطرح گردید است^{۱۲} و اخیراً از طرف برخی صاحب نظران مورد تأیید واقع شده است.

اینک برای روشن شدن مطلب فشرده ای از گفتار بعضی از این صاحب نظران را تحت چند عنوان بررسی می‌کنیم:

الف: اراده، علت تامه فعل نیست

کارهای انسان با تحقق اراده نیز همچنان تحت سلطنت و اختیار «نفس» می‌باشد اگر اراده علت تامه آن بود چنین اقتدار و اختیاری برای «نفس» وجود نداشت آنچه موجب این شده است که حکماء اراده را علت تامه فعل بشمار آورند، التزام آنان به قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» [پدیده تا وجودش واجب و حتمی نگردد موجود نمی‌گردد] می‌باشد، آنان این قاعده را نسبت به همه پدیده‌های امکانی تعمیم داده و افعال ارادی انسان را نیز مانند معالیل طبیعی مشمول آن دانسته‌اند و نیاز و فقر ذاتی ممکن به علت را دلیل بر مدعای فوق دانسته‌اند^{۱۳}.

نقد و بررسی

پیرامون مطالب فوق، نکات زیر را یادآور می‌شویم:

۱ - اراده، علت تامه فعل نیست و حکماء بزرگ اسلامی نیز آن را علت تامه نمی‌دانند اراده آخرین جزء علت تامه کارهای انسان می‌باشد.

۲ - اقتدار و اختیار نفس نسبت به کارهای ارادی پس از تحقق یافتن اراده دو معنی دارد:

اگر مقصود لحظات و مراحل بعدی فعل است که تحقق آن برای نفس جبری و قطعی نیست، مطلبی است درست، زیرا هیچ کس نمی‌گوید بازگشت از نیمه راه ممکن نیست.

و اگر مقصود این است که در همان لحظه که اراده تحقق دارد نفس می‌تواند از تحقق آن جلوگیری کند سخن درستی نیست و البته با اختیار نفس هم منافات ندارد زیرا این وجوب و حتمیت، معلول نفس و اختیار و اقتدار او است و **أَلْوَجُوبُ بِالْإِخْتِيَارِ لَا يُنَافِي الْإِخْتِيَارَ**.
۳ - اگر چه انکار ضرورت علیت به انکار اصل آن منجر می‌شود، ولی نیاز و فقر

۱۲ - اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۳ ص ۱۴۲.

۱۳ - محاضرات فی اصول الفقه ج ۲، تقریرات درس اصول آیت الله خوئی.

ذاتی ممکن، دلیل قاعده‌الشیء ما لم یجب لم یوجد نیست، فقر ذاتی ممکن یا امکان وجودی و ماهوی آن، ملاک و دلیل اصل علیت در نظام هستی است و دلیل قاعده فوق یا جبر علی و معلولی، این است که اگر هستی یک پدیده از جانب علت، ضرورت نیابد همه راه‌های عدم به روی او بسته نشده و در این صورت اگر موجود گردد از نظر عقل این سؤال موجه است که چرا با این که در مرز میان وجود و عدم قرار داشت به جانب وجود گرایش نمود (به اصطلاح سؤال به لیم قطع نمی‌گردد) برخی از فلاسفه بحث پیرامون قاعده فوق را این گونه عنوان کرده‌اند:

شکی نیست که پدیده امکانی در مقایسه با وجود و عدم، نسبت یکسان دارد وجود آن متوقف بر وجود علت است حال آیا بایستی وجودش از جانب علت به سرحد وجوب برسد یا این که همین اندازه که از حد استواء خارج شود اگر چه به مرحله وجوب نرسد تحقق می‌یابد و این همان قول به «اولویت» است و این سخن باطلی است زیرا تا هستی یک پدیده به مرحله ضرورت نرسد از مرحله استواء بیرون نرفته و وجود آن تعیین نمی‌یابد و رشته سؤال که چرا تحقق یافت منقطع نمی‌گردد^{۱۴}.

ب: کارهای اختیاری نیازمند فاعل است نه علت

مادر دو مقام بحث می‌کنیم:

۱- میان افعال اختیاری و معالیل طبیعی فرق اساسی وجود دارد زیرا معالیل طبیعی بر اصل سنخیت علت و معلول استوار بوده و نیازمند علت طبیعی می‌باشند که هستی آنها را به طور حتمی و وجوب پدید می‌آورد ولی افعال اختیاری انسان تنها به فاعل نیازمند می‌باشند و فاعل آنها «نفس» است که با اختیار و اقتدار آن را ایجاد می‌نماید و هیچ گونه قطعیت و وجوبی در فاعلیت آن راه ندارد.

۲- قاعده یاد شده الشیء ما لم یجب لم یوجد به علل و معالیل طبیعی اختصاص دارد و ربطی به افعال اختیاری انسان ندارد زیرا این قاعده مبتنی بر اصل تناسب و سنخیت علت و معلول است و این اصل از ویژگی علل و معالیل طبیعی به شمار می‌رود، زیرا معلول، مرتبه نازلی از علت می‌باشد و از صمیم ذات و واقعیت آن سرچشمه می‌گیرد و افعال اختیاری انسان چنین نیستند زیرا آنها چه معلول اراده و چه معلول قدرت و سلطنت نفس باشند، مبتنی بر اصل سنخیت نمی‌باشند زیرا از کمون ذات و واقعیت علت و فاعل خود (انسان) صادر نمی‌گردد^{۱۵}.

۱۴- بدایة الحکمة، مرحله ۳ فصل ۵.

۱۵- محاضرات فی اصول الفقه ج ۲ تقریرات درس اصول آیت الله خوئی.

تحقیق و بررسی

در باره مطالب یاد شده نکات زیر را یادآور می‌شویم:

* ۱- قاعده یاد شده (الشیء ما لم یجب...) یک قاعده عقلی است یعنی مدرک و دلیل آن حکم عقل است و همان گونه که قبلاً بیان گردید، تا هستی پدیده امکانی به مرحله ضرورت و وجوب نرسد و تمام روزه‌های عدم به روی آن بسته نشود. از نظر این سؤال که چرا آن پدیده امکانی جامه هستی پوشید، قطع نمی‌گردد.

موضوع این حکم عقلی، پدیده امکانی است و چون حکم تابع موضوع خویش است و افعال انسانی نیز از دایره پدیده‌های امکانی بیرون نیستند حکم عقلی مزبور در آنها نیز جاری است و تخصیص آن به معالیل و پدیده‌های طبیعی بی‌ملاک و نادرست است.

* ۲- هیچ‌گاه یک واقعیت عینی یا حکم عقلی را با بکار بردن اصطلاحات گوناگون نمی‌توان تغییر داد. ما «نفس» را علت بنامیم یا فاعل به هر حال کارهای اختیاری انسان به حکم اینکه پدیده‌های امکانی هستند مشمول قاعده یاد شده می‌باشند.

* ۳- مبتنی دانستن قاعده بر اصل «سنخیت» با ملاکی که قبلاً برای آن بیان نمودند (امکان و فقر ذاتی) تناقض آشکار دارد.

* ۴- قاعده مذکور بر اصل سنخیت مبتنی نیست، مدرک این قاعده همان است که بیان گردید و آن ملاک شامل کارهای اختیاری انسان می‌باشد حال خواه اصل سنخیت در افعال اختیاری انسان جاری باشد و خواه جاری نباشد ربطی به قاعده یاد شده (الشیء ما لم یجب...) ندارد.

تا اینجا دلائل سه‌گانه جبر فلسفی:

۱- تسلسل اراده‌های غیرمتناهی.

۲- منتهی شدن اراده انسان به اراده خدا.

۳- جبر علی و معلولی را مورد ارزیابی و تحلیل قرار دادیم و روشن شد که هیچ‌یک از این دلائل ارزش علمی و منطقی ندارد و بنابراین هیچ‌گونه جبر فلسفی بر کارهای انسان حاکم نیست، بلکه او در کارهای خویش مختار و مسئول خوب و بد آن می‌باشد اینک به بررسی دلائل جبر اجتماعی و اقتصادی می‌پردازیم.

سید علی میرشریفی



مجاہد بزرگ مرجوم آیت اللہ العظمی
سید عبدالحسین لاری



مبارز دلیر، مجاهد کبیر و مجتهد بصیر، مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین موسوی نجفی لاری (رحمة الله علیه) از پیشگامان جهاد مقدس و مبارزه با استعمار و استبداد بود. وی نهضت بزرگی را علیه استعمار و استبداد در عصر خفقان و تاریکی در جنوب کشور بنیانگذاری نمود که در تاریخ مبارزات و مجاهدات ملت مسلمان ایران کم نظیر است. بی شک این نهضت درخشان در تاریخ ایران خواهد درخشید و هرگز فراموش نخواهد شد، چه کسی است که رشادتها، کارزارها و مجاهدتهای آن قهرمان خِطَّة فارس و جانفشانیهای یاران دلیرش را فراموش کند؟ مرجعی که خود بی امان علیه استعمار متجاوز انگلستان می جنگید و می رزمید، و دست پروردگان سلحشورش چونان سید مرتضی مجتهد اهرمی، رئیس علی دلواری، ناصر دیوان کازرونی، صولت الدوله قشقائی و... در راه استقلال و آزادی میهن اسلامی ایران افتخار می آفریدند. سید عبدالحسین از نخستین کسانی است که به فکر تأسیس حکومت اسلامی افتاد و در گوشه ای از ایران آن را بنا نهاد. سال جاری (۱۴۰۹ق) مصادف است با صدمین سالگشت هجرت سید از نجف به خطه فارس و لارستان، لذا بدین مناسبت مروری داریم بر زندگانی پر بار و سراسر افتخار و مبارزات پیگیر و بی امان آن بزرگوار، باشد تا بلکه بدین سبب مقدار اندکی از دین بزرگی را که بر ما دارد، ادا کرده باشیم، روحش شاد و یادش گرامی باد.

تولد

سید عبدالحسین در شب جمعه سوم صفر سال (۱۲۶۴ق) در شهر مقدس نجف اشرف دیده به جهان گشود. وی فرزند سید عبدالله پسر سید عبدالرحیم بود، سید عبدالله اصالتاً دزفولی و از سادات شاه رکن الدین دزفولی بوده و نسبش به امام زاده حمزه می رسد و



در نتیجه از فرزندان حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) هستند.^۱
سید عبدالحسین از سن هفت سالگی وارد مکتب شد و مراحل مکتبی مرسوم آن
روز را بخوبی پشت سر گذاشت، سپس مشغول فراگیری علوم حوزوی و اسلامی گردید.

اساتید

سید عبدالحسین بعد در حوزه درس مجاهد نستوه مرحوم سید محمد حسن شیرازی
(م ۱۳۱۲ق) معروف به میرزای بزرگ (اعلی الله مقامه) شرکت نموده و از خرمن پرفیض آن
عالم عظیم الشان خوشه چینی کرد. بعد از آنکه مرحوم میرزای شیرازی به شهر مقدس سامرا
هجرت کرد، سید در جلسه تدریس چهار استاد دیگر نجف حاضر شد:

- ۱- مرحوم شیخ محمد حسین کاظمی (م ۱۳۰۸ق)
- ۲- مرحوم مولا محمد، مشهور به فاضل ایروانی (م ۱۳۰۶ق)
- ۳- مرحوم شیخ لطف الله مازندرانی (م ۱۲۱۱ق)
- ۴- فیلسوف شهیر و عارف بصیر مرحوم ملا حسینقلی همدانی (م ۱۳۱۱ق)^۲

مراتب علمی

سید عبدالحسین با گذراندن مراحل تحصیل و تعلّم به رتبه بلندی از دانش دست
یافت و دیری نپائید که به درجه اجتهاد نائل گشت و از میرزای شیرازی، شیخ لطف الله
مازندرانی و فاضل ایروانی اجازه اجتهاد گرفت.^۳
متن اجازه مرحوم میرزا به سید چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله
الطاهرين وبعد لا يخفى أنّ جناب السيد السنند والحبر المعتمد والفاضل الكامل الأوحد
والورع التقى المهدّب الممجّد المنزّه من كلّ شين سيدنا السيد عبدالحسين - سلّمه الله
تعالى وابقاه ومن كلّ شرّ حفظه ووقاه - ممن بذل عمدة عمره في تهذيب الأخلاق و

.....

۱- شجرة طيبة، شيخ عبدالحمد مهاجرى ص ۳، چاپ شیراز ۱۳۷۰.

۲- نقباء البشر، شيخ آقا بزرگ تهراني ج ۲ ص ۱۰۴۸.

۳- شجرة طيبة ص ۶-۴.



تکمیل النفس و تحصیل العلوم و بلغ بحمد الله تعالی فیما تحقق عندی و ثبت و تبین بتصدیق ثقات العلماء و جهاذة الفضلاء أسنی المراتب و غایة المراد و حصل له قوّة الاستنباط و ملكة الاجتهاد، فجاز تقلیده مع فقد اعلم منه و وجب انفاذ حکمه و حرم الردّ علیه و فقه الله تعالی لما یحبّ و یرضی. حرّره الاحقر محمد حسن الحسینی فی ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۳۱۰.۴

علامه بزرگوار مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره سید عبدالحسین می نویسد:

«سید عبدالحسین عالم بزرگ و مجاهد فاضل و پرهیزگار و پارسا، در شهر نجف متولد شد و نزد سید محمد حسن شیرازی، شیخ محمد حسن کاظمی، مولا لطف الله مازندرانی، مولا حسینقلی همدانی، مولا محمد ایروانی و غیر اینها به فراگیری و کسب علم و دانش پرداخت... مراجع بزرگ و فقهای معروف به جایگاه بلند او در فضل و دانش اعتراف نموده و برایش اجازه اجتهاد صادر کردند، میرزای شیرازی او را از بین صدها عالم برجسته و طلاب فاضلی که در حوزه درسش شرکت می کردند برگزید و به عنوان نماینده خود به لار اعزام کرد»^۵

هجرت به ایران

در دوران حکومت قاجاریه که استبداد به حدّ نهائی رسیده و امنیت و آزادی به کلی از ایران رخت بر بسته بود و پادشاهان قاجار برای عیش و نوش و بی بند باری های خود، با گرفتن وام از دولتهای بیگانه، هرگوشه ایران را به یکی از قدرتهای خارجی بخشیده و بقیه آن را هم به خوانین و اشرار سپرده بودند... آری، در این روزگار مردم ستم دیده و به ستوه آمده منطقه لار که گویا از همه بیشتر چوب این بی عدالتی را می خوردند، با ارسال نامه ها، طومارها و اعزام هیئتها، متوسل به زعیم عالیقدر شیعه مرحوم میرزای شیرازی شدند و از وی خواستند تا مجتهد مبارز و شجاع و ضد ظلم و سیاستمداری را به عنوان نماینده خود به آن سامان بفرستد تا به وسیله او جلوی مقداری از ظلم و جور بی حدّ و حصر ظالمان و زورگویان گرفته و ضمناً به امور مذهبی مردم رسیدگی شود.

یکی از مجاهدان و نامداران لارستان به نام حاج علی لاری معروف به حاج علی

۴- شجره طیبه ص ۱۵، متن اجازه مرحوم شیخ لطف الله مازندرانی و فاضل ایروانی در کتاب شجره طیبه ص ۵ آمده است.

۵- نقیباء البشر ج ۲ ص ۱۰۴۸.



کبیر— که در دوره اول مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب شد و بعد هم منافقین وی را به شهادت رساندند— همراه عده‌ای از متشخصان و سران لار به عراق رفتند و در سامرا خدمت میرزای شیرازی رسیدند، از مرحوم میرزا تقاضا کردند مجتهد مجاهد و ستیاس و شجاع و ضد ظالمی را برای اداره امور و حل مشکلات مردم لار، بدانجا گسیل دارد. مرحوم میرزا در پاسخ فرمود:

«در حال حاضر چنین کسی را در نظر ندارم، مهلت دهید تا در این باب تدبیری کنم و شخص براننده‌ای را برای شما اختیار نمایم»^۶

آنگاه حاج علی و همراهان به نجف مشرف شده و در آنجا مشغول جستجو و یافتن شخصی برای بردن به لار شدند، روزی به مرحوم سید مرتضی کشمیری برخورد کرده و از وی خواستند تا به لار برود لیکن سید مرتضی نپذیرفت و گفت سید عبدالحسین از من شایسته‌تر است و برای این مهم بهتر، حاج علی و همراهان نزد سید عبدالحسین رفته و از او دعوت کردند که به لار برود. سید عبدالحسین که در آن ایام چهل و پنج ساله بود و یکی از اساتید حوزه نجف به شمار می‌رفت و مشغول تألیف و تصنیف و تدریس بود، به خاطر این نوع مسئولیتها که در نجف داشت از پذیرش دعوت خودداری کرد، حاج علی لاری اصرار نمود و برای پی‌گیری امر به سامرا بازگشت و ماجرا را خدمت میرزای شیرازی بیان کرد، مرحوم میرزا با سوابقی که از منطقه حساس جنوب ایران داشت و موقعیت استراتژیکی جنوب در مقابل بیگانگان بخصوص انگلیس متجاوز را می‌دید و با اطلاع از شایستگی سید عبدالحسین، به وی امر کرد تا به لار برود، سید چون فرمان استاد و مرجع تقلید جهان تشیع را واجب‌الاطاعة می‌دانست عازم ایران شد و در پاسخ نامه اهالی فارس که مبنی بر دعوت از ایشان فرستاد بودند چنین نوشت: «اغاثة مستغیثین و اجابت دعوت مؤمنین، جهاد اکبری سبیل الله و فرض ذمة اسلامیة است. عبده عبدالحسین الموسوی.»^۷

و هنگامی که حاج علی لاری برای تودیع خدمت مرحوم میرزا رسید، ایشان خطاب به حاج علی فرمود:

.....

۶- شجرة طیبه ص ۷.

۷- ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، سید محمد تقی آیت‌اللهی ص ۲۹، انتشارات امیرکبیر، لازم به ذکر است که در این

نوشتار از کتاب یاد شده استفاده شد.



«با بردن آقا سید عبدالحسین به لارستان نجف را به آنجا برده‌ای.»^۸
بدین ترتیب سید عبدالحسین در سال (۱۳۰۹ق) وارد لار می‌شود و در آن خطبه،
سرفصل نویسی از زندگانی خود را آغاز می‌کند.

تأسیس حوزه علمیه و احیای سنت محمدی (نماز جمعه)

سید عبدالحسین به خاطر بالا بردن سطح معلومات مسلمین و نشر و گسترش فرهنگ
اسلام، در ابتدای ورودش به لار حوزه علمیه‌ای را پی ریزی نمود و خود شخصاً تعلیم و
تربیت طلاب را به عهده گرفت، هنوز چند صباحی از تأسیس حوزه علمیه لار نگذشته بود که
طلاب جوان از اقصی نقاط استان فارس، شهرهای کرمان، سیرجان و... به لار آمده و از
خرمن پرفیض آن عالم ربانی خوشه چینی می‌نمودند.^۹

سید عبدالحسین از متروک شدن سنت بزرگ پیامبر اسلام (ص) یعنی نماز جمعه
رنج می‌برد و آن را برای بیان احکام اسلام و تبیین سیاست اسلامی و عظمت و شوکت این
دین مقدس، بهترین وسیله می‌دانست و چون به فتوای آن جناب نماز جمعه واجب تعیینی بود
لذا در آغاز ورودش به لار، آن را احیا کرد و خود شخصاً اقامه جمعه نمود و توده مردم از
اطراف و اکناف لار برای شنیدن خطبه‌های بلیغ و شیرین ایشان به لار می‌آمدند و این خود
باعث عظمت و شکوه ویژه‌ای برای اسلام در آن دیار شد. گفتنی است که سید به این مقدار
اکتفا نکرد، کسانی را که شایستگی منصب امامت جمعه را داشتند در شهرها و قرای
اطراف نصب نمود و نماز جمعه این آئین درخشان اسلام و سنت دیرپای محمدی را احیاء
کرد.^{۱۰} هنگامی که یکی از ائمه جمعه نامه‌ای خدمت سید فرستاد و نوشت: چون در نماز
جمعه، مردم کم شرکت می‌کنند، لذا این نماز دیگر اقامه شاعر نیست پس اجازه دهید که
تعطیل شود، سید در پاسخ او چنین نوشت:

«فائده نماز جمعه منحصر در شعائر نیست فوائد اقامه غیر متناهیة و اجبه ملزمه دارد که
حتی در حال تقیه و ضرورت مهمما امکن عذر و معذوریت در سقوط و اسقاط نیست که در
خطبه متفقہ بین الفریقین در وسائل [ج ۵ ص ۷] پیغمبر اکرم (ص) فرمودند:

فَقَنْ تَرَكَهَا فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي إِسْتِخْفَافًا بِهَا أَوْ جُحُودًا لَهَا فَلَا جَمَعَ اللَّهُ سَمَلَةً وَلَا بَارِكَ لَهُ فِي

.....

۸- شجرة طيبة ص ۷. ۹- نباء البشر ج ۲ ص ۱۰۴۸- شجرة طيبة ص ۸. ۱۰- شجرة طيبة ص ۲۱.



أَمْرِهِ أَلَا صَلَاةَ لَهُ، أَلَا زَكَاةَ لَهُ أَلَا حَجَّ لَهُ أَلَا صَوْمَ لَهُ، أَلَا وَلَا بَرَّ لَهُ، حَتَّى يَتُوبَ.
از این حدیث استفاده می شود که شرط قبولی تمام آنها مشروط به عمل به این فریضه است افسوس و افسوس دارم از فوت و تفویض چنین سعادت و عنایت غیر متناهی که لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَلَا يَلْقِيهَا إِلَّا ذُو حِفْظٍ عَظِيمٍ، استدعا چنین است که تفویض این سعادت از اهل سعادت نشود ولو در وراء ستور و تحت قبور».^{۱۱}

حاکم لاروسید

سید عبدالحسین در سال (۱۳۱۵ق) همراه گروهی از یارانانش برای زیارت کعبه عازم مکه مکرمه شده گامی که به بندرلنگه رسید، روحانی بزرگوار مرحوم سید محمد بحرینی و مردم آن سامان از او استقبال باشکوهی کردند. در زمان هجرت سید به لار گروهی از یهودیان در آنجا زندگی می کردند و دارای کنیسه و معبد بودند و به اصطلاح دم و دستگاہی داشتند در وقت بازگشت سید از مکه، یهودیان و خوانین منطقه، توطئه کرده و از سید عبدالحسین نزد مظفرالدین شاه شکایت کردند و خواستار ممانعت از ورود سید به لار شدند، در نتیجه حاکم وقت لار، علی رضاخان، از ورود سید به منطقه جلوگیری کرد و سید را به بندرعباس و از آنجا به بندرلنگه بازگرداند، مرحوم سید محمد بحرینی به حکومت مرکزی تهران تلگرافهای زیادی مخابره نمود و مصرأً خواستار اجازه ورود سید به لار شد، حکومت مرکزی طبق مصالحی به ناچار پذیرفت، مانع برداشته شد و سید عبدالحسین وارد لار گردید و به خدمات و فعالیت‌های خود ادامه داد.^{۱۲}

یهودیان لار که سابقه تحریکات ضداسلامی و آزار و اذیت مردم مسلمان آن منطقه را داشتند پس از بازگشت سید، باز به همان اعمال زشت خود ادامه داده و با نیرنگ و حيله و سازش با خوانین و عمال استبداد شاه، به فساد و شرارت خود افزودند بطوری که از ذمه بیرون آمده و به صورت محارب عمل می کردند سید عبدالحسین در بدو امر به ارشاد و موعظه آنان پرداخت و لیکن سخنان پندآمیز سید در آنان اثر نگذاشت و سید ناچار دستور داد، خانه

.....

۱۱- متن نامه مذکور هم اکنون موجود است.

۱۲- شجره طیبه ص ۹- ولایت فقیه ص ۳۶ سید یک مرتبه نیز به مشهد مشرف شد و سه مرتبه به شیراز مسافرت نمود.



و اموال خود را به مسلمانان بفروشد و خاک لار را ترک کنند. سید پس از اخراج یهودیان، کنیسه و معبد آنها را تبدیل به مسجد کرد و بدینسان شهر لار را از لوٹ وجود آنان پاک نمود.^{۱۳}

مبارزه با استعمار فرهنگی

استعمار که شیوهٔ سیئه اش این بوده و هست که ابتدا از راه نفوذ فرهنگ خود وارد کشورهای اسلامی شود، یعنی نخست فرهنگ ملتها این دژ استوار را خراب کند، آنگاه با تزریق فرهنگ نکبت بار خود، راه را برای به یغما بردن شرف و اموال مسلمانان و مستضعفان باز کند، آری در همین راستا بود که استعمار انگلستان که خواب خوش تصرف ایران را می دید و اولین مرحله از نقشه خائنانه اش اشغال جنوب ایران بویژه فارس بود تعدادی از جاسوسان «اینتلیجنت سرویس» خود را در لباس مبلغان مسیحی همراه مقدار زیادی کتب و نشریات به منطقه فارس اعزام نمود، گروهی از آنها وارد لار شدند، سید عبدالحسین که به خوبی از دسائس و نیرنگهای رنگارنگ استعمار انگلیس مطلع بود و می دانست که این گرگان در لباس میش برای چه مقصود و منظوری بدانجا آمده اند، بی درنگ و با قاطعیت تمام فرمان اخراج آنان را صادر کرد و اعلان نمود نباید در هیچ شهری آنان را راه دهند و نیز تمامی کتب و نشریاتشان را جمع آوری کرد و دستور داد تا درون چاهی ریختند.

این اقدام شجاعانه که آبروی نداشتهٔ دولت مقتدر انگلیس را ریخت و عظمت پوشالی آن را لگدمال کرد، برای دولت وقت انگلستان، گران و ناخوش آیند آمد لذا دولت ایران را تحت فشار قرار داد و از او خواست تا غرامت کتابها را از سید گرفته و وی را مؤاخذه نماید، دولت مستبد قاجار نیز مأمور بلندپایه و مخصوص خود، عین الملک را از تهران به لار فرستاد تا در این مورد تحقیق کرده و به آن رسیدگی کند و مبلغ دوهزار تومان^{۱۴} قیمت کتابها و نشریات مصادره شده را از سید عبدالحسین بگیرد، زمانی که عین الملک به حضور سید رسید و دستگاه منظم و نیروی نظامی ایشان را مشاهده کرد و نیز گفتار منطقی و قاطعیت و سازش ناپذیری وی را دید، متوجه شد که در مقابل ارادهٔ پولادین سید کاری نمی توان کرد، لذا با عذرخواهی از سید و بدون انجام هیچگونه اقدام و یا دریافت وجهی دست خالی و

۱۳- شجرهٔ طیبه ص ۹- ولایت فقیه ص ۳۶.

۱۴- در آن ایام کل مالیات سالانه لار و توابع آن که منطقه وسیعی را شامل می شد چهار هزار و دویست تومان بوده است.



شکست خورده به تهران بازگشت. ۱۵

مبارزه با استبداد

پس از استقرار سید عبدالحسین در لار مردم مظلوم و محروم خطه لار منزل سید را مأوی و ملجأ خود یافته و آنجا را به اصطلاح بست قرار دادند، خانه سید و حتی کوچه منزل ایشان پناهگاه خوبی برای بینوایان و درماندگان و مظلومان بود، خوانین منطقه لار و گراش به قدری نسبت به مردم بی گناه منطقه، ظلم و جور می کردند که قلم از بیان آن شرم دارد. گویند برخی از کنیزان بی کس و کار وقتی سراسیمه به منزل سید پناه می آوردند و از آنان سؤال می شد مشکلشان چیست با لهجه محلی می گفتند: بی بی خواست با انبر گداخته چشممان را داغ کند! آری خانهای لار برای اخذ سرانه و باج و خراج از مردم، دست و پای آنها را در قید و زنجیر می کردند، چشمهای آنان را بیرون می آوردند، گوش و بینی شان را می بریدند، بدن آنها را با آهن گداخته می سوزاندند، چاههایی حفر کرده (از جمله چاهی بنام دولاب) و مخالفان خود را در آنها زندانی می کردند و مأمور بر سر آنها می گماردند تا از فرارشان جلوگیری کنند.

بزرگترین خان فارس محمد رضا خان قوام الملک بود، که این لقب را دولتهای استبداد به او داده بودند این خوانین و در رأس آنان قوام از دولتهای وقت اجازه گرفته بودند که منطقه فارس را اداره کرده و امنیت را برقرار کنند و مالیات بگیرند، لذا قانونی جز خواست و اراده ایشان در کار نبود و اینان هر چه می خواستند بر سر ملت مظلوم و مسلمان منطقه فارس می آوردند!! نقل می کنند مالیات سالانه منطقه لار چهار هزار و دویست تومان بود، خوانین و سرمایه داران آن را از دولت هیجده هزار تومان اجاره می کردند، حال خودشان چقدر از مردم محروم و مظلوم و مستضعف می گرفتند خدا داند!!؟

سید عبدالحسین در برابر خوانین و سرمایه داران بویژه قوامیها، استوار ایستاد و یک تنه با آنها که از طرف دولت ایران و انگلستان حمایت می شدند، به نبرد و جنگ بی امان پرداخت تعدادی از آنها در درگیری با نیروهای رزمی سید کشته و عده ای دستگیر و به دستور وی اعدام شدند و اموالشان مصادره شد و بدین سان سید عبدالحسین ملت ستمدیده و

.....
۱۵- شجره طیبه ص ۹.



منطقه فارس را تاحد زیادی از زیریوغ آنها رها ساخت و آزادی را در آن سرزمین به ارمغان آورد.

نامه میرزای شیرازی به سید عبدالحسین

مرحوم میرزای شیرازی وقتی از اقدامات مهم و فعالیت‌های جالب نماینده اش در لار باخبر شد، به خاطر سپاسگزاری و قدردانی، نامه تشکرآمیز و مهمی را خطاب به سید عبدالحسین فرستاد:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب عالم ربانی و الفاضل الصمدانی، الکامل فی المنقبین، آقا سید عبدالحسین — سلمه الله تعالی — لا زالت علومه ذاخرة و أنوار مجده للمهتدين بها مشرقة. ان شاء الله تعالی پیوسته در نشر احکام شرعی و ابلاغ اخبار و احادیث امامیه و نهی از منکر و امر به معروف و اعانت مظلومین و هدایت جاهلین مؤید و منصور بوده باشند، ضمناً عرض می شود چون از کیفیت سلوک جناب عالی و اقامه شعائر اسلام مطلع گردیدم، مسرور شدم و همین گمان را به جناب عالی داشتم لمثل هذا فلیعمل العاملون، جعلکم الله ممتن ینتصر به لدینه و لایستبدل بکم غیرکم، ان شاء الله تعالی صاحب شریعت غرّاً در همه حال معین و ناصر شما خواهد بود، اهالی آن بلاد به شدت میل و مواظبت به اطاعت علماء دینی، معروفند و ان شاء الله تعالی اهل آن حدود قدر دانند و وجود مبارک جناب را در بین خود از نعمتهای بزرگ خداوند اقدس جلّ ذکره شمردند و در خدمت و اطاعت و حضور جماعت و استماع مواعظ و نصایح و تعلّم احکام و مسائل دینی و پیروی آن جناب سرّاً و علانیة، موافقت و همراهی و کوشش داشته تا خداوند عالم جلّ ذکره برکات خود را بر ایشان نازل فرماید و در دنیا و آخرت رستگار باشند و به شکر این نعمت و پیروی اقوال و افعال شما، کمال همت و همراهی باید داشته باشند، زیرا که باعث معموریت دنیا و آخرت خواهد بود و از تشییدات دین که به دست شما جاری شده، بسیار خوشوقت شدم خداوند جلّ ذکره جزای خیر عطا فرماید و ان شاء الله تعالی تمام اهتمام در تربیت طلاب و ترقی دادن و جدّ و جهد در مباحثات نافع که باعث ترقی اهل علم، و تشویق شما جزء اخیر علت تامه ترقی و کار ایشان باشد و در اخذ وجوهات و تصرف در سهم امام (ع) و صرف آن در حق فقراء سادات و طلاب به قدر الکفاف بنمائید و متوقع از همه اینکه این احقر را حیاً و میتاً از دعای خیر و



طلب مغفرت فراموش ننمائید، چه آن جناب و چه سایر مؤمنین، چنانچه احقر داعی، چنین می باشم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، حرره الاحقر محمد حسن الحسینی. ۱۶

تأسیس حکومت اسلامی در لارستان

سیدعبدالحسین عقیده راسخ به اصل ولایت فقیه داشت و حکومت را از آن فقیه عادل جامع شرایط می دانست و از اینکه نظام در دست افراد فاسد و ناشایست بود رنج می برد و حلّ تمامی مشکلات را در گرو این می دید که حکومت به دست صالحان اداره شده و قوانین نجات بخش اسلام در ایران حاکم شود و مردم مسلمان با قوانین و مقررات شرع و قرآن اداره شوند، لذا با شهامت و شجاعت، فتوای وجوب انحلال سلسله قاجار را صادر کرد و فرمود: «واجب است تبدیل سلطنت امویة قاجاریه به دولت حقّة اسلامیة»^{۱۷} و در منطقه خود حکومت اسلامی بینانگذاری کرد و نیروی رزمی آموزش داد و کارخانه اسلحه سازی احداث نمود و برای پست این حکومت تمبر اسلامی چاپ کرد و روی آن نوشت: «پست ملت اسلام» و همانطور که اشاره شد ائمة جمعه برای شهرها و قصبات مجاور تعیین و نصب نمود و حدود شرعی را جاری و اموال مفسدین را مصادره می کرد و از دادن مالیات به دولت مستبد مرکزی جلوگیری و آن را تحریم کرد.^{۱۸} البته چنانچه از قرائن و شواهد و گزارشهای کنسول انگلیس بدست می آید، حکومت اسلامی سیدعبدالحسین محدود به لارستان نبود، بلکه شعاع آن بندرعبّاس و بندرلنگه، بوشهر، استان کرمان و فارس را نیز کم کم دربر می گرفته و آرزو و آرمان سید این بود که روزی حکومت اسلامی در سراسر ایران حاکم شود و مردم مسلمان طبق قوانین و نظام مقدس اسلام اداره شوند.

مخبرالسلطنه که در سال (۱۳۳۰ق) برای جلوگیری از نفوذ سید و سرنگونی حکومت نوپای او، به استانداری فارس منصوب شد در این باره می نویسد:

«یکی از مشکلات فارس دعوی سیدعبدالحسین لاری است که در لار عَلم استقلال

.....
۱۶- ولایت فقیه ص ۱۶۰.

۱۷- فتوکی حکم جهاد آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری، دفتر امام جمعه جهرم ص ۳.

۱۸- کتاب آبی گزارشهای محرمانه وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران به کوشش احمد شیری نشر نوج ۲ ص ۴۳۱ و



برقرار کرده، تمبر پست وضع کرده است، جماعتی از تجار لار و اعیان، پول و قورخانه به سید عبدالحسین می رسانند».^{۱۹}

و نیز ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران می نویسد:

«در شیراز حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری قیام کرد، پیروان بیشمار به دورش گرد آمدند، گویا سید هوای حکومت نیز داشته است، داستان او خود در خور دیوانی است، دستگاهش منظم و با انضباط بوده و بر پایه شریعت صدر اسلام کار می کرده، تمبر دفتر پست لار تمام شده بود، یک سری تمبر چاپ کرده و به جریان گذاشت.^{۲۰}

سید عنایت خاصی به نیروی نظامی داشت، به همین خاطر تعداد زیادی از افراد مخصوص به فرمان او آموزش نظامی دیدند، افراد مذکور همیشه در خدمت حکومت سید بوده و در منطقه به عنوان «تفنگچیان سید لاری» مشهور بودند.

سید عبدالحسین یکی از رهبران نهضت مشروطه در جنوب ایران

در دوران انقلاب مشروطیت رهبری عده زیادی از مردم جنوب ایران با سید عبدالحسین بود، سید که خود قبل از مشروطه نیز علیه مستبدین و حکومت خود کامه قاجار می جنگید، با شروع آوای مشروطیت و آزادی خواهی، رهبری مبارزان و آزادیخواهان جنوب کشور را به عهده گرفت و در این راه تلاشهای طاقت فرسایی را متحمل شد، سید علیه مستبدین فارس خصوصاً محمدرضا خان قوام الملک، حکم جهاد صادر کرد و خود با نیروی رزمیش شجاعانه با آنان به نبرد پرداخت، سید زمانی که احساس کرد مسأله مشروطه در شیراز در معرض خطر قرار گرفته و آزادیخواهان نیاز به کمک دارند با نیروی خود آهنگ شیراز نمود و هنگام ورود به شهر، مردم شیراز از وی و سپاهش استقبال با شکوهی نمودند آنگاه سید برای عرض ادب و زیارت، وارد صحن مقدس حضرت احمد بن موسی (علیهما السلام) شده و همانجا منزل گرفت. دستگاه دولت و عوامل مزدور استبداد و قوامیها، سید و همراهانش را محاصره کرده و گنبد شاه چراغ را به گلوله بستند، آب و نان را نیز بر روی سید و یارانش بهمتند ولی بحمدالله به هیچ یک از مجاهدان راه اسلام آسیبی نرسید.^{۲۱}

گزارشگر کنسول انگلیس در این مورد چنین نوشته است:

.....
۱۹- خاطرات و خطرات، مهدی قلی خان مخبرالسلطنة، ص ۲۵۵، چاپ کتابفروشی زوار.

۲۰- انقلاب ایران، ادوارد براون ص ۳۲۳.

۲۱- شجرة طیبه ص ۱۲.



«روز سیزدهم ماه اکتبر سیدعبدالحسین لاری با هفتاد نفر از مریدان خویش وارد شیراز گردید، به عنوان اینکه از مجلس ملی حمایت نمایند و مقصود از این هیجان همانا ضدیت با قوام و سران اوست که به شیراز معاودت نکنند، هنگام ورود، جمعیت کثیری به استقبال وی شتافتند غرض عمده اش اضمحلال و تحلیل قوای قوامیان می باشد از هجدهم تا بیست و سوم ماه اکتبر اغتشاش مداومت داشت و گاهی اوقات از تلگرافخانه که قوامیان به عده چهارصد نفر آنجا را مأمّن قرار داده و نیز از مسجد که هزار نفر از حامیان سید آن مکان را سنگرگاه ساخته بودند به شدت شلیک می شد در بیست و دوم اکتبر یک نفر از تبعه سید به ضرب گلوله مقتول و دو نفر دیگر مجروح گردیدند و یوم بیست و سوم همان ماه بازارها به طور مختصر تعطیل و بسته شد و بدان واسطه کارهای تجارتنی به کلی معوق ماند.»^{۲۲}

و کسروی نیز در «تاریخ مشروطه ایران» در این باره چنین نوشته است:

«بدخواهان قوام در شاه چراغ بست نشسته و سید عبدالحسین لاری را که یکی از ملایان شکوه دوست و نامجوی بود به یاری خود خواسته و او با هفتادتن تفنگچی آمده و بامهای شاه چراغ را سنگر کرد، با شهر به جنگ می پرداخت سه ماه بیشتر این کشاکش در میان می بود.»^{۲۳}

پیکار سید عبدالحسین برای تداوم مشروطیت

مظفرالدین شاه در همان سال که فرمان مشروطیت را صادر کرد از دنیا رفت و پسرش محمدعلی شاه به تخت نشست هنوز چند مدتی از آیام سلطنت وی نگذشته بود که بنای مخالفت با مشروطه و مجلس را گذاشت و تعدادی از مبارزان و مجاهدان آزادیخواه را به شهادت رساند و در سال (۱۳۲۶ ق) مجلس شورا را به توپ بست. در این دوره (استبداد صغیر) نیز سید عبدالحسین بیش از پیش جدیت نمود و کمر همت بسته و علم مخالفت با استبداد را در جنوب ایران برافراشت، این بار ایستادگی سید به قدری برای حکومت وقت کمرشکن و نگران کننده بود که از فرط وحشت و ناراحتی دستور کشتن سید و جنگ مستقیم با وی را صادر کرد.

مؤلف کتاب شجره طیبه پیرامون این قضیه این گونه می نگارد:

.....

۲۳- تاریخ مشروطه ایران ص ۵۴۵، انتشارات امیرکبیر.

۲۲- کتاب آبی ج ۱ ص ۱۱۱.



«خوانین گراش و بَسْتَنگ و اشرار آوَز از نظر عناد و عداوت دیرینه که با مرحوم سید و لاریها داشتند، لوای هرج و مرج در اطراف لارستان برافراشتند و برای چپاول لار و قتل سید بزرگوار کمر بستند تا آنکه به دستگیری مستبدین و به فرمان دولت استبداد، خانه آن مرحوم را غارت و ویران نمودند و حتی کتابهای او را به یغما بردند و اهل بیتش را آواره کردند و اصحابش را به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با ظلم و ستم کشتند به تفصیلی که در اصل کتاب [گلشن حسینی] نوشته شده است».^{۲۴}

سید عبدالحسین در پاسخ به این اقدام و برای سرکوبی متجاوزان دستور تقاص داد. قشونی از اطراف لارستان از جمله از منطقه سُورغال از توابع بخش لامرُرد فراهم شدند و رو به بَسْتَنگ مرکز عملیات مستبدین رفته و آنجا را فتح کردند، مرحوم سید علی لامرُدی که از مجاهدان نامدار بود، در این نبرد از خود رشادتها و شجاعت‌های زیادی نشان داد، معروف است که سید به منظور تشویق و تشکر، نامه‌ای برای او فرستاد و در آن این جمله را نوشت:

ضَرْبَةُ عَلِيِّ يَوْمَ الْبَسْتَنكِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْتَقْلَيْنِ^{۲۵}

در این دوران از مبارزه نام سید در سراسر ایران درخشید و آوازه اش کران تا کران کشور را گرفت، طوری که ملک الشعراء بهار در ترجیع بند خود که به ترانه ملی معروف است و آن را در سال (۱۳۲۷ق) در وصف رهبران مشروطه سروده از سید چنین نام می برد.

ای سید لاری ای ز پیکار	کرمان بگرفته تا به نیریز
همدست شوید جمله احرار	تا پای کشد عدوی خونریز
بررایت خود کنید ستوار	زین معنی دلکش دلاویز
کانصاف بساط ظلم برچید	از رحمت حق مباش نومید ^{۲۶}

و بالأخره بعد از رشادتها و شهادتهای ملت مبارز و دلیر ایران، سرانجام نیروی عظیمی از جنوب غربی که بختیارها آن را هدایت می کردند، تهران را اشغال نموده و به کمک و یاری مردم روز جمعه جمادی الثانی (۱۳۲۷ق) جنگ به پایان رسید و محمد علی

.....

۲۴- شجره طیبه ص ۲۳-۲۲.

۲۵- ولایت فقیه ص ۶۸ با اندکی اصلاح از نگارنده که از فضلی لار استفاده شد.

۲۶- دیوان ملک الشعراء بهار ج ۱ ص ۱۵۹، چاپ دوم، (۱۳۴۴ش)، انتشارات امیرکبیر.



شاه از سلطنت کناره گیری کرد در این پیروزی تفنگچیان فارس که تحت فرمان سید عبدالحسین بودند و ایشان آنان را رهبری می کرد نقش برجسته ای را ایفا کردند. بهار در ترجیح دیگر به نقش سید در این مورد اشاره کرده است.^{۲۷}

سید عبدالحسین بنیانگذار جنبش دلیران تنگستان

قیام ضد استبدادی و ضد استعماری سید، محدود به لار و شیراز نبود، بلکه — همچنانکه در کتاب آبی آمده است^{۲۸} — او آزادیخواهان بندرعباس، لنگه، بوشهر و... را رهبری می کرد، یکی از کارهای بزرگ سید تأسیس جنبش دلیران تنگستان و دشتستان و برازجان است، سید در سال (۱۳۲۶ق) یعنی در دوران استبداد صغیر، به یاور خود عالم مجاهد مرحوم سید مرتضی مجتهد اهرمی^{۲۹} (رحمة الله علیه) دستور داد تا با یارانش علیه استبداد و دولت محمد علی شاه قیام کند و بوشهر را از لوٹ وجود مستبدان و وطن فروشان پاک سازد، مجتهد سیاستمدار سید مرتضی اهرمی به ندای رهبر لبیک گفته و در بوشهر قیام کرد و به مدد رئیس علی دلواری و تفنگچیان او بوشهر را از چنگ مستبدین خارج ساخت و ادارات دولتی آن بندر از جمله گمرک را تصرف کرد و اعلان مشروطه نمود و چند روزی حکومت در دست او بود تا اینکه به امر محمد علی شاه قاجار، احمدخان دریابگی با عده ای سرباز بدانجا رفت و با سید مرتضی و تفنگچیان او جنگید و خانه سید را به توپ بست و از طرفین جمعی کشته شدند و عاقبت دولتیان فاتح گشتند و سید اهرمی را با بی احترامی و توهین زیاد گرفتند و پس از چند روز حبس به عراق تبعید کردند^{۳۰} البته ناگفته نماند که طراح تمامی این جنایات کنسول انگلیس بوده و دولت ایران در حقیقت مسلوب الاراده بود انگلیسی ها از سید مرتضی بسیار می ترسیدند و از نفوذ وی نگران بودند

.....
۲۷ — دیوان ملک الشعراء بهار، ج ۱ ص ۱۶۲.

۲۸ — کتاب آبی ج ۱ ص ۳۰۵.

۲۹ — گرچه متأسفانه شرح حال جامعی از این بزرگ مرد — جز آن مقدار که در کتاب دانشمندان و سخن سراپان فارس ج ۳ ص ۱۶۵۲ آمده — در دست نیست لیکن از گزارشات محرمانه وزارت خارجه بریتانیا به خوبی استفاده می شود که وی مرجعی با سیاست و مردی شجاع بوده بویژه با در نظر گرفتن این مطلب که محمد علی شاه به دستور انگلستان او را به کشور عراق تبعید کرد و چند سال بعد هنگام بازگشتش انگلیسها سخت نگران شدند مرحوم رکن زاده آدمیت، داستان برخورد وی را با رضا خان غدار که خود آدمیت نیز در آنجا حضور داشته نقل می کند که حاکی از شجاعت و شهامت اوست، سید مرتضی تا سال (۱۳۰۷ش) در قید حیات بوده است.

۳۰ — دانشمندان و سخن سراپان فارس ج ۳ ص ۵۸۰.



که در کتاب آبی بدان تصریح شده و آخرالامر نیز در جنگ بین الملل اول به خاطر انتقام از سید مرتضی و رهبرش سید عبدالحسین به جنگ با آنها پرداختند.

مکاتبات سید با آخوند خراسانی و آقا سید محمد کاظم یزدی

مرحوم سید عبدالحسین در دوران طولانی مبارزه مشروطیت، با مراجع عظام و علمای کرام نجف، مکاتبه داشته است که متأسفانه اکثر این نامه‌ها در جنگ جهانی اول در اثر حمله به خانه سید و به غارت بردن اموالش از بین رفته است. سید از جمله با مرجع بزرگ مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (م ۱۳۲۹ق) (اعلی الله مقامه) مکاتبه داشته است، مرحوم حاج شیخ محمد کاظم زرقانی شیرازی که در دوران نهضت مشروطیت در نجف اشرف به تحصیل اشتغال داشته است و در محضر آخوند خراسانی شاگردی کرده نقل می‌کند:

میان مرحوم آخوند خراسانی و سید عبدالحسین لاری در قضیه مشروطیت پیوسته مکاتبات در جریان بود و گاهی مرحوم آخوند نامه‌های سید را برای ما قرائت می‌کرد.^{۳۱} از عالم مجاهد مرحوم سید عبدالمحمد موسوی لاری (فرزند ارشد سید) نقل شده که آخوند خراسانی در یکی از نامه‌هایی که برای سید لاری فرستاده اشعار زیر را که از طفرائی اصفهانی است مرقوم داشته است.

أَعْدَا عَدُوِّكَ أَدْنَىٰ مَنْ وَنَقَتْ بِهِ وَحَاذِرِ النَّاسِ وَأَضْحَبْتُهُمْ عَلَيَّ دَخَلِ
وَأَتَمَّا رَجُلٌ الدُّنْيَا وَوَأَجِدُهَا مَنْ لَا يُعَوَّلُ فِي الدُّنْيَا عَلَيَّ رَجُلِ
عَاظَ الْوَفَا وَفَاضَ الْغَدْرُ وَأَنْفَرَجَتْ مَسَافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ

سخت‌ترین دشمنانت، نزدیکترین کسی است که به او اعتماد داری، از مردم بپرهیز، و با مراقبت با آنان معاشرت کن.

همانا یگانه رادمرد جهان کسی است که هیچگاه به دیگری تکیه نداشته باشد.

وفاداری کم شد و نیرنگ فزونی یافت و فاصله بین گفتار و کردار زیاد شد^{۳۲}

و نیز سید عبدالحسین با فقیه عظیم الشأن مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی (م

۱۳۳۷ق) (قدس سره) صاحب کتاب گرانقدر عروة الوثقی مکاتبه داشته است.

.....
۳۱ و ۳۲ - ولایت فقیه ص ۷۰.



یکی از نامه‌هایی که سید عبدالحسین لاری به مرحوم سیدمحمد کاظم یزدی نوشته، هم اکنون موجود است.

جنگ سید با کفار انگلیس

در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ق) سه قرارداد بین ایسولسکی وزیر خارجه روسیه و نیکولسون، سفیر انگلستان در سن پترزبورگ به امضاء رسید، طبق قرارداد سوم، کشور ایران به سه قسمت تقسیم گردید: قسمت شمالی از خط فرضی بین قصر شیرین، اصفهان، یزد، خواف و مرز افغانستان، منطقه نفوذ روسیه شناخته شد، قسمت جنوبی از خط فرضی بین بندرعباس، کرمان، بیرجند، زابل و سرحد افغانستان که دارای ارزش استراتژیکی برای دفاع از هند بود، منطقه نفوذ انگلستان و قسمت سوم که شامل کویر و بیابانهای بی آب و علف و فاقد اهمیت بود منطقه بی طرف متعلق به دولت ایران شناخته شد، آن هم بدین منظور که دو دولت تا حدودی با هم فاصله بگیرند و از برخوردهای احتمالی و اختلافاتشان در این منطقه جلوگیری شود^{۳۳}

استعمار مغرور انگلیس پس از قرارداد مذکور، به خاطر موقعیت استراتژیکی جنوب ایران و به طمع نفت آن و... بتدریج کشتیهای جنگی خود را به ساحل بنادر جنوب آورد و گهگاهی به بهانه‌های مختلف به شهرهای مجاور حمله برده و در امور داخلی آنها دخالت می کرد سید عبدالحسین که دشمن سرسخت و همیشگی انگلیس متجاوز بود، در هر فرصت مناسب که پیش می آمد ضربات شکننده و مهلکی بر نیروهای اشغالگر انگلیس وارد می کرد. در آن زمان که بندرعباس در تصرف انگلیسی ها بود و آنجا کنسولگری داشتند، سید برای آزاد ساختن بندرعباس و گوشمالی دادن به انگلیسی ها، قشونی ترتیب داد و فرماندهی آن را به مرحوم حسین حاجی آبادی واگذار نمود و خطیب فاضل سید اسدالله اصفهانی را به نمایندگی خود در این عملیات انتخاب کرد. قشون سید بندرعباس را فتح کرده و مرکز کنسولگری انگلیس را تسخیر نمودند و مأمورین جاسوس کنسولگری از طریق دریا پا به فرار گذاشتند.^{۳۴}

.....

۳۳- تاریخ روابط خارجی ایران، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۳۲۰ انتشارات امیرکبیر.

۳۴- کتاب آبی ج ۲ ص ۱۶۵- ولایت فقیه ص ۹۳.



سید در جنگ جهانی اول

در سال (۱۹۱۴ م - ۱۳۳۲ ق) جنگ جهانی اول شروع شد استعمار متجاوز انگلستان از موقعیت استفاده کرده و برای اشغال ایران در بوشهر نیرو پیاده کرد و شب ۲۳ ربیع الثانی (۱۳۳۳ ق) بوشهر را تصرف نمود و ترپور ژنرال نظامی انگلیس به عنوان حاکم به مردم مسلمان بوشهر تحمیل شد،^{۳۵} آیت الله سید عبدالحسین لاری با شنیدن این خبر دردآور اعلان جهاد و بسیج عمومی داد و از قهرمانان بوشهر و تنگستان خواست تا با کمال شهامت جلوی کفار انگلستان را بگیرند. مؤلف کتاب شجره طیبه در این باره می نویسد:

«آنگاه جنگ بین المللی بر پا شد، قشون انگلیس داخل بوشهر و شیراز شدند مرحوم سید اعلان جهاد داد که در تاریخ ثبت است و ملت را به دفاع تشویق نمود و یگانه عالم مجاهد مرحوم سید مرتضی مجتهد اهرمی را برانگیخته کرد، از برای دفاع و جلوگیری از آنها و خود نیز در محلی که بود کاملاً مرابطه می فرمود و رؤسای دشتستان و برازجان و ناصر دیوان کازرونی و رئیس علی دلواری و هزاران هزار مردان با ایمان و تقوا و میهن دوست که اوامر مطاعه آن بزرگوار را به منزله وحی منزل می دانستند و براستی تا سرحد کمال او را تعظیم و احترام می نمودند، به دفاع اجانب پرداختند و برای حفظ بیضه اسلام و ثغور مسلمین جانبازی ها نمودند».^{۳۶}

آنگاه سید برای تشویق مجاهدان و تهییج مبارزان و به منظور جلوگیری از هجوم بیگانگان به قریه کورده لارستان رفت و در آنجا موضع گرفت انگلیسها پس از تصرف بوشهر و شیراز چون کینه سید، دشمن اصلیشان را به دل داشتند با همکاری قوام الملک و با تأیید مخبرالسلطنه که در آن زمان حاکم فارس بود، قشونی مجهز نموده و به قصد تصرف لار و کشتن سید حرکت کردند هنگامی که قشون دوازده هزار نفری انگلیس قریه کورده را محاصره کرد سید مشغول ادای فریضه نماز بود، یاران سید هر چه اصرار کردند که آقا انگلیسها آمدند، ایشان اعتنا نکرده و به نماز خود ادامه داد تا اینکه یکی از مریدان و فدائیان سید به نام رئیس علی مراد، احساس خطر نموده، وارد مسجد شد و سید را بغل کرده بر ترک اسب خود سوار کرد و از میان دوازده هزار قشون انگلیس عبور داد قشون انگلیس سید را

.....

۳۶- شجره طیبه ص ۱۵.

۳۵- خاطرات و خطرات ص ۲۷۰.



تیرباران کردند و چند گلوله به عبا و عمامه سید اصابت کرد ولی هیچ‌یک به بدنش نرسید، این واقعه را مریدان سید حمل بر کرامتش کردند. ۳۷ آنگاه ارتش انگلیس قریه مذکور را ویران و غارت کردند و جایگاه سید و مسجد و محراب را به آتش کشیده و سپس به شهر لار هجوم بردند و در آنجا خانه سید را غارت کرده و خاندان و فرزندان را به اسیری گرفتند و به شیراز فرستادند مرحوم سید عبدالباقی شیرازی (داماد سید) کوشید تا خاندان سید را به منزل خود ببرد و با مخبرالسلطنه وارد مذاکره شد، مخبرالسلطنه حاکم فارس گرچه مایل بدینکار نبود لکن از بیم شورش مردم اجازه این کار را داد ولی اسرا را تحت نظر داشت.

بعد از این واقعه دردناک و رقت بار سید به فیروزآباد رفت تا از آنجا مبارزات خود را علیه انگلیس متجاوز ادامه دهد، اهالی آن سامان مقدمش را گرامی داشتند و صولت الدوله سردار عشایر قشقائی که از هواداران سید بود از او تقاضا نمود در فیروزآباد بماند و میهمان وی باشد، سید توقف در فیروزآباد را پذیرفت، اما میزبانی سردار عشایر را نپذیرفت آنگاه خاندانش از شیراز مخفیانه به فیروزآباد آمدند و به او ملحق شدند. ۳۸

اعلان جهاد علیه انگلیس

قشون اشغالگر و متجاوز انگلیس هرروز به تجاوز خود ادامه می دادند و شهر و قصبه جدیدی را اشغال می کردند و کاربی شرمی و بی حیایی را به جانی رساندند که به مال و جان و ناموس مردم تعدی می کردند، سید برای جلوگیری از این جنایت بزرگ فرمان جهاد صادر کرد و آن را برای صولت الدوله سردار عشایر قشقائی فرستاد.

وقتی فرستاده سید نزد صولت الدوله رسید، خطاب به او گفت: آقا سید عبدالحسین مطالب ذیل را ابلاغ فرموده اند:

امروز خبر مصیبت وارده به مملکت و ایل قشقائی را شنیده و دنیا در نظرم تیره و تار گشته است ببینید بدبختی ما به کجا کشیده است که یک عده انگلیسی بی دین باید از آقسی بلاد عالم آمده با کمک جمعی هندی بت پرست بر ما حکفرمائی کنند و به ناموس ما لطمه وارد آورند این است که من بدین وسیله فتوا می دهم که امروز بر تمام افراد ذکور ایرانی جهاد با این کفار حربی واجب است و هرکه از جهاد رو برتابد یا به نحوی از انحاء به آنها

۳۸- شجرة طیبه ص ۱۴.

۳۷- شجرة طیبه ص ۱۳- دانشمندان و سخن سرایان فارس ج ۴ ص ۵۸۰.



خدمت و مساعدت کند، مردود جامعه ایرانی است و زن در خانه اش حرام خواهد بود، شما که رئیس و ایلخانی هستید باید به مجرد رؤیت حکم جهاد که علیحده نوشته و به شما تسلیم خواهد شد، جهاد را آغاز کنید و کلیه افراد قشقائی و سایر ایلات و عشایر باید تحت امر و پیشوایی شما مشغول شوند تا آن زمانی که این قوم حيله باز و مکار را از مملکت بیرون کنند و هر که در این جنگ کشته شود، شهید خواهد بود و آن کسی که از دشمنان بکشد، استحقاق ورود به بهشت خواهد یافت والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

آنگاه قاصد (سید علی شیر) حکم جهاد را که به خطی خوش نگارش یافته بود و در آخر مهر حضرت مجتهد را داشت و در پارچه سبزی پیچیده شده بود از جیب بیرون آورده به دست سردار عشایر داد.^{۳۹}

متن حکم جهاد سید علیه انگلیس

اعلان فرمان، قضاء جریان حضرت سبحان و محکومات قرآن و امام زمان (ع) یا آیتها
الدِّينَ آمَنُوا جَاهِدُوا الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ. اعلان به هر کس و هر جا از
فرق مسلمین خارج و داخل حتی بر نسوان و صبیان و سلطان و فرمانفرما و قوام و اعراب و
هر کس که لاف از مسلمانی می زند، واجب فوری، عینی است، خصوصاً در این زمان
امتحان کفر و ایمان جهاد و دفاع این کفار حربی ابالیس انگلیس و اعوان ایشان و سد
ابواب طمع و جای قرار و راه فرار از هر گوشه و کنار و کوچه و بازار بدون مهلت و انذار به
عذاب النار و خذی عار و صغار چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید فرموده است:
فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَخْضُرُوهُمْ... و هر کس تخلف و تقاعد
از این جیش مجاهدین و از این جهاد اکبر و نهی منکر نماید، گانّ تخلف از جیش اُسامه و
امام عصر (ع) نموده اعم از اینکه ملحق به جیش کفار بشود یا نشود، هردو خارج از اسلام
است و مال و جان او، مال مسلمانان است و لو قوام الملک باشد چنانچه شارع مقدس فرموده:
مَنْ اسْتَحَلَّ الْحَرَامَ خَرَجَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، أُولَئِكَ
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ، چنانکه در حق عالم بنی اسرائیل فرموده: مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ. اغْرَ

.....

۳۹- فارس و جنگ بین الملل، محمّد حسین رکن زاده آدمیت ص ۳۵۴، انتشارات اقبال، ۱۳۵۷ ش.



ذلك من الآيات و البینات به تمام سرداران عرب^{۴۰} اعلان دهید تا واقف به تکلیف شرعی خود شوند و غیرت عربی را از دست ندهند که اسیر کفار شوند.

اقلّ خدام الشریعة المطهرة صحیح عبده عبدالحسین الموسوی.

سردار عشایر وقتی حکم جهاد را خواند آن را بوسید و گفت حضرت حجت الاسلام را از قول من سلام عرض کنید و بگوئید قبل از وصول فتوا خود در خیال جهاد بوده ام و الساعه با زنان و مردانی که حضور دارند همین گفتگورا داشتیم، اکنون که حضرت آقا نیز تأکید فرموده اند این حکم جهاد را برای خویشتن الهام الهی می دانم و همین فردا با افراد و فرزندان خود به جانب شیراز حرکت می کنم و به قاطبه ایلات و عشایر نیز خبر می دهم که برای جان نثاری در راه دین و وطن حاضر شوند، و امر آقا را به آنها ابلاغ خواهم کرد و فردا هنگام عبور برای دستبوس و التماس دعا شرفیاب خواهم شد.^{۴۱}

حکم جهاد سید بازتاب گسترده ای در فارس داشت مردم به جنب و جوش آمدند و تمام عشایر و طوائف، متحد و جبهه واحدی علیه قشون متجاوز انگلستان تشکیل دادند، گوئی حکم جهاد سید به منزله خونی بود که در شریان مردم غیور فارس تزریق شد و سردار عشایر صولت الدوله با سپاهش آهنگ شیراز نمود و با متجاوزان انگلیس به نبرد سخت و بی امان پرداخت، ژنرال سایکس فرمانده کل نیروهای انگلیس در ایران از حکم جهاد سید عبدالحسین سخت به وحشت افتاد و دید اگر درنگ کند دیری نمی پاید که شکست می خورد لذا در وهله اول سراغ صولت الدوله سردار عشایر آمد تا او را بفریبد، ولی صولت الدوله با کمال شهامت و اعتقاد راسخ گفت: من گوش به فرمان مراجع هستم، آقا سید عبدالحسین حکم جهاد داده و من تابع او می باشم. آنگاه که از وی مأیوس شد به سوی برادران وی رفت و با تطمیع و فریفتن آنان، صفوف مجاهدان را برهم زد عشایر غیور مدت

.....

۴۰- مرحوم رکن زاده در توضیح این مطلب نوشته است «مقصود عشایر خمسة باصری و بهارلواست که تحت فرمان و مطیع قوام الملک بودند چنانکه مشهور است اینها از نژاد بقایای عساکر اسلامی هستند که در ایران متوطن شده اند و اینک ایرانی شمرده می شوند فارس و جنگ بین الملل ص ۳۵۷.

۴۱- فارس و جنگ بین الملل ص ۳۵۶ مرحوم سید غیر از این نیز حکم جهاد علیه انگلیسها دارد که یکی از آنها از طرف دفتر امام جمعه جهرم به چاپ رسیده هیچ یک از این اعلامیه ها «بسم الله الرحمن الرحیم» ندارد برخی احتمال داده اند داشته بعد ساقط شده و بعضی گفته اند چون حکم جهاد بوده سید به پیروی و تاسی از قرآن (سوره براءت) بسم الله الرحمن الرحیم را عمداً نیاورده است. اما در مورد نثر سید باید توجه داشت که اولاً آن مرحوم متولد و بزرگ شده نجف بوده و ثانیاً عبارات متعلق به قریب یک قرن پیش است.



زیادی پایمردی نمودند ولی چون جبهه متحدشان از هم پاشید پس از چهارسال حماسه و ایثار و جانفشانیهای وصف ناپذیر شکست خورده و تاب مقاومت نیروی زیاد انگلستان و مزدوران داخلی آن را نیاوردند؟^{۴۲}

آنگاه انگلیسها موقعیت را غنیمت شمرده و به خاطر دستگیری و انتقام از سید، آهنگ فیروزآباد نموده و آنجا را اشغال کردند. گویند فرمانده نیروهای انگلیس می خواست سید را گرفته و به انگلستان بفرستد سید وقتی می شنود انگلیسی ها فیروزآباد را اشغال و برای دستگیری او می آیند، بدون اینکه یک ذره ترس و وحشت داشته باشد می گوید: من از اینجا تکان نمی خورم، وقتی خانواده اش اصرار می ورزند که آقا شما را می کشند و... می گوید می خواهم مانند جدم حسین (ع) شهید شوم، خلاصه سید را به زور به روستای قیر و کازرین می برند و وقتی اهالی جهرم از این امر باخبر شدند، سید را با احترام به شهر خود بردند، اما انگلیسها هنوز از دستگیری سید ناامید نشده بودند، ژنرال سایکس از فرمانفرما حاکم فارس خواست به هر نوعی که شده، سید را دستگیر کرده و برای گرفتن انتقام تحویل آنها دهد، فرمانفرما کوشید تا نقشه خائنانه انگلیسها را اجرا کند لذا به سالار نصرت نوری حاکم وقت جهرم دستور داد که از باب دوستی سید را بفریبد و به شیراز بفرستد و خود از باب دوستی نامه ای احترام آمیز به سید عبدالحسین نوشت و از وی تقاضای جدی کرد که به سوی شیراز حرکت کند هنگامی که مردم جهرم از نقشه شوم آنها باخبر شدند بر حکومت وقت شوریدند و مانع اجرای نقشه خائنانه آنها شدند^{۴۳}

آثار و تألیفات

سید بیش از چهل اثر و تألیف خطی و چاپ شده دارد که همگی آنها موجود است
تعدادی از آنها بدین شرح است:

۱- المعارف السلمانية پیرامون علم امام (ع)؛^{۴۴}

۲- آیات الظالمین؛

.....
۴۲- فارس و جنگ بین الملل ص ۴۱۹.

۴۳- شجرة طیبه ص ۱۶.

۴۴- مرحوم شهید قاضی طباطبائی (رضوان الله علیه) از کتاب یاد شده، بسیار تجلیل کرده و مؤلف آن را با عظمت ستوده است رجوع شود

به کتاب علم الامام شهید قاضی طباطبائی ص ۱۲.



- ۳- قانون مشروطه مشروعه؛
- ۴- حاشیه المکاسب، دو جلد؛
- ۵- کتاب مستقل در اصول؛^{۴۵}
- ۶- حاشیه بر رسائل؛
- ۷- تشریح القرعة و الخیرة والتکلان؛
- ۸- حاشیه بر ریاض؛
- ۹- حاشیه بر قوانین؛
- ۱۰- طریق النجاة (مجموعه استفتائات).

شاگردان

مرحوم سید عبدالحسین بنا به سفارش استادش مرحوم میرزای شیرازی، هیچ گاه درس و بحث را ترک نکرد، لذا موفق شد شاگردان فرزانه ای از خود به یادگار بگذارد، گویند تعداد شاگردان سید به پانصد نفر می رسید، معروفترین و مشهورترین شاگردان سید بدین شرح هستند: حجج اسلام:

- ۱- مرحوم سید عبدالباقی موسوی شیرازی، ایشان این سخن مشهور را درباره سید گفته است: «سید عبدالحسین نهنگی شناگر است که در حوضچه ای کوچک افتاده و حوضچه را عرصه شنای نهنگ نیست»^{۴۶}
- ۲- مرحوم سید عبدالمحمد موسوی لاری؛
- ۳- مرحوم سید محمد حسین مجتهد لاری؛
- ۴- مرحوم سید احمد مجتهد فال اسیری؛
- ۵- مرحوم سید عبدالمحسن مهری؛
- ۶- مرحوم سید اسدالله اصفهانی، وی بیشتر اوقات در مسافرتها همراه سید بود و از طرف سید منبر می رفت؛
- ۷- مرحوم سید ابوالحسن لاری؛

.....

۴۵- مصححان مؤسسه آل البیت در تحقیق و تصحیح تقریرات میرزای شیرازی از این کتاب استفاده کرده و مطلبی نیز نقل کرده اند.

۴۶- ولایت فقیه ص ۱۰۸.



۸- مرحوم سید محمد سیرجانی، ایشان نماینده سید در بندرعباس بود؛

۹- سید محمد علی شریعتمداری جهرمی که داماد سید نیز بوده است؛

۱۰- مرحوم شیخ محمد حسین لاری؛

۱۱- مرحوم شیخ عبدالحمید مهاجری؛ وی کتابی در شرح حال سید به نام گلشن حسینی تألیف کرد که گویا اصل آن مفقود شده ولی خلاصه ای از آن به نام شجره طیبه به چاپ رسیده است.^{۴۷}

۱۲- مرحوم شیخ زکریا انصاری ملقب به نصیرالاسلام، مشهور به «شیخ شهید» وی از شاگردان برجسته و از سرداران بزرگ نیروی نظامی سید بود. او در سال (۱۳۳۱ق) به تحریک قوام الملک و به دست منافقین به شهادت رسید.

فرزندان

سید عبدالحسین دارای ده فرزند (سه پسر و هفت دختر) بود، حجج اسلام آقایان:

۱- مرحوم سید عبدالمحمد آیت اللهی (م ۱۳۹۳ ق) وی مقداری از محضر مرحوم آخوند خراسانی استفاده کرده بود و تألیفاتی نیز داشت. سید عبدالمحمد از مبارزان و مخالفان سرسخت رضاخان پهلوی بود، در سال (۱۳۴۸ق) درحالی که می خواست جنبشی را علیه رضاخان در لاری ریزی کند دستگیر شد، مزدوران رضاخان ابتدا خانه اش را غارت و سپس با ضرب و شتم فراوان او را بازداشت و به شیراز برده و در آنجا زندانی کردند، آنگاه با وساطت علماء نجف و اقدامات روحانیت شیراز از زندان آزاد شد ولی در شیراز به عنوان تبعید تحت نظر بود.

۲- مرحوم سید علی اکبر آیت اللهی (م ۱۳۸۱ق) وی در شهرستان جهرم مشغول تبلیغ و ارشاد مردم بود و داستان مبارزه او با سران حزب توده و بهائی های جهرم مشهور و معروف است.

۳- مرحوم سیدعلی اصغر رکنی لاری، (م ۱۳۷۴ق) ایشان از شاگردان مبارز محقق اصفهانی (کمپانی) و نیز از شاگردان مرحوم نائینی بود مبارزات و خدمات اجتماعی و فرهنگی او در لار و رسیدگی به محرومان و مستضعفان، خصوصاً نجات مردم در زمان

.....

۴۷- شجره طیبه ص ۲۹- ولایت قبه ص ۱۱۰.



قحطی بعد از جنگ جهانی دوم و شیوع بیماری مالاریا و حصبه که تعداد زیادی از مردم را به کام مرگ فرو می‌برد، قابل توجه است وی تألیفاتی نیز داشته که در مجموعه‌ای به چاپ رسیده است.

از دختران سید هم اکنون دو نفرشان در قید حیات هستند^{۴۸}.

غروب خورشیدی که بر تارک فارس درخشید

سید عبدالحسین چهل و پنج سال از عمرش را در شهر مقدس نجف سپری کرد که عمدتاً در آنجا مشغول تحصیل و تدریس و تعلیم بود، آنگاه به فرمان مرحوم میرزای شیرازی به لارستان هجرت کرد و حدود بیست و سه سال هم در لار مشغول انجام وظیفه بود تا اینکه انگلیسی‌ها خانه و کاشانه‌اش را ویران کردند و سید به فیروزآباد رفت و حدود چهار سال هم در فیروزآباد بود، سپس مردم جهرم وی را به شهر خود بردند و قریب شش سال هم در جهرم اقامت داشت تا آنکه در روز جمعه چهارم شوال (۱۳۴۲ق - ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۳ش) پس از آنکه نماز باشکوه جمعه را اقامه کرد و به منزل بازگشت، دعوت حق را لیبیک گفت و مرغ روحش به سوی فردوس اعلی پرکشید و بدین سان عمر عزیز و گرانبهای خود را وقف ترویج دین مقدس اسلام و آسایش مسلمانان نمود. هم اکنون مرقد مطهر آن بزرگوار در شهر جهرم به نام قبر آقا و یا «مقبره» زیارتگاه عاشقان و شیفتگان آن مرحوم است.

مرحوم سید علی اکبر فصیح الزمان تهرانی در رثای سید عبدالحسین چنین سرود:

ماحی الحاد و کفر و حامی شرع مبین	حجت الاسلام لاری پیشوای مسلمین
آیت الله معظم صاحب فتوا و حکم	شمس چرخ علم و فضل و شمع بزم شرع و دین
در تمام عمر کرد آسودگی برخود حرام	از پی ترویج و نشر دین ختم المرسلین
اورع ایام بُد در مسجد و محراب حق	اشجع آفاق بُد با خصم دین در رزم کین
نیست جز از قوت ایمان که خود با چندتن	ایستد اندر بر صدها سپاه مشرکین ^{۴۹}



.....

۴۸- شهید غلام علی معتمدی، معاون وزیر کار و امور اجتماعی کابینه شهید رجایی که در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی

شهید شد نوه دختری سید بود - مادر وی - صیبه سید عبدالحسین - در قید حیات و در تهران ساکن است.

۴۹- شجره طیبه ص ۳۴ با تلخیص.



سیری گذرا در اندیشه‌های مترقی و تفکرات اسلامی سید

دخالت در سیاست

زمانی که استعمار چنین وانمود کرده بود که روحانی نباید در امور سیاسی دخالت کند و به حدی تبلیغاتش اثر کرده بود که دخالت در سیاست برای یک روحانی ننگ شمرده می‌شد، مرحوم سید عبدالحسین، دخالت در سیاست و اداره امور مسلمین را واجب می‌دانست و عمر خود را نیز در همین راه گذرانید و شدیداً با فکر غلط و استعماری جدائی دین از سیاست مبارزه کرد. و به نظر نگارنده علت اصلی مخالفت شدید استعمار انگلیس و استبداد داخلی با سید، به همین خاطر بود.

جهاد و مبارزه

سید ظلم و فساد را علت اصلی نابسامانی مردم و بی‌عدالتی در جامعه میدانست لذا کتابی به نام «آیات الظالمین» نگاشت و در آن آیاتی را که در قرآن دربارهٔ مذمت و تقبیح ظلم و ظالم است جمع آوری نمود و به توضیح و تشریح آنها پرداخت. سید جهاد و مبارزه را برای مسلمانان یک امر حیاتی به شمار می‌آورد به نظر وی جهاد ابتدائی نیز از وظائف ولیّ فقیه بود، ایشان در این مورد می‌نویسد:

«ومن جملة مناصب الفقیه و وظائفه، اقامة الحدود و التعزیرات و الجهاد مع الکفار فی دعواهم الی دین الاسلام او ضرب الجزية علیهم».^{۵۰}

یکی از علمای شیراز از ایشان سؤال کرد جهاد از چه زمانی واجب می‌شود؟ در پاسخ فرمود:

الجهاد من المَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ^{۵۱}

مبارزه با استعمار خارجی

سید به خوبی از مفساد، و ضرر و زیان سلطه قدرتهای خارجی و استعمارگران بر کشورهای اسلامی و مسلمین آگاه بود و همواره خطر آن را بازگو مینمود و خود به قدری با

.....

۵۱- جزوه فترکی حکم جهاد ص ۶.

۵۰- حاشیه‌ی مکاسب سید عبدالحسین لاری ج ۲ ص ۳۹۵.



آنها در حال ستیز و پیکار بود که گویند در قنوت نماز شب، انگلیسها را لعن می کرد، ایشان انگلیسها را ابالیس و روسها را روس بدتر از مجوس می خواند در اعلامیه ای که به عنوان بیانیه و دفاعیه و برائت از مشرکین روس و انگلیس صادر نموده است چنین می گوید:

« جمیع اصناف بهائم و انعام و وحوش و سباع حتی کیلاب و خنازیر از حالت طبیعی و خبث فساد و درندگی خود، تجاوز با لافسد فا لافسد نمی کنند، به خلاف ابالیس انگلیس و روس بدتر از مجوس که افسد از شیاطین بنی جان هستند و در فساد و افساد و فتنه و عناد و قتل عباد و تسخیر بلاد به انواع جور و تعدی و فنون سحر و شعبده، حدی یقف ندارند. توهم و اشتباه نشود که اینها نظم و نسق دارند، چرا که شدت فساد و افساد آنها به اندازه ای است که إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِلَّةً، البته تمام اسلحه و مال و منال و ایمان و اقتدار و اختیار مردم را من جمیع الجهات خواهند گرفت حتی اختیار دین و آئین و عرض و ناموس از برای آنها نمی گذارند و همه را مانند اموات قبور بی حس و حرکت خواهند کرد و اسم آن را نظم و نسق، و امنیت و عدالت می گذارند، کسی شبهه نکند که اینها قانون دارند زیرا هر چیزی که در مقابل شریعت اسلام جعل کرده اند به هر اسم و رسم، تمام مفسده و مغلطه است و موجب نفرت و ضلالت خواهد بود، آیا مفسده ای افسد و اقیح است از اینکه انسان مانوس و محشور با کیلاب و ماکول و مشروبش خمور و لحوم خنازیر و محارمش پیش رویش مکشوف العورة باشد، اسم اینگونه مفساد شنیعه را قانون گذاشتن مثل اسم آله بر بت نهادن است»^{۵۲}

سید در مورد قراردادها و معاهداتی که فرمانروایان و زمامداران بی لیاقت و وابسته به بیگانه منعقد ساخته بودند که منجر به از دست رفتن استقلال ممالک اسلامی و شوکت و عظمت مسلمین می شد چنین می گوید:

«هر قرارداد و معاهده ای که بوجه سفاهت و یا مخالف قانون شریعت صادر از وکلا و امناء دولت اسلام شده، باطل و عاطل و غیر مقبول است چرا که خطا و فعل سفهاء در حق خود خاطی و سفیه نافذ نیست عقلاً و شرعاً، فضلاً از نفوذش در حق دیگر مسلمانان، فعلی هذا تفویض عدن به خارجه و تمکین آنها از مملکت مصر و بحر نیل و سایر ممالک اسلامی و مداخله آنها در جزایر عرب و ثغور اسلام و تفویض مسقط و بحرین به کفار خارجه

.....
۵۲- شجره طیبه ص ۳۸-۳۷.



و همچنین بندر دویی و شارجه و بندر جاسک و بلاد قفقازیه و ترکمانیه و افغانیه که به طریق خیانت و سفاهت از دست داده شده، باید تمام آنها مسترد و مرجوع به اصل خود کما فی السابق گردد»^{۵۳}

مشروطه مشروعه

سید در زمان مشروطه و تأسیس مجلس شورا برای روشن شدن جوانب آن کتاب قانون در مشروطه مشروعه را نگاشت و در آن ضمن پذیرفتن اصل شورا، حدود و شرائط آن را بیان نمود. آری همان فقیهی که استعفاء از نمایندگی را بدون عذر شرعی به منزله فرار از جنگ می دانست،^{۵۴} و اکثر مفاسد دنیا و بی عدالتی جوامع بشری را ناشی از مخالفت با آراء مردم می دید،^{۵۵} خطر بزرگ غربزدگی را نیز گوشزد کرد و فرمود: اصل شورا اگر با قوانین و مقررات شرع مقدس اسلام منطبق باشد مورد قبول است و الا فلا، که بحث مفصل آن در کتاب مزبور آمده است.^{۵۶}

ولایت فقیه

سید از معتقدان و طرفداران سرسخت ولایت فقیه بود و می گفت:
اجرای قوانین اسلامی در هیچ زمانی نباید تعطیل شود و ولی فقیه از جانب امام عصر (علیه السلام) نیابت دارد که زندگی مسلمانان را در عصر غیبت براساس موازین قرآن و سنت نبوی و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) اداره کند.
او نافذ بودن و مشروعیت قانون ملی و مجلس شورای ملی را با ولی فقیه می دانست و می گفت حکومت و ولایت مطلقه به اولی الامر تعلق دارد که خدا درباره اش فرموده: **أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنۢ نَفْسِهِمْ**.^{۵۷}
سید در کتاب حاشیه المکاسب (ج ۲ ص ۴۰۱-۳۷۸) مفصلاً درباره ولایت فقیه سخن رانده و با استدلال آن را اثبات کرده است.

.....

۵۳- شجره طیبه ص ۳۶.

۵۴- قانون در مشروطه مشروعه ص ۴۹.

۵۵- قانون در مشروطه مشروعه ص ۸.

۵۶- قانون در مشروطه مشروعه ص ۴.

۵۷- قانون در مشروطه مشروعه ص ۴-۳.



جلوگیری از فرهنگ غرب

سید زمانی که دید غربیان فرهنگ اسارتبار خود را در لفافه ای به نام قانون پیچیده و برای فریفتن مسلمانان و نابود ساختن اسلام به کشورهای اسلامی می فرستند. برای جلوگیری، با قلم خود به جنگ آنها رفت و ضمن پاسخ به یاهو گوئی های آنها، سرمشق نوینی به نمایندگان مجلس و دست اندرکاران مملکتی آن روز داد، وی در این مورد می نویسد:

« یکی از فوائد مهم قانون ملی، تبری و جلوگیری از مشاکلت و مشابهت و مجانست و ملابست، ابالسّه خارجه است و تحلی و تجلی به حلیه و زینت اسلامیّه از هر جهت در صورت و سیرت و سکه و علامت و شعائر و ملابس و نفایس و محاسن و... چرا که تحلی به حلیه شعائر اسلام، منظور نظر حضرت علامّ و ملائکه کرام و ائمه انام و علماء اعلام است».^{۵۸}

آئین کشورداری

سید درباره اینکه چگونه فرمانروایان و زمامداران می توانند باعث ترقی و تعالی کشور و جامعه شده و ملت را از وابستگی به بیگانگان برهانند چندین صفحه نوشته است که قسمتی از آن را می آوریم:

«عمال و ضباط و حکام اسلامی باید به موجب إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ فَأَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ با مردم بروجه عدالت و حق و صدق رفتار کنند و عادت سیئه و شوم بی عدالتی و اجحاف را به هر اسم و رسم که باشد ترک کنند اگر در خانه کس است همین بس است که از هشتاد سال پیش تا کنون حدود ده کرور مسلمان داخله به خارجه فرار نموده اند و به این واسطه بلاد محروسه ایران در تنزل و خرابی است و عاقل را کافی است که سبب چیست؟ سبب نیست مگر حرمان و نقصان سلطنت قاهره به واسطه انفراد از فوائد بزرگ اتحاد و عدم استمداد از شورای ملی و ملیین».^{۵۹}

مصرف بیت المال

سید در مورد مصرف بیت المال می نویسد:

.....

۵۸- قانون در مشروطه مشروعه ص ۱۸.

۵۹- قانون در مشروطه مشروعه ص ۳۰ سید برای رئیس مجلس و نائب رئیس و نمایندگان آن، شروطی را ذکر کرده که جالب و

خواندنی است رجوع شود به قانون در مشروطه مشروعه ص ۵.



«اختیار بیت المال مسلمین از هر جهت، از جهات قبض و صرف و تعیین مصرف باید تحت نظر ولی فقیه باشد و مصرف آن مال عموم مصالح مسلمین است، اعم از مصالح معاد و معاش و دین و دنیای مسلمین، مثل پلها، مساجد، معابد، حمامات، مدارس علوم و تعلیم حرف و صنایع که مسلمانان بدان نیاز دارند تا اینکه احتیاج به کفار و بیگانگان نداشته باشند، از جمله مصارف لازمه شرعی، تعلیم و تعلم سبق و رمایه و تحصیل ملکات شجاعت و مراتب مجاهده و محاربه و مدافعه اشرار و کفار است.»^{۶۰}

استقلال اقتصادی

سید همواره به استقلال اقتصادی اهتمام می ورزید و عنایت خاصی مبذول می داشت، ایشان فتوای مشهوری در این مورد دارد که بدین شرح است:

سؤال: استعمال مطعومات و مشروبات و ملبوسات و مصنوعات مجلوبه از بلاد کفره که جمیع یا اغلب اهالی آنها کفارند و منتشر در بلاد اسلامی شده چه صورت دارد؟ بیثوا توجروا.

جواب: علاوه بر صریحه کریمه: *إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ*. و اجماع: کل سور طاهر الأسورالکلب و الخنزیر و الکافر. و مفهوم: ما غلب علیه المسلمون فلا بأس. و علاوه بر نهی صریح: *ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان*، امروز آنچه پول از بلاد اسلامی به بلاد خارجه می رود اعانت به اعداء دین و استعداد کفار است برای ریختن خون اسلام و مسلمین، پس حرام است استعمال آنها، سیاستاً و دیانتاً للاسلام و المسلمین مگر در صورت اضطرار و عدم وجود اشیاء وطنی اسلامی به هیچ وجه من الوجوه، آنهم پس از عدم علم به نجاست که با علم به نجاست چنانچه الآن علم عادی موجود است، واجب است اجتناب و احتراز اکلاً و شرباً و لبساً فی الصلوات و الطواف، خصوص جلود و لحوم و شحوم که اصل در آنها عدم تزکیه است و پس از حصول علم عادی چشم برهم گذاردن قاطع عذر و رافع تکلیف نیست و اصالت طهارت در مورد شک است نه علم و عسر و حرج در مواردش از باب رخصت است نه عزیمت و اعتبار ید و سوق به غلبه صحت و اسلامیت است نه غلبه فساد و کفر، پس حرام است استعمال آنها و واجب است بر جمیع مسلمانان استعمال مطعومات و ملبوسات و مصنوعات بلاد

.....

۶۰- قانون در اتحاد دولت و ملت، سید عبدالحسین لاری ص ۱۲.



اسلامیه و قطع علائق احتیاج از کفره خارجه و فراهم نمودن وسائل قطع وابستگی از کفار، چنانچه مرحمت پناه حجت الاسلام الحاج میرزا محمد حسن شیرازی (اعلی الله مقامه) ایما به مراتب مزبوره، فرموده اند.^{۶۱}

گفتنی است: هنگامی که دونفر از احفاد سید در سال (۱۳۶۳ ش) خدمت رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (مدظله العالی) مشرف شدند و فتوای مذکور را تقدیم حضورشان نموده و محتوای آن را شرح دادند، معظم له در مقام اعجاب و تحسین برآمدند.

نگاهی به مکارم اخلاق سید

تهجد و شب زنده داری

سید عبدالحسین به عبادات و مستحبات بویژه نماز شب اهمیت خاصی می داد، وی علاوه بر آنکه خودش سحرخیز و شب زنده دار بود، خانواده و دوستان و اصحابش را نیز مقید به نماز شب کرده بود. از شهید محراب مرحوم آیت الله سید عبدالحسین دستغیب نقل شده که فرمود: من با یک نفر پیرمرد لاری مصاحب بودم، فصل تابستان بود و شبها کوتاه، دیدم این پیرمرد قبل از اذان صبح بیدار شد وضو گرفت و به نماز ایستاد به او گفتم: این چه تقیدی است با وجود اینکه شبها بسیار کوتاه است شما نماز شب می خوانی؟! گفت: ما را مرحوم سید عبدالحسین لاری تربیت کرده و گفته: نباید نماز شبتان ترک شود لذا ما مقید هستیم که نماز شبمان ترک نشود.^{۶۲}

یکی از صبیبه های ایشان نقل کرده اند: ما هر وقت شب بیدار می شدیم می دیدیم سید مشغول نماز و راز و نیاز است به ایشان می گفتیم بس است مقداری بخوابید و استراحت کنید او در پاسخ می فرمود: آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم.

زهد و ساده زیستی

سید حقیقتاً زاهد و تارک دنیا بود، او هیچگاه ذره ای به دنیا دل نبست، بلکه یک

۶۱- ولایت قبه ص ۱۷۴.

۶۲- این مطلب را شهید دستغیب در «سینار معاد» که در شهر جهرم برگزار شد فرمودند.



عمر خانه به دوش بود هم او فقط و فقط ارشاد مردم و پیاده کردن احکام نورانی اسلام بود. سید پس از درگذشت میرزای شیرازی مرجع مردم فارس شد و تعداد زیادی از مردم آن سامان مقلد او شدند و مالیات اسلامیشان را بدو می پرداختند ولی او به هیچ وجه از آن برای خودش استفاده نکرد چون در آن زمان قند و چای و شکر از کشورهای خارج وارد می شد، لذا سید هیچگاه قند و شکر و چای مصرف نکرد و از کلیه اجناس خارجی اجتناب می کرد لباس او نیز از پارچه هایی بود که در داخل کشور تهیه می شد و در مدت عمر اصلاً اجناس خارجی استعمال نکرد سید زمانی هم که دنیا را وداع نمود جز صد تومان پول و یک خانه مخروبه چیز دیگری نداشت.

مردمی بودن و خدمتگزاری

سید با داشتن آن همه کار و گرفتاری ها و با وجود اینکه هیچ گونه معاون و یآوری نداشت، خود شخصاً به کارهای مردم رسیدگی می کرد سید روز عید قربان خودش گوسفند ذبح می کرد و گوشتش را بین فقراء تقسیم می کرد و برای بینوایان، مساکین و ایتم حقوق مقرر نموده و به مشکلات آنها رسیدگی می کرد، او به اطرافیان خود دستور داده بود که هرکس حاجت و یا کاری داشت بگذارید نزد من بیاید و حتی اگر کسی نصف شب هم مراجعه نمود مانع وی نشوید، سید در بسیاری از روستاها حمام و مسجد ساخت و نمایندگان برای رسیدگی امور مردم تعیین نمود.

نفوذ کلام

سید عبدالحسین با کردار مردم را به اسلام و کار نیک دعوت می کرد، نه اینکه به صرف گفتار بسنده نماید، لذا مردم نیز مطیع و گوش به فرمان او بودند. نقل کرده اند: شخص تاجری در لار کارخانه ای داشت و در آن ادویه آسیاب و بسته بندی می کرد روزی کارگرائش در مجلس یکی از خوانین شرکت کرده و از غذای خان خورده بودند، وقتی سرکار آمدند، تاجر مزبور— که یکی از تربیت شدگان سید بود— گفت: بروید من دیگر شما را نمی خواهم، چون شما سر سفره خان غذا خورده اید، لذا زندگانی مرا نجس می کنید. چنان افکار سید در مردم اثر گذاشته بود که از سایه خانه خان هم عبور نمی کردند.



در آفتاب حرکت می نمودند و می گفتند نباید از سایه ظالم استفاده کرد.
مرحوم شیخ عبدالصمد فیروزآبادی که از شاگردان و مریدان سید در فیروزآباد بود
می گفت: عشائر فیروزآباد چندان به نماز و عبادت اهمیت نمی دادند، لکن اقامت سید و
نفوذ کلامش در آنها چنان تأثیر گذاشت که قبل از اذان صبح وضو گرفته و به طرف مسجد
می شتافتند. بودند پیرمردانی که دهها سال پس از درگذشت سید بازهم به فتوای آن مرحوم
عمل کرده و قند و چای و شکر مصرف نمی کردند.^{۶۳}

اهتمام به تربیت طلاب

سید عنایت خاص و توجه زیادی به تربیت و تعلیم طلاب داشت همچنانکه گذشت
در بدو ورودش به لارحوزه نسبتاً بزرگی را تأسیس کرد و طلاب زیادی را آموزش داد، بعد
هم که جنگ جهانی اول شروع شد و ایشان به فیروزآباد آمد در آنجا نیز مشغول تعلیم و
تربیت طلاب و محصلین علوم دینی شد گرچه در مدت چهار سالی که در فیروزآباد بود
دائماً در حال رهبری و تحریر و تشویق صولت الدوله و ایل قشقائی، برای نبرد با متجاوزان
انگلیس بود لیکن از این مهم غفلت نورزید، از مرحوم شیخ عبدالصمد فیروزآبادی نقل شده
که: من در فیروزآباد از شاگردان مرحوم سید عبدالحسین لاری بودم و در آنجا به دست او
معتم شدم.

سید پس از اقامت در جهرم نیز حوزه علمیه بنا نهاد و به تعلیم و تدریس طلاب
پرداخت سید به طلاب حقوق می داد و زندگانی آنها را تأمین می نمود و دستور داده بود که
به هیچ وجه برای منبر رفتن، روضه خوانی، خواندن خطبه عقد و... پول نگیرند.

تحقیق و تألیف

سید هیچگاه از امر تحقیق و تألیف غافل نشد او بسیاری از کتابها و رساله هایش را
در همین دوران مبارزه نوشت خاندان و بازماندگان سید می گویند: او همیشه مشغول
فعالیت و کار بود، لحظه ای از عمرش را بیهوده سپری نکرد یا در حال نماز و عبادت و راز
و نیاز و تلاوت قرآن به سر می برد و یا سرگرم جهاد و پیکار و رسیدگی به مشکلات مردم و یا

.....
۶۳- شجره طیبه ص ۲۱ و ۱۸.



مشغول مطالعه و تحقیق و تألیف بود.

گویند: مرحوم سید علی اکبر آیت‌اللهی فرزند سید در یکی از مسافرتهايش به شیراز برای دیدار شهید دستغیب به منزل ایشان رفت مرحوم دستغیب فرمود: چندی قبل به مناسبت سالگرد مشروطه، روزنامه، عکس مرحوم سید عبدالحسین را چاپ کرده بود، آن را جدا کردم و به عنوان یادگاری نگهداشتم آنگاه سخن از پژوهش و مطالعات مستمر سید به میان می‌آید سید علی اکبر به مرحوم دستغیب می‌گوید: مرحوم پدرم کراراً دوره بحار را مطالعه کردند.

شدت اهتمام او به احکام اسلام

چنانچه یادآور شدیم سید در لار حکومت اسلامی تشکیل داد و کارهای مردم را طبق موازین اسلامی اداره می‌نمود، یکی از کارهای اسلامی سید اجرای حدود بود، او از کسی واهمه و به اصطلاح رودربایستی نداشت و تمام مردم را در مقابل احکام اسلام یکسان می‌دید پس یکی از کسانی که با سید رابطه داشت مرتکب جرمی شد و به دستور سید قرار شد که به او حد بزنند، اما آنها توطئه کرده و حد را صحیح جاری نکردند (گویا خیلی آهسته زدند) وقتی سید از ماجرا مطلع شد فرمود دوباره باید حد جاری شود عده‌ای جمع شده و نزد سید آمده و گفتند آقا دیگر حد جاری نکنید اینکه یک مرتبه حد خورده، گرچه مثلاً مقداری آهسته بوده و... ایشان بسیار ناراحت شد و فرمود: می‌خواهید عدالت من از فلان کس هم کمتر باشد؟ لذا به دستور وی دوباره حد جاری شد. سید در مورد احکام الهی چنان جدی بود که دشمنانش نیز به این امر اعتراف کردند، یکی از خوانین منطقه فارس که از دشمنان بسیار سرسخت سید بود و نسبت به اهل بیت سید نیز ظلم کرده بود، می‌گفت: سید عبدالحسین همانطور که به قوام الملک می‌گوید ظلم نکن به صولت الدوله نیز می‌گوید ظلم نکن با اینکه در پناه صولت الدوله زندگی می‌کند.

علاقه به اهل بیت (ع)

سید علاقه زائد الوصفی به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) داشت عشق و علاقه شدید او به اهل بیت (ع) از کتاب المعارف السلمانية وی که در علم امام (ع) نوشته شده، بخوبی مشهود است، ایشان علاقه بسیار زیادی به امام زمان (علیه السلام) داشت وی در



مصائب اهل بیت (ع) و استغاثه از امام زمان (ع) اشعاری به عربی سروده که در دیوانش مسطور است.

شجاعت

سید از جوانی شجاع بود، داستانهای شگفتی از دوران اقامتش در نجف نقل می کنند که حاکی از رشادت و شجاعت اوست شجاعت سید در ایران به حدی روشن است که نیازی به بیان ندارد او تن واحد با استعمار بزرگ انگلستان می جنگید و کوچکترین اعتنائی به عظمت و قدرت بزرگ بریتانیا نمی کرد، بنا به گفته *أَلْفُضْلُ مَا شَهِدْتُ بِهِ الْأَعْدَاءُ* باید شجاعت سید را از گزارشات محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس بدست آورد.

کرامت

سید بدون هیچگونه شک و تردید صاحب کرامت نیز بوده که ذکر نمونه هائی از آن نوشتار مستقلی می طلبد در بین مردم فارس بویژه لار کرامات سید مشهور و معروف است اما کرامتی که به هیچ وجه قابل انکار نیست و زبانزد مردم فارس است همان حمله قشون دوازده هزار نفری انگلیس به سید است. رئیس علی مراد که سید را از آن گیرودار برداشت و برد نقل می کند که وقتی قشون انگلیس ما را تیرباران کردند گلوله مثل باران بر سر ما می ریخت به عبا و عمامه و لباسهای سید می رسید ولی اثر نمی کرد!

در پایان از کلیه آشنایان، اقوام و نوادگان سید که نگارنده را در امر تدوین این نوشتاریاری کردند متشکر و سپاسگذارم بویژه از فاضل محترم حجت الاسلام سید عبدالرسول شریعتمدار، (نوه دختری سید) ایشان ضمن اینکه بسیاری از آثار و تألیفات سید را در اختیار اینجانب قرار داد چندین جلسه مصاحبه را نیز پذیرفت و حجت الاسلام سید حسین آیت اللهی، (نوه پسر سید و امام جمعه محترم جهرم) ایشان نیز ضمن اینکه تعدادی از آثار و تصاویر جدشان را به نگارنده اهدا نمود. سه عدد نواری را که در آن شرح حال و مبارزات سید را برای برنامه سیمای فرزندگان رادیو تهران توضیح داده، در اختیار اینجانب گذاشت.



مستضعفان

و

مستکبران

از دیدگاه

قرآن و عترت

محمد حسین اسکندری

قسمت دوم

مفاهیم استضعاف

از آنجا که استضعاف نقطه مقابل استکبار است با دقت در مفاهیم استکبار که قبلاً توضیح داده شد، مفاهیم متنوع این واژه نیز به خوبی روشن می شود بنابراین، به همان ترتیب می توان گفت:

استضعاف نیز همانند استکبار دارای مفاهیم، چهره ها و ابعاد گوناگونی است که به آنها اشاره می کنیم:

□ الف - استضعاف گاهی به معنی طلب ضعف بکار می رود به یکی از دو شکل:

* ۱ - آنکه ضعف خود را طلب کند یعنی استضعاف کننده و استضعاف شده یک نفر باشد و مفهوم روشنتر آن خضوع و خشوع، تواضع و فروتنی و تذلل است، یعنی خود را به سوی ضعف کشیده و با

اختیار و آزادی، اظهار تذلل می کند. استضعاف به این معنی دو چهره دارد: نخست تواضع و فروتنی در برابر انسانهای دیگر.

دوم آنکه انسان در برابر خدای متعال خاضع و متذلل و نسبت به او امر او مطیع و منقاد باشد.

استضعاف به این مفهوم نشانگر یک سری خصوصیات رفتاری و روانی مبتنی بر نوعی بینش و استدلال عقلی و بیانگر یک رابطه زیبا و انسانی است که میان فردی با افراد دیگر و یا میان انسان و خدای خویش تحقق می یابد.

استضعاف به این معنی یک صفت پسندیده است و بنابراین معنی، همه انبیاء و اولیاء در زمره مستضعفان قرار می گیرند:

خداوند می فرماید:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا
وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ
يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَقِيَامًا!

بندگان (خاص) خدای رحمان، آنانی هستند که در روی زمین با تواضع راه می روند و هرگاه مردم نادان با ایشان مواجه شوند با سلامت نفس (و زبان خوش) آنان را پاسخ گویند و شب را در حال سجده و نماز در مقابل پروردگارشان صبح کنند.

و در مدح انسانهای شایسته گوید:

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ.^۲

به زودی خدا گروهی را بیاورد که دوستشان دارد و دوستش دارند اینان با مؤمنان افتاده و فروتن و در مقابل کافران سرفراز و مقتدرند.

و بویژه علی (ع) در ارتباط با مفهوم مزبور و کسی که چنین خصوصیتی دارد خود کلمه مستضعف را بکار برده و چنین می گوید:

كَانَ لِي فِيمَا قَضَى أَخِي فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ
فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجًا
مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِي فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْتَبُ
إِذَا وَجَدَ وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَاتَ، بَدَّ
الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفًا
مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدَّ فَهُوَ لَيْثٌ غَائِبٌ وَصِلُهُ
وَأِدِي.^۳

در زمانهای گذشته برادری دینی داشتم که

کوچکی دنیا در نظرو، او را در چشم من بزرگ کرده بود. از شکم بارگی آزاد بود به چیزی که نمی یافت و لمی نداشت و اگر می یافت زیاده روی نمی کرد. بیشتر اوقات ساکت بود ولی هرگاه لب به سخن می گشود، جانی برای گویندگان دیگر باقی نمی گذاشت و عطش هر سؤال کننده را بر طرف و سیرابش می نمود. ضعیف و مستضعف بود ولی هرگاه کار، جدی می شد شیر جنگل و مار بیابان بود.

و نیز علی (علیه السلام) در باره انبیاء می فرماید:
وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَّةً إِنَّهُمْ أَلْتَكَا بَرُورَ رَضِيَ لَهُمْ
الْتَوَاضِعُ قَالَصَفُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ وَعَقَرُوا
فِي الْشَّرَابِ وَجُوهَهُمْ وَخَفَضُوا آخِنِحَتَهُمْ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ.^۱

خداوند تکبر را بر آنان بدشمرد و تواضع و فروتنی را بر ایشان شایسته و زیبنده دانست پس گونه های خود را بر زمین نهادند، صورتهایشان را به خاک سائیدند و بال و پر خویش را برای مؤمنین فرو کشیدند و مردم مستضعفی بودند.

* ۲ - آنکه انسان طالب ضعف دیگران باشد. این نوع استضعاف در جامعه

۱ - سوره فرقان / ۶۴ - ۶۳.

۲ - سوره مائده / ۵۴.

۳ - نهج البلاغه صبحی صالح - قصار الحكم ص ۵۲۶.

۵ - نهج البلاغه صبحی صالح ص ۲۹۰ خطبه ۱۹۲.

ظهور و بروز دارد. این استضعاف نیز دارای دو مفهوم و دو کاربرد است که به لحاظ هریک از این دو کاربرد با یکی از دو گروه اجتماعی موجود در جوامع استکباری تطبیق می‌کند:

الف - نخستین مفهوم استضعاف مفهوم فاعلی آن است یعنی این کلمه با اینکه مصدر است ممکن است به فاعل وکننده کارنسبت داده شود و مفهوم اسم فاعلی داشته باشد در این صورت استضعاف به معنی طلب کننده ضعف یعنی مستضعف بکار می‌رود و مصداقاً با شخص مستکبر و ظالم تطبیق می‌کند و به عبارت دیگر، قانون شکنی و سرکشی شخص، دارای دو اثر است و همانندسکه، دو رویه دارد یک رویه آن استکبار، اعجاب به نفس، خود بزرگ بینی و کسب امتیازات نامشروع برای خود شخص است و رویه دیگر آن، استضعاف دیگران یعنی کوچک شمردن، ضعیف یافتن، ناچیز به حساب آوردن و تحقیر و تجاوز به حقوق قانونی و شرعی آنان خواهد بود که این دو، همزمان با هم انجام می‌گیرد یعنی با سر پیچی از قانون و شرع و تجاوز به حدود خدا، در حقیقت، حقوق دیگران را غصب و امتیازات نامشروع و غیر قانونی برای خود کسب می‌کند.

خداوند می‌فرماید:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا

مستغفان و مستکبران از دیدگاه عزت و قرآن

يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَابَهُمْ وَيَسْتَعْيِبُ نِسَابَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.^۵

فرعون در آن سرزمین تفوق پیدا کرد و اهل آن را چند فرقه گردانید گروهی را زبون شمرد، پسرانشان را سر برید و زنانشان را زنده نگه می‌داشت و همانا وی از تبهکاران بود.

و باز می‌گوید:

قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضْعَفُونِي وَكَأَدُوا يَقْتُلُونِي.^۶

(هارون به موسی) گفت: ای پسر مادرم، این گروه، زبونم داشتند و نزدیک بود مرا بکشند.

ب - دومین مفهوم استضعاف مفهوم مفعولی آن است یعنی استضعاف که مصدر است مفهوم مفعولی و به ضعف کشیده شدن را می‌رساند و به معنی اسم مفعول (مستضعف) بکار می‌رود، بنابراین مفهوم استضعاف یعنی ضعیف شمردن شدن، کوچک و بی مقدار و کم اهمیتیت به حساب آمدن، مورد ظلم و ستم و تعدی قرار گرفتن، به خاطر عمل کرد دیگران از استیفاء حق خویش عاجز شدن، به لحاظ تعدی و تبختر مستکبران از انتخاب راه صحیح ناتوان بودن و از سیر و حرکت و تلاش در مسیر حق باز ماندن، بسبب پول

.....

۵ - سورة قصص / ۴.

۶ - سورة اعراف / ۱۵۰.

دوستی و قانون شکنی دیگران به فقر کشیده شدن، از سیاست بازی و سوء استفاده و بی انضباطی دیگران و تهمت و دروغ و غیبت و قیل و قال و تزویر ایشان به انزوا کشیده شدن، لطمه آبرویی دیدن، بدمعرفی شدن و خرد گردیدن.

خداوند درباره این گروه می فرماید:

وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ
الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ
لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا.^۷

و به ضعف کشیده شدگان از مردان و زنان و فرزندان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهر بیرون ببر که اهالی آن ظالمند و برای ما از طرف خود یآوری قرار ده و برای ما از جانب خود دوستی بیاور.

و در ضمن داستان فرعون می گوید:

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ
الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا رَبِّمُوسَى
بِهَا صَبْرًا.^۸

و واگذاریم به گروهی که خوار و ضعیف شمرده می شدند خاورها و باخترهای آن سرزمین را که برکتی در آن نهاده بودیم و کلمه نیکوی (احسان) پروردگارت بر بنی اسرائیل به خاطر اینکه صبر کردند به حد کمال رسید.

باید توجه داشت که استضعاف نیز چون

استکبار در چهره فردی آن دارای ابعاد

رفتاری، روانی یا اخلاقی و فکری یا عقلانی است چنانکه در بُعد اجتماعی نیز دارای ابعاد گوناگونی است که مهمترین آنها بُعد اقتصادی و سیاسی است.

بنابر این، سرپیچی از قانون و تضعیف حاکمیت آن و استکبار فردی، زمینه پیدایش و رشد استکبار اجتماعی است و استکبار اجتماعی باعث پیدایش و رشد استضعاف در جامعه است و به عبارت دیگر استضعاف اجتماعی معلول استکبار اجتماعی است و استکبار اجتماعی معلول سرپیچی از قانون و زیر پا گذاشتن عدالت که ظهور عملی استکبار فردی است خواهد بود و کسانی که می خواهند از مستضعفین حمایت و بطور ریشه ای با پدیده های استضعاف و استکبار مبارزه کنند باید در راه حاکمیت قانون و شرع الهی حد اکثر تلاش را داشته باشند.

حامی مستضعفان، کسانی هستند که در راه تحکیم بخشیدن به قانون تلاش می کنند و نسبت به شرع و احکام الهی حساسیت نشان می دهند و خود از ارتکاب کارهای غیر قانونی و خلاف شرع پرهیز کرده و از ارتکاب دیگران نیز ممانعت به عمل می آورند.

□ ب - مفهوم دیگر واژه استضعاف

.....

۷ - سوره نساء/ ۷۵.

۸ - سوره اعراف/ ۱۳۷.

عبارت است از کوتاه بودن و کمبود، قصور، کودنی، عقب ماندگی، راه بجائی نبردن و توان چاره اندیشی نداشتن که در برخی از آیات به آن اشاره شده است:

إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا.^۹

مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که برآستی ناتوان بودند، آن کسان که حيله‌ای نتوانند (بينديشند) و به راهی هدایت نمی‌یابند. در این آیه استضعاف به معنی ضعیف آمده است.

در تعدادی از روایات نیز، مستضعف به همین معنی آمده است که به ذکر یکی از آنها اکتفاء می‌کنیم:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ، فَهَمُّ الصَّبِيَّانِ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مَثَلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ.^{۱۰}

زراره گوید از امام باقر(ع) پرسیدم مستضعف کیست؟ فرمود: مستضعف کسی است که نه راهی به سوی کفر دارد تا کافر شود و نه می‌تواند به سوی ایمان راه یابد، نه می‌تواند مؤمن شود و نه کافر. پس آنان عبارتند از کودکان و کسانی که عقل و اندیشه‌ای در حدّ کودکان دارند، و قلم تکلیف از ایشان برداشته شده است.

یک تفاوت اساسی:

با توجه به مطالب گذشته به یک تفاوت برجسته بین مفاهیم فردی و اجتماعی استکبار و استضعاف پی می‌بریم. آن تفاوت این است که میان بُعد فردی استضعاف و استکبار راه سومی وجود ندارد و به اصطلاح «ضِدَانٍ لَا ثَالِثَ لَهُمَا» هستند. چرا که انسان در برابر خدایا خاضع هست یا نیست و در برابر فرامین وی یا مطیع است و یا نیست و سرپیچی می‌کند، فرض سومی علاوه بر این دو قابل تصور نیست، ولی در مفهوم اجتماعی استضعاف و استکبار، وضع کاملاً فرق می‌کند و راههای میانه‌ای وجود دارد یعنی، انسان می‌تواند نه مستکبر اجتماعی باشد و نه مستضعف اجتماعی و آن در صورتی است که عدالت و قانون بر جامعه حاکم باشد و انسان قدم به قدم در چارچوب ضوابط و قوانین و مقررات الهی حاکم بر جامعه حرکت کند نه به حقّ کسی تجاوز کند و نه اجازه دهد به حقّ او تجاوز کنند، به عبارت دیگر استضعاف و استکبار در جامعه دو پدیده اجتماعی هستند در کنار پدیده دیگری به نام عدالت و قانون که در

.....

۹ - سورة نساء / ۹۸.

۱۰ - اصول کافی، ج ۲ ص ۴۰۴.

ارتباط با طرز برخورد افراد با حدود شرع و قوانین اجتماعی الهی، شکل پیدا می‌کنند، اگر قانون موبموا اجرا شود عدالت حاکم است و استضعاف و استکبار وجود ندارد ولی اگر قانون حاکم نباشد افراد به دو گروه حاکم و محکوم و ظالم و مظلوم و مستکبر و مستضعف تقسیم می‌شوند.

بنابر این، عدالتی هست که بر اساس آن حدود خدا و قوانین و سنن تشریحی آسمانی ارزش پیدا می‌کند و حدودی هست که در چارچوب آن حقوق و تکالیف افراد مشخص می‌گردد و افراد و جوامع در برابر این عدالت، حدود، حقوق و تکالیف، ممکن است یکی از چند حالت را داشته باشند:

اول - افراد یا گروههایی روی خط عدالت و در چارچوب حدود خدا حرکت کنند، هم توانایی استیفای کامل حقوق خویش را داشته و هم به تکالیفی که در برابر دیگران دارند ملتزم و به انجام آن متعهد باشند. اینان افراد متقی و معتدل هستند نه مستضعف اند و نه مستکبر.

دوم - کسانی تنها به استیفای حق خود قانع نیستند بلکه به حدود خدا و حقوق انسانها تجاوز کرده و به تکالیف و تعهداتی که براساس قرارداد اجتماعی و قوانین دینی در برابر دیگران دارند پای بند نباشند، اینان را در اصطلاح قرآن مستکبر گویند.

سوم - کسانی به خاطر عملکرد غیر قانونی دیگران و زورگویی، تجاوز و قانون شکنی ایشان از استیفای حق خویش عاجز و ناتوان باشند.

به این معنی که تجاوزگران مانع می‌شوند و نمی‌گذارند اینها حق مسلم خود را استیفای کنند. اینان مستضعف اجتماعی هستند.

چهارم - گاهی ممکن است عدالت در سطح جامعه برقرار باشد و کسی مانع وصول مردم به حق خود نشود یعنی هیچ مانع اجتماعی برای استیفای حق هیچکس وجود نداشته باشد ولی کسانی به خاطر ضعف تکوینی خویش از استیفای حق خود ناتوان باشند به این معنی که آنچه باعث محرومیت ایشان شده است یک مانع اجتماعی و قانونی نیست بلکه، یک مانع فردی و تکوینی است. اینها را ضعیف گویند نه مستضعف و دیگران در برابر ایشان اقویا هستند نه مستکبران.

پنجم - گاهی نیز کسانی قادر به استیفای حق خویش در جامعه هستند و هیچ مانع اجتماعی - اعتباری یا فردی - و تکوینی ایشان را از گرفتن حق خود باز نمی‌دارد، مع الوصف، بخاطر انتخاب یک روش ویژه اخلاقی و بی‌اعتنائی به دنیا و انزوا و عزلت‌طلبی، از حقوق مسلم خویش بهره‌برداری نمی‌کنند. چنین کسانی را

زاهد گویند نه ضعیف و نه مستضعف به مفهوم اجتماعی آن و در برابر اینها غیر زاهدان هستند نه اقویا و مستکبران.

ششم - گاهی نیز کسانی هستند که عملاً همه حقوق خود را بدون هیچ مانع و رادعی به چنگ می آورند ولی ایثارگرا نه آن را به دیگران وا می گذارند و به اختیار خود، خویش را از آن محروم می کنند که ایشان را مُحسن و ایثارگر می گویند.

هفتم - و گاهی نیز هیچیک از موارد فوق نیست بلکه صرفاً تنبلی و تن پروری و تن بکار ندادن فرد، سبب محرومیت و عقب ماندگی او شده است بدون اینکه فرد دیگری در محرومیت او مقصر بوده و یا مانع رشد وی شده باشد. در این صورت نه استضعاف هست و نه ضعف، نه ایثار هست و نه زهد بلکه صرفاً تنبلی و بی حوصلگی و تن بکار ندادن، سبب محرومیت شخص می شود و به یاری خدا مادر پدیده محرومیت با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

نسبت سنجی و مقایسه

در مقایسه مفاهیم مختلف استضعاف و استکبار به نتایجی دست می یابیم که در موضعگیری های اجتماعی ما بی تأثیر نیستند، بدیهی است بین این دو واژه باتوجه به مفاهیم و ابعاد مختلفی که دارند،

نسبتهای گوناگونی حاکم است که به ترتیب آنها را بیان می کنیم:

۱ - بین استضعاف و استکبار در بُعد فردی آن نسبت تناقض وجود دارد و قطعاً نه قابل جمع هستند و نه قابل رفع و به عبارتی: هم مانعَةُ الْجَمْعِند و هم مانعَةُ الْخَلْوِ، وجود هریک دیگری را نفی و نفی هریک دیگری را اثبات می کند، یعنی انسان یا مطیع است یا عصیانگر، یا در برابر خدا خاضع است یا ستمگر و گردنکش، و در بین این دو حالت، راه میانه ای وجود ندارد.

۲ - بین استضعاف و استکبار در بُعد اجتماعی آن نسبت تضاد وجود دارد به این معنی هر چند که قابل جمع نیستند و وجود هریک دیگری را نفی می کند ولی مانعَةُ الْخَلْوِ هم نیستند و عدم یکی از آن دو، دلیل بر وجود دیگری نمی شود، زیرا این امر کاملاً ممکن است که کسی یا کسانی در جامعه نه مستضعف باشند و نه مستکبر، نه ظالم باشند و نه مظلوم بلکه عادل و معتدل باشند.

البته، از یک زاویه دیگر، چون استکبار و استضعاف از امور نسبی و اضافی هستند در شخص واحد قابل جمع خواهند بود یعنی وقتی او را با کسانی بسنجیم که در ظلم و ستم، فوق او هستند، مستضعف بوده و مورد ستم ایشان قرار

می‌گیرد و هنگامی که با زیردستان مقایسه کنیم، مستکبر بوده و به ایشان ظلم و ستم می‌کند و اصولاً در یک جامعه استکباری و غیر عادلانه وضع بدین منوال است که پیوسته زبردستان بر زیردستان ستم روا می‌دارند گرچه به نوبه خود مورد ستم دیگران نیز قرار می‌گیرند.

۳- بین استکبار فردی و استکبار اجتماعی نسبت عام و خاص مطلق حاکم است به این معنی که بعضی از مستکبران فردی در زمره مستکبران اجتماعی به شمار نمی‌روند بلکه جزء افراد مستضعف جامعه و از سنخ و طبقه ایشان هستند ولی برعکس، هر مستکبر اجتماعی بالضروره در خصوصیات روانی و رفتاری فردی نیز مستکبر و عصیانگر و نابکار خواهد بود و اصولاً ریشه استکبار اجتماعی چیزی جز استکبار فردی و عصیانگری و ستمکاری درونی نمی‌تواند باشد.

۴- میان استضعاف فردی و استضعاف اجتماعی نسبت عموم و خصوص من وجه حاکم است، زیرا کسانی هستند که به هر دو معنا مستضعفند، هم در برابر خداوند خاضع بوده و نسبت به فرامین و احکام وی مطیعند و هم در جامعه‌ای که زندگی می‌کنند مورد ظلم و تعدی مستکبران قرار می‌گیرند که در ارتباط با این گروه می‌توان به آیات و

روایاتی اشاره کرد نظیر: آیه ۷۵ سوره نساء که در صفحات قبلی به آن اشاره کردیم. کسانی که در این آیه مورد حمایت قرار گرفته‌اند و خداوند، جهادگران را به دفاع از ایشان امر کرده است به هر دو معنا مستضعفند هم در جامعه مظلومند و مورد ستم، و هم در برابر خداوند خاضع و متواضع بوده و نسبت به او امر و فرامین انبیاء وی متعبد و مطیعند، تنها از او یاری می‌خواهند و از او نصرت می‌طلبند. و آیه ۲۶ سوره انفال که می‌فرماید:

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَلَّفَكُمْ آتِسُ فَأُولَئِكَ تَنْصُرُكُمْ بِنُصْرِهِمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الْقَلْبِيَّاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

بیاد آورید هنگامی را که عده شما اندک و در زمین مستضعف بودید و از هجوم و حمله مردم در بیم و هراس به سر می‌بردید پس خداوند شما را پناه داد و به یاری خود تأییدتان کرد و از نعمت‌های پاکیزه روزیتان داد باشد که سپاسگزار باشید.

آیه فوق نیز به قرینه آیات قبل از آن، خطاب به مؤمنین است، بنابراین، هم در برابر خداوند خاضع و مطیع و مستضعف روحی و رفتاری بوده‌اند و هم در روی زمین مستضعف و مورد هجوم و حمله دیگران بوده و در بیم و هراس به سر

می برده اند.

علی (علیه السلام) نیز مردم را به گروهائی تقسیم می کند و درباره یکی از این گروهها می فرماید:

وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرَ الْمَرْجِعِ
وَأَرَأَى دُمُوعَهُمْ خَوْفَ الْمَخْشَرِ قَهْمٌ بَيْنَ شَرِيدٍ
نَادٍ وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ وَسَاكِبٍ مَكْفُومٍ وَدَاعٍ
مُخْلِصٍ وَتَكْلَانٍ مُوجِعٍ قَدْ أَخْمَلَتْهُمْ التَّقِيَّةُ
وَسَمِلَتْهُمْ أَلْدَلَّةُ قَهْمٍ فِي بَخْرِ أَجَاجِ أَفْوَاهِهِمْ
ضَامِرَةٌ وَقَلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ قَدْ وَعْظُوا حَتَّى مَلُّوا
وَقَهَرُوا حَتَّى ذَلُّوا وَقَتَّلُوا حَتَّى قَلُّوا!^{۱۱}

و گروهی مانده اند که یاد قیامت چشمانشان را فرو افکنده و ترس از محشر اشکهایشان را جاری کرده است، پس ایشان یا در جامعه منزوی و رانده شده اند یا خائف و مغلوب یا لب از گفتار فرو بسته اند و یا به راه خدا دعوت کننده مخلص و یا مصیبت زده دردمندند. خویشان داری فراموششان ساخته و ذلت و ناتوانی در برشان گرفته، گویی در دریای نمک گرفتار شده اند که دهانشان بسته و دلهایشان جریحه دار است آنقدر نصیحت کردند تا خسته شدند و مورد قهر قرار گرفته و خوارگشته اند و یا کشته شده و کم و ناچیز گردیده اند. و کسانی هم هستند که به معنی اجتماعی کلمه، مستضعفند ولی، در بُعد فردی و روانی و رفتاری از مصادیق مستکبران و در زمره ایشان بشمار می روند که در این زمینه نیز می توان به آیاتی اشاره کرد:

وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْجَعُ
بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ
اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا
مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ
اسْتَضَعُوا أَنْخُنْ صَدَدْنَا كُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ
جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ
اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرٌ آلِ لَيْلٍ
وَأَنْهَارٍ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ
أَنْدَادًا وَأَسْرُوا التَّنَادَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ. ۱۲

و اگر ببینی وقتی ستمگران در پیشگاه پروردگارشان توقف کرده، سخن را به یکدیگر بازگردانند، کسانی که زیون بوده اند به کسانی که استکبار ورزیده بودند گویند اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم و مستکبران به مستضعفان گویند: آیا ما از هدایت، بعد از آنکه به سوی شما آمده بود منتان نمودیم؟ بلکه شما خود از بزهداران بودید. و مستضعفان به مستکبران گفتند: بلکه مکر شبانه روزی (شما بود)، هنگامی که وادارمان کردید به خدا کافر شویم و برای وی همتا قرار دهیم و هنگامی که عذاب را دیدند پشیمانی را (در درون خود) مخفی داشتند.

در این آیه گرچه به مفهوم اجتماعی، گروهی مستکبرند و گروه دیگر مستضعف، ولی به مفهوم فردی آن هر دو گروه ظالم و مستکبرند و از اطاعت فرامین خدا.

.....
۱۱ - نهج البلاغه خطبه ۳۲.
۱۲ - سوره سبأ/۳۳-۳۱.

سر پیچی کرده و از هدایت خدا باز داشته شده اند، گرچه در نهایت، این مستکبران هستند که عامل سر پیچی و کفر مستضعفین گردیده اند اما سرانجام، همگی ظالم بوده و از مصادیق آیه ۶۰ سوره غافر هستند که می فرماید:

حقاً کسانی که از بندگی من سر پیچی کنند بزودی با خواری درون جهنم روند.

و در آیات ۹۶ تا ۹۸ سوره نساء گوید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ
قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي
الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً
فَتَهَاجَرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ
قَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ
وَالْوَالِدَانَ الَّذِينَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ
سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ
اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا.

کسانی که به خود ستم کرده اند و فرشتگان آنان را قبض روح می کنند. (ملائکه به اینان) گویند: چگونه بودید؟ (در پاسخ) گویند دز زمین مستضعف و بیچاره بودیم، گویند: مگر زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید، پس جایگاه اینان جهنم است! و چه بد سرانجامی است. مگر مردان و زنان و فرزندان مستضعفی که فکرشان به جانی نرسیده و به راهی هدایت نمی یابند.

در آیه فوق ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ در جمله
الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ همان

مستکبرین فردی، روانی و رفتاری هستند و هم اینان با توجه به آیه قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ از مستضعفان اجتماعی بوده و مورد ستم و فشار دیگران قرار داشته اند. و در آیه ۷۵ اعراف گوید:

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ
اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ آتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا
مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ.

بزرگان قوم وی (صالح) که گردن کشی کرده بودند به مؤمنین مستضعف گفتند: آیا شما اعتقاد دارید که صالح از سوی پروردگارش به رسالت فرستاده شده؟ (آنان در پاسخ) گفتند: ما به آئینی که بوسیله او فرستاده شده ایمان داریم.

آیه فوق، نخست مردم را به دو گروه مستکبر و مستضعف تقسیم نموده و سپس مستضعفین را نیز به دو گروه مؤمن و غیر مؤمن، یعنی مستضعفان اجتماعی را در دو گروه مستضعفان فردی و مستکبران فردی قرار داده است.

چنانکه گروه سوم بر عکس گروه دوم صرفاً در بُعد فردی مستضعفند یعنی در برابر خداوند و خلق خاضع، ولی در بُعد اجتماعی مستضعف نبوده و مورد ظلم و ستم دیگران قرار نمی گیرند. البته این بدان معنا نیست که این گروه در جامعه مستکبر باشند و به دیگران ظلم و ستم کنند زیرا کسی که در برابر خدا خاضع است و از عباد الرحمن

بشمار می‌رود، مؤمن است و در زمره بندگان مخلص و مطیع خدا است، بعید است نسبت به دیگران استکبار ورزیده و بر ایشان ستم روا دارد و به شئون سیاسی یا اقتصادی آنان تجاوز کند. چون اگر چنین کند نسبت به او امر خدا سرپیچی کرده و به معنی فردی نیز جزء مستکبران خواهد بود، چرا که منشأ استکبار اجتماعی نافرمانی از او امر خدا و تجاوز به قانون است. خداوند می‌فرماید:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَيِّدُ بِالذِّينِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ
الْيَتِيمَ * وَلَا يَحْضُ عَلٰى ظَلَامِ الْمَيْسِكِينَ *
قَوْلٌ لِلْمَصْلِيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ *
وَالَّذِيْنَ هُمْ يُرَاؤْنَ * وَيَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ^{۱۳}

آیا دیده‌ای آن کس را که انکار جزا (روز قیامت) می‌کند همانست که یتیم را به عنف براند و به غذا دادن مستمند ترغیب نکند پس وای بر آن نمازگزاران که از نماز خویش غافلند، ریاکاری و خودنمایی می‌کنند و از دادن زکات (احسان به فقراء) خودداری می‌ورزند.

خداوند در این سوره ریشه فساد در جامعه و بی‌توجهی نسبت به حقوق دیگران را بی‌ایمانی و استکبار فردی معرفی کرده است. بنابراین منظور این نیست که کسی در میان خود و خدا و در روح و رفتارش مستضعف و متذلل باشد ولی در جامعه جزء مستکبرین به شمار رود، بلکه سخن فوق به این معنا است که می‌شود کسی در روح و

روان و رفتار خود و در برابر خداوند مستضعف باشد ولی در جامعه مستضعف نباشد و مستکبر هم نباشد. آری این گروه در جامعه نه ظالمند و نه مظلوم، نه به کسی تجاوز می‌کنند و نه اجازه می‌دهند به حقوق ایشان تجاوز شود، راه عدالت را می‌پیمایند، روی خط فطرت حرکت می‌کنند، حقوق خود را به تمام معنا به دست می‌آورند ولی به حق کسی هم تجاوز نمی‌کنند بنا بر این در بُعد روانی و رفتاری و خصوصیات فردی مستضعفند، ولی در بُعد اجتماعی مستضعف نیستند بلکه عادل و معتدلند.

از مطالعه وضع سه گروه نامبرده و مقایسه میان مستضعف فردی و مستضعف اجتماعی در می‌یابیم که بین آن دو گروه، نسبت عموم و خصوص من وجه حاکم است یعنی بعضی از مستضعفان فردی در جامعه نیز مستضعفند و بعضی از مستضعفان فردی در جامعه مستضعف نیستند بلکه عادل و معتدلند و برعکس، بعضی از مستضعفان اجتماعی مستضعف فردی نیستند بلکه در خصوصیات شخصی و در بُعد رفتاری و روانی از جمله مستکبران و ناپاکاران و عصیانگران بشمار می‌روند.

ادامه دارد

.....

۱۳ - سوره ماعون.



اسوه‌های بشریت

(۶)

امام صادق

علیه السلام

ششمین امام شیعیان که در ضمن، یکی از شیوخ مهم برخی از محدثین و فقهای اهل سنت بشمار می‌رود، جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) است که در سال ۸۰ یا ۸۳ هجری متولد شده است.

تکیه اصلی شیعه از نظر فکری و عقیدتی بر امام صادق (علیه السلام) بوده و بخش بزرگی از احادیث و علوم اهل بیت توسط این امام اشاعه یافته است. امام صادق حدفاصل فرقه‌هایی قرار گرفته که در شیعه بوجود آمده و وظیفه مهم حفظ و صیانت شیعه از انحرافات را در رأس برنامه خود قرار داده و آنرا از تأثیر پذیری در مقابل انحرافات موجود عصر خود که خلوص فکری و عقیدتی و استقلال مکتبی آنرا بطور مداوم، مورد تهدید قرار می‌داد، باز داشته است.

روایاتی که در باب امامت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) نقل شده در بسیاری از جوامع روایی و کتابهای تاریخی شیعه از جمله کافی (کتاب الحجّة) کشف الغمّه فی معرفة الائمه،^۱ اثبات الوصیة و ارشاد مفید و اثبات الهداة وارد شده است.

.....

۱ - کشف الغمّة ج ۲ ص ۱۷۳ - ۱۶۷.



امام باقر (ع)، در مدینه زندگی میکرد، اما امام صادق (ع) از آنجا که شیعیان آن حضرت عمدتاً در عراق بودند و یا به دلایل دیگری، مدتی در عراق بسر می‌برده است.^۲ در دوران آن حضرت امویان سقوط کرده و حکومت بدست بنی عباس افتاد، امام صادق (علیه السلام) پس از آنکه طولانی‌ترین مدت را - نسبت به سایر ائمه - در ارشاد مردم سپری کردند، عاقبت در شوال سال (۱۴۸ ق) رحلت کرده و شیعیان را در غم سنگین و همیشگی ناشی از فقدان خود باقی گذاشتند، در مورد شهادت آن حضرت روایتی از خود اهل سنت نقل شده^۳. اما ابوزهره آن را نادرست شمرده و برای اثبات نظر خود به تمجید منصور از امام صادق (ع) و اظهار تأسف از رحلت آن حضرت - که یعقوبی آن را روایت کرده - استناد جسته است.^۴

او همچنین این اقدام از طرف منصور را، مخالف روش او در تحکیم پایه‌های خلافت خود می‌داند.^۵

ولی باید گفت هیچکدام از این دو امر، نص تاریخی و دلیل بر عدم شهادت آن حضرت نیست، زیرا اظهار تأسف منصور به عنوان یک خلیفه - که نمی‌خواهد به ظاهر بپذیرد، امام صادق در اجرای دستور وی به شهادت رسیده - امری کاملاً طبیعی است و مشابه آن درباره مأمون نسبت به امام رضا (علیه السلام) نیز وجود دارد و اصولاً در رابطه با سلاطین و قتل‌های سیاسی که به دستور آنان صورت می‌گیرد، این رویه امری عادی است و همچنین حرکت منصور و کشتن عدّه زیادی از علویان و دشمنی صریح او با آنان که بدون وقفه ادامه داشت با استظهار ابوزهره از رفتار منصور، منافات دارد.

برعکس فرض کشته شدن امام صادق (ع) به دستور منصور، مطابق روش حکومتی او بوده، چنانکه رویه معمول او در برخورد با دشمنانش همین بود، اگر چه اقدامات این چنینی وی، در پس پرده و کاملاً محرمانه انجام می‌گرفت تا او از عوارض جانبی آن در امان باشد. بنابراین اگر گزارشی تاریخی در رابطه با مسموم شدن آن حضرت بدست منصور، وجود داشته باشد، زمینه پذیرش آن بیشتر است تا اظهار تأسف منصور.

.....

۲ - الملل والنحل ج ۱ ص ۱۴۷، ط قاهره.

۳ - الاتحاف، شبرای ص ۱۴۷.

۴ - یعقوبی ج ۳ ص ۱۱۷. الامام الصادق، ابوزهره ص ۶۷.

۵ - الامام الصادق ص ۶۴.

شخصیت اخلاقی و فقهی امام صادق (ع)

پیرامون شخصیت علمی امام صادق (ع) شواهد فراوانی وجود دارد. از نظر شیعه نصب ایشان به مقام امامت از جانب خدا مطرح است، که نتیجه مستقیم این طرز تلقی آن است که آن حضرت دارای علم خاص امامت باشد، حضرت در میان اهل سنت از نظر روایت حدیث و فقهات و افتاء از موقعیت شامخی برخوردارند، بطوریکه او را از شیوخ مسلم ابوحنیفه و مالک بن انس و عده کثیری از بزرگان محدثین خود بشمار آورده اند، مالک بن انس از جمله کسانی است که مدتی در محضر امام صادق (ع) تلمذ کرده و در باره شخصیت آن حضرت چنین می گوید:

وَلَقَدْ كُنْتُ آتَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَكَانَ كَثِيرَ الْمَزَاحِ وَالتَّبَسُّمِ فَإِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُ النَّبِيُّ (ص) إِخْضَرًا وَاضْفَرًا وَلَقَدْ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ زَمَانًا وَمَا كُنْتُ أَرَاهُ إِلَّا عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: إِمَّا مُصَلِّيًا وَإِمَّا صَائِمًا وَإِمَّا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَمَا رَأَيْتُهُ قَطُّ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَّا عَلَى الظَّهَارَةِ وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي مَا لَا يَنْبَغِيهِ وَكَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْكَرَّادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَمَا رَأَيْتُهُ قَطُّ إِلَّا يُخْرِجُ الْوَسَادَةَ مِنْ تَخِيهِ وَيَجْعَلُهَا تَخِيَةً ٦

مدتی خلعت جعفر بن محمد مشرف می شدم آن حضرت اهل مزاح بوده و تبسم ملایمی همواره بر لبهایش نقش می بست، هنگامیکه در محضر او نامی از رسول خدا (ص) برده می شد، رنگش به سبزی و سپس به زردی می گرائید، در مدتی که بخانه آن حضرت رفت و آمد داشتم او را خارج از سه حال ندیدم، یا نماز می خواند و یا روزه بوده و یا به قرائت قرآن مشغول بود و هرگز بدون وضوء از حضرت رسول (ص) نقل حدیث نمی فرمود. و سخنی که بدرد نمی خورد بر زبان نمی راند، ایشان از آن دسته از علمای زاهدی بود که ترس از خدا سرتاسر وجودشان را فرا گرفته بود، هرگز بخلعت او شرفیاب نشدم جز اینکه بالش و پستی خود را برای من می گذاشت.

از عمرو بن المقدم نقل شده که گفت:

كُنْتُ إِذَا نَظَرْتُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلِمْتُ أَنَّهُ مِنْ سُلَالَةِ النَّبِيِّينَ. ٧

هنگامی که جعفر بن محمد (ع) را می دیدم می فهمیدم که او از نسل و بقایای پیامبران است.

.....

- ٦ - المناقب، زوای، ص ٤١ به نقل از ابوزهره. الامام مالک ص ٩٥ - ٩٤، و رک الامام الصادق والمذاهب الاربعة ج ٢ ص ٥٣. التوسل والوسيلة، ابن تیمیة، ص ٥٢.
- ٧ - تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، ج ٢، ص ١٠٤. كشف الغمة ج ٢، ص ١٨.

جا حِظَّ از علمای مشهور قرن سوم در باره آن امام چنین می‌گوید:
 جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الَّذِي مَلَأَ الدُّنْيَا عِلْمَهُ وَفَقَّهَهُ وَنُقِلَ أَنَّ أَبَا حَنِيفَةَ مِنْ تَلَامِيذِهِ وَكَذَلِكَ
 سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ وَحَسْبُكَ بِهِمَا فِي هَذَا الْبَابِ^۸.

جعفر بن محمد کسی بود که علم و فقهش عالم را فرا گرفته و گفته می‌شود که ابوحنیفه از شاگردان او بود و همچنین سفیان ثوری و تلمذ این دو از آن حضرت در عظمت علمی او کافی است. ابن حجر هیثمی نیز در مقام تمجید از شخصیت علمی امام اشاره به این نکته دارد که افرادی چون یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک، سفیان ثوری، ابوحنیفه و شعبه و ایوب سیجستانی از آن حضرت نقل روایت نموده‌اند.^۹

پیرامون شخصیت امام صادق (ع) عبارات زیادی از علماء و اندیشمندان نقل شده که استاد اسد حیدر قسمت معظمی از آنها را در کتاب ارزشمند خود الامام الصادق والمذاهب الاربعه گرد آورده^{۱۰} و در اینجا نیازی به آوردن آنها نیست، کثرت دانش اندوزانی که در محفل درس امام حاضر می‌شدند و یا از آن حضرت حدیث نقل می‌کردند، نشان دهنده عظمت شخصیت علمی ایشان می‌باشد.

حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ مِي گفتم: در مسجد کوفه نهصد نفر را دیده‌ام که حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مِي گفتند^{۱۱}.

و کسانی را که از آن حضرت تلمذ کرده و حدیث شنیده‌اند در حدود چهار هزار نفر ذکر کرده‌اند^{۱۲}.

سفیان ثوری — که در منابع اهل سنت به زهد و علم شهرت دارد — نزد امام صادق (ع) زانوی ادب زده و از آن حضرت بهره علمی و اخلاقی برده است^{۱۳} او در اوقات حج نزد امام آمده و می‌گفت: من می‌خواهم به حج بروم چیزی به من تعلیم ده تا بوسیله آن

.....

۸ — رسائل الجاحظ ص ۱۰۶.

۹ — الصواعق المحرقة ص ۱۲۰.

۱۰ — الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱ ص ۶۲ — ۵۱.

۱۱ — الامام الصادق، فضل الله، ص ۱۲۹. ورك الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱ ص ۶۷.

۱۲ — كشف الغمة ج ۲ ص ۱۶۶، ط تبریزه

۱۳ — عقدا الفريد، ج ۳ ص ۱۷۵. تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۶۷. الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۴۷. كشف

الغمة ج ۲ ص ۱۵۷.



نجات پیدا کنم امام نیز دعائی به وی تعلیم می فرمود^{۱۴}.
در این میان کسانی نیز بودند که با نقل احادیث کاذبی از امام صادق (ع) قصد تضعیف او را داشتند.

شَرِیک در این مورد می گوید: جعفر بن محمد مردی صالح و باتقوا است اما افراد جاهلی با او رفت و آمد دارند که در بیرون، احادیث جعلی از وی نقل می کنند آنها بمنظور اندوختن مال و اخاذی از مردم هرمنگری را بر آن حضرت نسبت می دهند از آن جمله بیان بن سمعان یکی از غلات معروف است که ادعا دارد شناخت امام، از نماز و روزه و کلیه واجبات و فرائض شرعی کفایت می کند. شریک در پایان سخنانش می گوید: ساحت جعفر از کلیه این اکاذیب پاک و مبرا است ولی وقتی مردم آنها را می شنوند، موقعیت امام در نظر آنان ضعیف می شود^{۱۵}.

از این موارد که بگذریم امام در عصر خود بویژه از نظر طبقه روحانی و دانشمند جامعه، از عظمت حیرت انگیزی برخوردار بود ابوزهره در این زمینه می نویسد:

مَا أَجْمَعَ عُلَمَاءُ الْإِسْلَامِ عَلَىٰ إختِلَافِ ظَوَائِفِهِمْ فِي أَمْرِكُمْ أَجْمَعُوا عَلَىٰ فَضْلِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ وَعَلَيْهِ^{۱۶}.

علمای اسلام با تمام اختلاف نظرها و تعدد مشربهایشان در فردی غیر از امام صادق (ع) و علم او اتفاق نظر ندارند.

و شهرستانی نویسنده کتاب مشهور «ملل و نحل» درباره شخصیت علمی و اخلاقی امام می نویسد:

وَهُوَ ذُو عِلْمٍ غَزِيرٍ فِي الدِّينِ وَأَدَبٍ كَامِلٍ فِي الْحِكْمَةِ وَزُهْدٍ بَالِغٍ فِي الدُّنْيَا وَوَرَعَ نَامٍ عَنِ الشَّهَوَاتِ^{۱۷}.

او در امور و مسائل دینی از دانشی بی پایان و در حکمت از نظری بسیار عالی و نسبت به امور دنیا و زرق و برقههای آن از زهدی نیرومند برخوردار بوده و از شهوتهای نفسانی دوری می گزید.
ابوحنیفه علاوه بر اینکه از امام باقر (ع) بهره ها برده^{۱۸} از امام صادق (ص) نیز

.....

۱۴ - تاریخ جرجان ص ۵۵۴.

۱۵ - اختیار معرفة الرجال، طوسی، ص ۳۲۵ - ۳۲۴، چ مشهد.

۱۶ - الامام الصادق، ابوزهره، ص ۶۶.

۱۷ - الملل والنحل ج ۱ ص ۱۴۷ ط مصر. الامام الصادق، ابوزهره، ص ۳۹.

۱۸ - جامع المسانید، ابوالمؤید موفق بن احمد الخوارزمی ج ۲ ص ۳۴۹، ط بیروت، دارالکتب الاسلامیه.

حدیث نقل می‌کند، چنانکه روایات او از امام صادق (ع) در کتاب «الاثار» زیاد دیده می‌شود.^{۱۹}

او خود درباره امام صادق (ع) می‌گفت:

مَا رَأَيْتُ أَفْقَهُ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَنَّهُ أَعْلَمُ الْأُمَّةِ.^{۲۰}

من هرگز فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیده‌ام، و او مسلماً اعلم امت اسلامی است.

ابن خلکان از مورخین مشهور درباره آن حضرت می‌گوید:

أَخَذَ الْأَيْمَةَ الْأَنْسِيَّ عَشْرَ عَلِيٍّ مَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ وَكَانَ مِنْ سَادَاتِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالْقَبْرِ
بِالصَّادِقِ لِصِدْقِ مَقَالَتِهِ وَفَضْلِهِ أَشْهُرُ مِنْ أَنْ يُدَكَّرَ.^{۲۱}

او یکی از ائمه دوازده گانه امامیه و از بزرگان اهل بیت رسول خدا (ص) بود بجهت صدق سخنانش به لقب صادق شهرت یافته است و فضل او مشهورتر از آن است که احتیاج به توضیحی داشته باشد.

و شیخ مفید (ره) درباره او می‌گوید:^{۲۲}

وَلَمْ يَنْقُلِ الْعُلَمَاءُ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَا نُقِلَ عَنْهُ.

به اندازه ایکه علماء اسلام از آن حضرت حدیث نقل کرده‌اند از دیگر افراد خاندان وی، روایت نقل نشده است.

منصور عباسی که همواره درگیر مبارزه با علویین بود، می‌کوشید تا شخصیت فقهی امام صادق (ع) را با مطرح کردن برخی از فقها اهل سنت مثل مالک بن انس کم رنگ جلوه دهد، او به مالک می‌گفت بخدا تو عاقلترین مردم هستی... و اگر عمر من باقی بماند، فتاوی و اقوال تو را همانند مُصَحَّفِ نوشته و به تمام آفاق فرستاده و مردم را مجبور به پذیرش آن می‌کنم.^{۲۳}

این حرکت منصور ناشی از علاقه وی به مالک نبود، بلکه می‌خواست با سمیل کردن مالک، آتش کینه و حسد خود نسبت به امام صادق (ع) را فرو نشانند.
منصور بمنظور ایراد خدشه به شخصیت علمی و فقهی امام به هر وسیله ای توسل

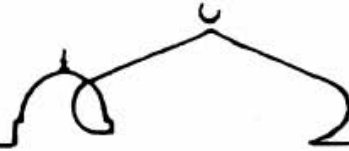
۱۹ - ابوزهره، الامام الصادق ص ۳۸.

۲۰ - جامع المسانید ج ۱ ص ۲۲۲. الامام الصادق، ابوزهره ص ۲۲۴ و الامام ابوحنیفه ص ۷۰.

۲۱ - وفيات الاعيان ج ۸ ص ۱۰۵.

۲۲ - كشف الغمة ج ۲ ص ۱۶۶.

۲۳ - تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۲۰۹.



می‌جست چنانکه ابوحنیفه را واداشت تا رو در روی امام ایستاده و با وی به بحث پردازد، تا در صورت پیروزی ابوحنیفه، امام را از صحنه علم و دانش اسلامی بیرون براند، ابوحنیفه خود جریان این داستان را چنین نقل کرده است:

منصور به من گفت: مردم توجه عجیبی به جعفر بن محمد پیدا کرده و سیل جمعیت بطرف او سرازیر شده است، تو یک سری مسائل مشکلی آماده کرده و حل آنها را از جعفر بخواه و چون او نخواهد توانست جواب مسائل تو را بدهد از چشم مردم خواهد افتاد و من چهل مسأله بسیار پیچیده و مشکل آماده کردم. آنگاه امام صادق (ع) و ابوحنیفه در حیره و در حضور منصور باهم ملاقات می‌کنند، ابوحنیفه لحظه ورود خود به مجلس منصور را چنین توصیف می‌کند:

هنگامیکه وارد مجلس شدم جعفر بن محمد را دیدم که هیبت و عظمت شخصیت وی حتی خود منصور را تحت الشعاع قرار داده بود سلام کرده و در جای خود قرار گرفتم، آنگاه منصور خطاب به من چنین گفت: مسائل خود را بر ابو عبد الله عرضه کن و من مسائلی را که با خود آورده بودم یکی پس از دیگری از آن حضرت می‌پرسیدم و او در پاسخ می‌فرمود: در مورد این مسأله عقیده شما چنین است و اهل مدینه چنان می‌گویند و ما چنین می‌گوئیم. نظر آن حضرت در پاره‌ای از مسائل طرح شده با نظر ما و در پاره‌ای دیگر با نظر اهل مدینه موافق و در مواردی با نظر هر دو مخالف بود بدین ترتیب چهل مسأله به آن حضرت عرضه و جواب آنها دریافت شد.

پس از پایان این مناظره، ابوحنیفه بی اختیار آخرین سخن خود را با اشاره به امام صادق (ع) چنین ادا کرد:

إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ أَعْلَمُهُمْ بِاخْتِلَافِ النَّاسِ ۲۴.

دانشمندترین مردم کسی است که به آراء و نظریات مختلف علماء در مسائل، احاطه داشته

باشد.

از امام صادق (ع) نه تنها در رابطه با فقه بلکه در زمینه تفسیر، علم کلام و اخلاقیات نیز احادیث ذی‌قیمتی به دست ما رسیده است با مراجعه به کتاب کافی، بخش اصول، عمق و وسعت نظر امام پیرامون مسائل عقلی اسلام تا حدودی آشکار

.....

۲۴ - ابوزهره، الامام الصادق ص ۲۸ - ۲۷، ابوزهره، الامام ابوحنیفه ص ۷۱ - ۷۰.

می‌شود، تفسیر البرهان و تفسیر صافی و نورالثقلین نیز حاوی مقدار زیادی از احادیث آن حضرت می‌باشد.

ابوزهره عالم سنی در این زمینه می‌نویسد:

وَلَمْ يَكُنْ عِلْمُهُ مَقْصُوراً عَلَى الْحَدِيثِ وَفِيهِ الْإِسْلَامُ بَلْ كَانَ يُدْرِسُ عِلْمَ الْكَلَامِ^{۲۵}.

دانش آن حضرت منحصر به حدیث و فقه اسلامی نبود بلکه علم کلام نیز تدریس می‌فرمود. تفصیل نظریات کلامی امام را در اینجا نمی‌توان بیان داشت اما جمله معروف امام در مسأله جبر و تفویض که فرمود:

لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ.

زیباترین و جامعترین و دقیقترین تعبیری است که در این مسأله ابراز شده است.

ابوزهره در جای دیگر از کتابش در مورد امام صادق (ع) می‌گوید:

وَفَوْقَ هَذِهِ الْعُلُومِ قَدْ كَانَ الْإِمَامُ الْصَادِقُ عَلِيٌّ عَلِيمٌ بِالْأَخْلَاقِ وَمَا يُؤَدِّي إِلَى فَسَادِهَا^{۲۶}.

بالا تر از همه این علوم، امام صادق (ع) در زمینه اخلاق و علل و انگیزه‌های فساد آن،

اطلاعات بسیار ارزنده‌ای داشت.

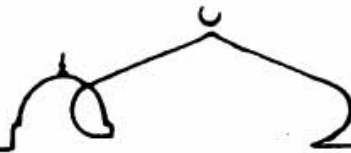
شیعیان امام صادق (ع)

گسترده‌گی اصحاب امام صادق (ع) و وسعت جریان تشیع طبعاً ناهماهنگی‌ها و اختلافاتی به همراه داشت در آن روزگار کلیه شاگردان و شیعیان آن حضرت نمی‌توانستند تفکر و اندیشه خود را در یک زاویه صحیحی قرار داده و تمامی معارف دینی خود را همچون محمد بن مسلم و زراره از سرچشمه اصلی آن که خاندان رسالت بود بگیرند.

بسیاری از آنان در حلقه درس محدثین اهل سنت نیز حاضر می‌شدند که به نوبه خود تأثیراتی در طرز تفکر و تلقی آنها بجای می‌گذاشت و از طرف دیگر کثرت و گسترده‌گی پیروان آن حضرت و پراکنده بودن آنها در سرزمینهای دور و نزدیک، امکان مراجعه شخصی همه آنان را به امام غیر ممکن ساخته بود و لذا آنان در مسائل خود اعم از فقهی و عقیدتی و... به شیعیان معروفتر مراجعه می‌کردند که طبعاً اختلاف نظر میان آنها از این راه به دیگر شیعیان نیز راه پیدا می‌کرد. و نیز در گیرودار درگیریهای سیاسی، میان پاره‌ای از شیعیان، تمایلاتی به حکومت تازه پا گرفته عباسیان که پیش از آن در محافل

.....

۲۵ - ابوزهره، الامام الصادق ص ۶۶. ۲۶ - ابوزهره، همان کتاب ص ۶۷.



شیعیان حضور جدی داشتند، دیده می‌شد و این خود عاملی بر عوامل اختلاف میان شیعیان می‌افزود.

علاوه بر همه اینها جریان زیدیه نیز عامل دیگری در این تفرقه شده و با پیدایش حرکت‌های انقلابی آنها، بسیاری از شیعیان سیاسی و تندرو، جذب این گروه شده و پیرامون آنها را گرفتند که پیش آمدهائی از این قبیل کمابیش اثرات ناهنجار و نسبتاً عمیقی روی شیعه بجای گذاشت.

در عین حال میان اصحاب و پیروان امام صادق (ع) کسانی نیز بودند که شیعه واقعی آن حضرت بحساب آمده و در حفظ آثار علمی و روایی حضرتش تلاش‌های مداوم و خستگی ناپذیری از خود نشان می‌دادند.

امام صادق (ع) خود در این رابطه می‌فرماید:

مَا أَخَذَ أَحَدٌ أَحَبِّي ذِكْرًا وَأَحَادِيثَ أَبِي إِلَّا زُرَّارَةٌ وَأَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ الْمُرَادِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمٍ وَبُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ وَلَوْلَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا، هَؤُلَاءِ حُقَاطُ الدِّينِ وَأَمْنَاءُ أَبِي (ع) عَلَى خَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ وَهُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَالسَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الْآخِرَةِ ٢٧.

جز زراره و ابوبصیر لیسث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه العجلی، کسی ولایت ما و احادیث پدرم را زنده نکرد، اگر اینها نبودند کسی از ما و احادیث ما اطلاعی پیدا نمی‌کرد اینها حافظان دین و اشخاص مورد اعتماد پدرم بر حلال و حرام خدا هستند همانگونه که در دنیا بطرف ما پیشی گرفتند در آخرت نیز بسوی ما سبقت خواهند جست.

باز آن حضرت فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ زُرَّارَةَ بْنَ أَعْيَنٍ لَوْلَا زُرَّارَةٌ وَنُظْرَاءُ هُ لَانْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي ٢٨.

خدا زراره بن اعین را بیامرزد اگر زراره و امثال او نبودند احادیث پدرم از میان می‌رفت. در میان این افراد کسانی بودند که امام صادق (ع) آنها را به عنوان مرجع برای شیعیان خود معرفی می‌فرمود، بطوریکه در جواب یکی از شیعیان خود که از آن حضرت می‌پرسد: هنگامیکه سؤالی برای ما پیش می‌آید به چه کسی مراجعه کنیم: می‌فرماید:

عَلَيْكَ يَا لَأَسْدِي يُقْنِي أَبَا بَصِيرٍ ٢٩.

.....

٢٧ - طوسی در همان کتاب ص ١٣٧ و رک وسائل الشیعه ج ١٨ ص ١٠٤ - ١٠٣.

٢٨ - طوسی، همان کتاب ص ١٣٦.

٢٩ - وسائل الشیعه ج ١٨ ص ١٠٤.

به سراغ اسدی برو، و منظورشان از اسدی ابوبصیر بود.

و در مورد دیگری می فرمایند:

مَا يَمْتَنُّكَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْتَقْفِي فَإِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَكَانَ عِنْدَهُ وَجِيهًا^{۳۰}.

چرا به محمد بن مسلم تقفی مراجعه نمی کنید که او پیش پدرم وجیه و محترم بود و از آن

حضرت حدیث شنیده است.

در برابر اینها کسانی نیز بودند که به نوعی مذبذب بین زیدیهها و مذهب جعفری بودند، یکروز وقتی امام صادق (ع) از عبدالملک بن عمرو در رابطه با عدم حضور او در صفوف جنگ سؤال می کند او ضمن جواب به امام می گوید:

فَإِنَّ الْأَزْدِيَّةَ يَقُولُونَ لَيْسَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ جَعْفَرٍ خِلَافٌ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَبْرَى الْجِهَادَ.

زیدیه گویند: میان ما و امام صادق اختلافی نیست جز اینکه او اعتقاد به جهاد ندارد.

امام پس از آنکه این اتهام را از خود دفع کرد فرمود:

بَلَىٰ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ وَلَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَدَّعِيَ عِلْمِي إِلَىٰ جَهْلِهِمْ^{۳۱}.

آری قسم بخدا من به جهاد در راه خدا اعتقاد دارم ولی نمی خواهم بخاطر جهل آنها از علم

خودم دست بردارم.

سید حمیری یکی از شعرای معروف شیعه دچار انحراف دیگری که بنی عباس آن را پیش پای شیعه گذاشته بودند، شده بود او به مذهب کیسانی که ساخته دست بنی العباس بود تمایل داشت، اما بعداً خدمت امام صادق (ع) آمده و تغییر عقیده داد و در صفوف شیعیان خالص آن حضرت قرار گرفت^{۳۲}.

او خود در شعری که حاکی از بازگشت و پیوستن او به امام صادق (ع) است

چنین می گوید:

تَجَفَّرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَأَيْقَنْتُ أَنَّ اللَّهَ يَغْفُو وَيَغْفِرُ

بنام خدا که خدائی است بزرگ و توانا بسوی جعفر بن محمد الصادق (ع) بازگشتم و اطمینان

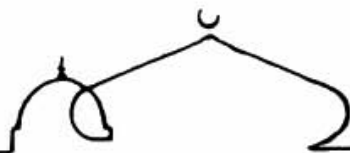
دارم که خدا از گناه من درمی گذرد و آن را می بخشد.

.....

۳۰ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۰۵

۳۱ - وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۲

۳۲ - طوسی، اختیار معرفة الرجال ص ۲۸۸ ط مشهد. الاغانی ج ۷ ص ۲۳۳، ابوالفرج بعد از نقل بازگشت او روایتی از ابن سامر آورده که می گوید: او از اعتقاد خود بازگشت، خود ابوالفرج هم بازگشت او را قبول ندارد ولی در کتب شیعه بازگشت او بطور مکرر مورد تأیید قرار گرفته است، رک الاغانی ج ۷ ص ۲۳۵.



بعدها امام صادق (ع) نیز بر وی رحمت فرستاده و با اشاره به اینک او گناहانی را مرتکب شده فرمود:

وَمَا خَطَرَ ذَنْبٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ يَغْفِرَهُ لِمُحِبِّ عَلِيٍّ ۳۳.

پیش خدا مهم نیست که از گناهان دوستداران علی (ع) درگذرد.

نکته جالب توجهی که در رابطه با تشنت اجتماع شیعه و یا به تعبیر دیگر پیدایش تفرقه در میان آنها وجود دارد اینکه پاره‌ای از علمای درباری که در خدمت مهدی عباسی بودند به این اختلافات دامن زده و در بزرگ نشان دادن آن، تلاش بس زیادی از خود نشان می‌دادند، در این رابطه، کَشی از شخصی بنام ابن مُفَضَّل نام می‌برد که او کتابی در فِرَق نوشته و نام هریک از اصحاب امام صادق (ع) را بعنوان سررشته داریک فرقه شیعی ذکر کرده است.

امام صادق (ع) و غلات

در شرحی که قبلاً پیرامون زندگی امام باقر (ع) داشتیم برخورد آن حضرت با غلات را مطرح کردیم، در اینجا لازم می‌بینیم این مسأله را بطور گسترده‌تری عنوان کرده و عملکرد غلات و واکنش امام صادق (ع) در مقابل آنها را نشان دهیم، طرز برخورد امام (ع) با آنها بنظر ما از مهمترین تلاشهای آن حضرت برای حفظ شیعه و نگاه داشتن آنان در حد اعتدال و شکل اصولی آن در تاریخ است، اصولاً یک مذهب در طول حیاتش دو مرحله پیدایش و رشد و گسترش دارد که در هریک از این دو مرحله یک خطر اساسی و تهدید کننده در کمین آن نشسته است.

عقائد غلات مشتمل بر نظریاتی بود که در مجموع بعضی از صفات خدا را به افرادی از انسانها نسبت داده و نوعی الوهیت را درباره آنها می‌پذیرفت، گاه عنوان خدائی، گاه صفاتی در حد خدا،^{۳۴} از آنجائی که ائمه شیعه (علیهم السلام) خود را منصوب از طرف خدا معرفی می‌کردند، چنین زمینه‌ای را برای برچسب خوردن، داشته و سوژه محبت و ولایت در شکل افراطی آن نیز می‌توانست زمینه دومی برای این نوع برخوردهای غلات باشد.

.....
۳۳ - الاغانی ج ۷ ص ۲۴۲ و ۲۷۷

۳۴ - ابن ابی النبیاء، مقتل امیر المؤمنین (ع)، مجله تراثنا عدد ۱۲ ص ۱۲۱ حدیث ۹۲. این تهدیدی بود که پیامبر بزرگوار اسلام آن را پیشاپیش به امیر المؤمنین (ع) هشدار داده بود: سیهلك فيك رجلا... همچنین به ابن عباس فرمود: اياك والغلو انما هلك من كان قبلك بالغلو، طبقات ج ۲، ص ۱۸۱.

از جمله مهمترین جنبه های زندگی امام صادق (علیه السلام) که در حیات شیعه اصیل، نقشی عظیم دارد، مخالفت و مبارزه آشکار آن حضرت با غلات و مسأله غلو است که در زمینه های مختلفی باعث محدودیت غلات شده و آنان را از حوزه شیعه دور ساخته است، در غیر این صورت اثری از شیعه واقعی باقی نمانده و این مذهب بازپچه دست بوالهوسانی می شد که با تأثر از فرهنگهای مسیحی - یهودی، چهره ای دیگر از شیعه ارائه میدادند.

در اینجا قبل از ذکر برخورد امام صادق (ع) با غلات، باید به این نکته اشاره کنم که متأسفانه کتب فرق و مذاهبی که بعدها بوسیله علمای اهل سنت نوشته شده، بدلیل عدم تمییز بین شیعه واقعی و غلات، خوانندگان خود را دچار انحراف از حقیقت مسأله کرده و باعث سردرگمی آنها شده اند تا چندین سال پیش، هنوز جوامع اهل سنت و جماعت به این حقیقت نرسیده بودند که شیعیان امامی جدای از غلات بوده و امام باقر و صادق (علیهم السلام) آنان را از جامعه خود بیرون رانده اند. اگر مؤلفین این کتب، آشنائی با مبارزات دامنه دار شیعه با غلات داشتند و تکفیرهای ائمه شیعه را نسبت به آنان دیده بودند، هرگز دچار چنین اشتباه فاحشی نمی شدند، حتی اخیراً بعضی از مستشرقین با بی توجهی کامل کوشیده اند تا شیعه واقعی را برآمده از عقائد غلات قلمداد بکنند، در حالیکه توجه به واقعیات تاریخی که پاره ای از آنها ذیلاً عنوان خواهد شد تفکیک این دو گروه را از هم از آغاز تاریخ پیدایش آنان نشان داده و براحتی می تواند بر توهمات مستشرقین در این رابطه خط بطلان بکشد، اما سیاست ائمه در برابر غلات:

□ ۱ - پرهیز دادن شیعیان حقیقی از غلات

از جمله برخوردهای امام با غلات ایجاد فاصله میان آنها و شیعیان اصیل بود طبعاً ارتباط با آنها می توانست اثرات سوئی روی شیعه داشته باشد.

در روایتی مستند از قول امام صادق (علیه السلام) آمده که آن حضرت با اشاره به

اصحاب ابی الخطاب و غلات به مفضل بن مزیند فرمود:

يَا مَفْضَلُ لَا تَأْكُلْ عِدْوَهُمْ وَلَا تَوَّا كِلْوَهُمْ وَلَا تُشَارِبُوهُمْ وَلَا تُصَافِحُوهُمْ وَلَا تُؤَايِرُوهُمْ^{۳۵}.

ای مفضل با غلات نشست و برخاست نداشته و با آنان هم غذا نشوید و دست دوستی بسوی

.....

۳۵ - طوسی، همان ج ۲ ص ۵۸۶ حدیث ۵۲۵، ط مؤسسه آل البیت، بقیه مدارك مربوط به این کتاب از طبع مشهد است. مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۳۱۵.

آنان دراز نکرده و به مبادله فرهنگی و علمی با آنان نپردازید.

و در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده:

أُخَذُوا عَلَىٰ شِبَابِكُمْ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ، الْغُلَاةُ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصَفِّرُونَ عَظْمَةَ اللَّهِ
وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِيُبَادِ اللَّهُ^{۳۶}.

جوانانان را از غلات دور نگاه دارید تا آنان را فاسد نکنند، غلات بدترین خلق خدا هستند

که از عظمت خدا کاسته و بر بندگان او اثبات الوهیت می‌کنند.

□ ۲ - تکذیب عقائد غلات

امام صادق (ع) به منظور طرد غلات از جامعه شیعه، عقائد آنان را مورد انکار قرار داده و کتاب خدا را میزان تشخیص حق از باطل معرفی فرمود، آن حضرت در واقع با محکوم کردن عقائد غلات یک حرکت فکری مناسب در راستای تصحیح احادیث و عقائد شیعه براه انداخت.

بنا به نقل شهرستانی سُدَيْرِ صَيْرَفِي نزد امام صادق (ع) آمده و گفت:

قربانت شوم شیعیانان در باره شما دچار اختلاف نظر شده و در آن اصرار می‌ورزند، گروهی می‌گویند: هر چیزی که امام برای هدایت مردم به آن احتیاج دارد بگوشش گفته می‌شود و برخی می‌گویند: به او وحی می‌شود و عده‌ای می‌گویند: به قلبش الهام می‌شود و گروه دیگری می‌گویند: در خواب می‌بیند و بعضی می‌گویند از روی نوشته‌های پدران فتوا می‌دهد، کدام یک از این نظریات صحیح است فدایت شوم؟

امام فرمود هیچ کدام از این سخنان درست نیست ای سلیر ما حجت خدا و امانی او بر بندگانش هستیم و حلال و حرام را از کتاب خدا می‌گیریم^{۳۷}.

روایت فوق نشان می‌دهد که چگونه با نفوذ عقائد غلوآمیز، اختلاف و چند دستگی در میان شیعیان پدید آمده تا جایی که موجب سرگردانی حقیقت‌طلبان شده و آنان در این گیر و دار، امام صادق (ع) را تنها ملجأ اطمینان بخش برای خود یافته‌اند و حضرت این چنین آنها را راهنمایی می‌فرماید.

شهرستانی روایت دیگری نقل کرده که نشان دهنده همین اختلاف فکری در

.....

۳۶ - امالی الشیخ، ج ۲ ص ۲۶۴.

۳۷ - تفسیر شهرستانی مخطوط، ورقة ۲۵/ب نقل از آذرشب، مجله ثرائنا عدد ۱۲ ص ۱۸ - ۱۷ مقاله «اهل بیت فی رأی صاحب الملل والنحل».

میان شیعیان است:

فیض بن مختار نزد امام صادق(ع) آمده و گفت:

فدایت شوم این چه اختلافی است که میان شیعیان شما افتاده، من گاهی در مجلس آنها حاضر می‌شوم چیزی نمی‌ماند که در رابطه با شما دچار شک و تردید شوم، سپس پیش مفضل می‌روم و او با مطالبی، آرامش و اطمینان خاطر را به من باز می‌گرداند.

ابوعبدالله علیه السلام فرمود: آری مردم چنان به دروغ گرایش پیدا کرده‌اند که گویا خدا آن را برایشان واجب کرده و جز دروغ از ایشان چیزی نمی‌خواهد من برای آنها حدیثی می‌گویم، تا از پیش من بیرون می‌روند آن را بر غیر معنی مطلوب و صحیح آن تأویل می‌کنند.^{۳۸}

قسمت اخیر روایت مشکل اختلاف بینش در میان شیعه را که ما در آغاز به عنوان انحراف از آن یاد کردیم، بخوبی نشان می‌دهد نفوذ پاره‌ای از افکار الحادی غلات میان برخی از مربوطین با امام، آنها را وادار به تأویل ناروا نسبت به احادیث او کرده و مشکلی بین شیعه پدید می‌آورد که تنها تعدادی از اصحاب واقعی و قوی آن حضرت از قبیل مفضل و... می‌توانستند مرجع حل این اشکالات باشند.

در روایتی دیگر آمده: عیسی جرجانی می‌گوید به جعفر بن محمد(ع) عرض کردم: آیا آنچه را که از این جماعت شنیده‌ام بعرض برسانم فرمود: بگو، گفتیم:

فَإِنَّ طَائِفَةً مِنْهُمْ عَبْدُكَ وَأَخَذُوكَ إِلَهًا مِنْ دُونِ آلِهِ وَطَائِفَةٌ أُخْرَى وَالْوَالِكِ بِالتَّبْوَةِ...
قال: فبکی حتی ابتلت لحيته ثم قال: ان امکننی الله من هولاء فلم اسفک دمانهم سفک الله دم ولدی علی یدی^{۳۹}.

گروهی از آنان ترا بجای خدا عبادت می‌کنند و گروهی دیگر نسبت پیامبری به تو میدهند... می‌گوید همینکه امام این مطالب را شنید چندان گریست تا صورت مبارکش از اشک چشمش خیس شد، سپس فرمود اگر خدا آنها را در دسترس من قرار دهد و من خون آنانرا نریزم خدا خون فرزندانم را بدست من بریزد.

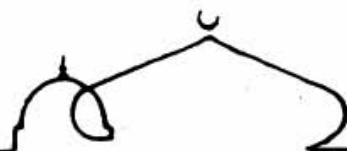
مهدویت امام باقر(ع) از جمله دست‌آویزهای غلات در عصر امام صادق(ع) بود که مورد انکار آن حضرت قرار گرفت^{۴۰}. اعتقاد به نبوت ائمه معصومین(ع) نیز که آن هم

.....

۳۸ - شهرستانی همان کتاب، ورقه ۲۶، تراثنا عدد ۱۲ ص ۱۸.

۳۹ - السهمی، تاریخ جرجان ص ۳۲۳ - ۳۲۲.

۴۰ - طوسی، اختیار معرفة الرجال ص ۳۰۰.



از طرف غلات عنوان شده بود مورد انکار ائمه (ع) قرار گرفت، از امام صادق (ع) در این زمینه نقل شده:

من قال أنا انبياء فعليه لعنة الله ومن شك في ذلك فعليه لعنة الله^{۴۱}.
خدا لعنت کند کسانی را که ما را پیامبران خدا می‌دانند و خدا لعنت کند کسانی را که در آن شک داشته باشد.

یکی دیگر از عقائد افراطی غلات این بود که لفظ «اله» را به امام اطلاق کرده و می‌گفتند:

هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ، قَالَ هُوَ الْإِمَامُ.
او است که خدای آسمانها و خدای زمین است، و گفت: منظور امام است.
امام صادق (ع) قائلین بدین عقیده را بدتر از مجوس و یهود و نصاری و مشرکین خواند^{۴۲}.

مسأله دیگری که مهمترین تکیه گاه غلات بود، اینکه جنبه‌های خدائی برای ائمه (ع) قائل بوده و آنها را از مقام بندگی به مقام خدائی ارتقاء می‌دادند که امام صادق (ع) به منظور طرد و رد آن فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَالَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَرَانَا عَنِ الْعُبُودِيَّةِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقْنَا وَإِلَيْهِ مَابْنَا وَمَعَادُنَا وَيَبْدِهِ نَوَاصِينَا^{۴۳}.

□ ۳ - تکفیر غلات

امام (ع) رهبران غلات و پیروان آنان را تکفیر فرمود و بدین وسیله خط شیعیان خود را از آنان جدا ساخت، این موضع امام بخوبی توانست مسیری را که شیعیان باید پیمایند، نشان داده و آنها را از آلودگیها و انحرافات که از سوی این افراد به آنان تزریق می‌شد، نجات دهد.

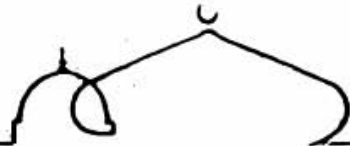
سمبل گرایی، یکی از ابزار غلات در تحلیل مفاهیم دینی بود، آنان مفاهیم دینی را بر مصادیق حقیقی خویش اطلاق نمی‌کردند بلکه سمبلی برای معانی فرضی خود تلقی می‌کردند، چنین حرکتی که انحرافی روشن در دین بحساب آمده و آنرا از حقیقت خود دور می‌ساخت، موجب شد امام صادق (ع) را مورد انکار قرار دهد، در روایتی آمده که آن حضرت نامه‌ای به ابوالخطاب یکی از پیشروان معروف غلات نوشته و در آن چنین

.....

۴۱ - همان ص ۳۰۲

۴۲ - همان ص ۳۰۰

۴۳ - همان ص ۳۰۱



فرمود:

بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ الزَّيْنَةَ رَجُلٌ وَأَنَّ العَمَرَ رَجُلٌ وَأَنَّ الصَّلَاةَ رَجُلٌ وَأَنَّ الصِّيَامَ رَجُلٌ وَأَنَّ الفَوَاحِشَ رَجُلٌ وَلَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُ إِنَّا أَضَلُّ الحَقِّ وَفَرُوعُ الحَقِّ طَاعَةُ اللَّهِ وَعَدْوَانَا أَضَلُّ الشَّرِّ وَفَرُوعُهُمُ الفَوَاحِشُ ٤٤.

شنیدم توفکر می‌کنی که زنا مردی است و خمر مردی دیگر و نماز مردی و روزه هم مردی و کارهای پلیدم مردی، چنان نیست که تو پنداشته‌ای، ما اصل حقیق و فروع حق، اطاعت از خدا است و دشمن ما اصل شر و فروع آن کارهای پلید است.

و در روایت دیگری خطاب به برخی از غلات فرمود:

تُوبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنَّكُمْ فَسَاقٌ كَفَّارٌ مُشْرِكُونَ ٤٥.

به سوی خدا برگردید چون شما فاسق و کافر و مشرک هستید.

تأکید امام بر محکوم کردن غلات بدان جهت بود که دامنه تبلیغات آنها توسعه یافته و در کوفه گروه زیادی تحت تأثیر آنها قرار گرفته بودند، وجود تقیه در اغلب برخوردهای اجتماعی آنروز شیعه نیز باعث شده بود بسیاری گمان کنند که امام آنها را ظاهراً محکوم کرده ولی باطناً به آنها خوشبین بوده و خود آنان را ساخته و پرداخته است، این طرز تلقی مشکل امام را در رابطه با طرد غلات از جامعه شیعه دوچندان کرده بود. غلات معمولاً تحت تأثیر انگیزه‌های خاصی چنین عقایدی را ترویج می‌دادند، این انگیزه‌ها عبارت بودند از:

• ۱- رهائی از بند عمل، بگونه‌ای که مرجئه نیز زمانی گرفتار آن بودند، آنان از امام صادق (ع) روایت می‌کردند که:

هر کس امام را بشناسد، هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد ٤٦، ولی امام در

پاسخ آنها فرمود:

إِنَّمَا قُلْتُ إِذَا عَرَفْتَ فَاَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الخَيْرِ وَكثِيرِهِ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ.

من گفتم: چون معرفت (به امام خود) پیدا کردی هرچه خواهی از کار خیر - چه کم و

چه زیاد - انجام بده که از تو پذیرفته می‌شود.

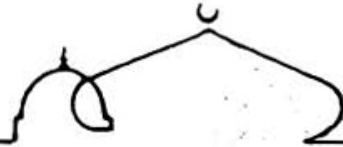
طبعاً وقتی که خمر و صوم و صلوات و... از معانی فقهی خود خارج شدند، لزومی

.....

٤٦ - اصول کافی ج ٤ ص ٤٦٤ ط غفاری.

٤٤ - همان ص ٢٩١.

٤٥ - همان ص ٢٩٧.



ندارد کسی در عمل به آنها توجه داشته باشد، لذا غلات را با خواندن نماز در وقت آن امتحان می‌کردند^{۴۷}.

این حقیقت که غلات به منظور رهائی از قید عمل، این مسائل را دست‌آویز خود قرار داده بودند، در روایتی مفصل که ضمن نامه‌ای از امام صادق به بعضی از اصحاب خود می‌باشد استفاده می‌شود، و قاضی نعمان این حدیث را روایت کرده است:^{۴۸}
این حدیث را شهرستانی با تفصیل بیشتری نقل کرده، در روایت او امام نامه خود را چنین ادامه می‌دهد:

وَأَعْلَمَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ سَمِعُوا مَا لَمْ يَقِفُوا عَلَي حَقِيقَتِهِ وَلَمْ يَعْرِفُوا حُدُودَ تِلْكَ الْأَشْيَاءِ مُقَابِلَةَ بَرَاءَتِهِمْ وَمُنْتَهَى غُفُولِهِمْ وَلَمْ يَضَعُوهَا عَلَي حُدُودِ مَا أَمَرُوا بِهِ تَكْذِيبًا وَافْتِرَاءً عَلَي رَسُولِهِ وَجُرْأَةً عَلَي الْمَعَاصِي.

اینها چیزهایی شنیده و حقیقت آن را درک نکرده‌اند، بعلمت اینکه در شناخت حقایق دینی، نظرهای خود را مبنا قرار داده و به نیروی فکری خود توسل جسته‌اند، حد و مرز این حقایق را نشناخته‌اند. و علمت این کار، تکذیب رسول خدا و افتراء بر او و جرئت بر انجام گناهان است.

سپس امام اساس این انحراف را بیان می‌کند و آن اینکه معرفت امام که در سخنان امام صادق و سایر ائمه معصومین بدان تأکید شده موجب شده تا آنها دین را در معرفت امام خلاصه کرده و عمل به دستورات عملی آن را کنار گذارند، بنابراین آن حضرت در ادامه همین نامه، عمل به فرامین الهی را در کنار معرفت خدا و پیامبر و امام قرار داده و می‌فرماید:

خدا عمل بندگان خود را پس از شناخت الله... و شناخت توحیدش و اقرار بر بویبت او و بعد از شناخت پیامبرش... و پس از قبول آنچه پیغمبر از جانب پروردگار خود آورده و سپس شناخت امامان بعد از پیامبران که خدا اطاعت آنان را در هر عصر و زمانی بر اهل آن واجب فرموده و پس از عمل به آنچه خدا بر بندگانش واجب فرموده، از قبیل طاعت‌های ظاهری و باطنی و بعد از اجتناب از محرّمات خدا اعم از ظاهری و باطنی، مطابق با فرائضی که به آنها واجب فرموده، می‌پذیرد که او ظاهر را بر مبنای باطن و باطن را بر مبنای ظاهر حرام فرموده و ارتباط اصول و فروع باهم نیز همچنین است^{۴۹}.

۴۷ - طوسی همان کتاب ص ۵۳۰.

۴۸ - ابوزهره الامام الصادق ۵۹ - ۵۸ به نقل از دعائم الاسلام.

۴۹ - تفسیر شهرستانی، رک مقاله آذرشب، تراثا شماره ۱۲ ص ۱۸. بحار الانوار ج ۲۴ ص ۲۸۹ - ۲۸۶ به نقل از شهرستانی.

حماقت و دنیا طلبی نیز یکی از عوامل پیدایش غلات بود^{۵۰} که به بهانه طرفداری از مذهب حق می‌کوشیدند کسانی را دور خود جمع آورده و از این راه به هوا و هوسهای خود برسند، امام صادق (ع) در این زمینه می‌فرماید:

إِنَّ النَّاسَ أَوْلَعُوا بِالْكَذِبِ عَلَيْنَا... وَاتَى أَحَدَهُمْ بِحَدِيثٍ فَلَا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي حَتَّى يَتَأَوَّلَهُ عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ لَا يَبْظُلُونَ بِحَدِيثِنَا وَبِحَبْنَا مَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَمَّا يَبْظُلُونَ الدُّنْيَا^{۵۱}.

مردم بدروغگوئی به ما گرایش پیدا کرده‌اند... من حدیثی به یکی از ایشان نقل می‌کنم و او همینکه بیرون می‌رود آن را بر غیر معنی حقیقی آن تأویل می‌کند، این برای آن است که آنها نه بخاطر خدا به ما و احادیث ما توجه پیدا کرده‌اند بلکه این عمل را وسیله رسیدن به مطامع دنیوی خود قرار داده‌اند.

شیوع افکار غلات بضرر شیعه تمام شد و جوئی نامساعد بر علیه عموم شیعه فراهم آورد، از این گذشته باعث اکراه اهل سنت نسبت به شیعه شده و موجبات عدم رشد آن را — از ترس رشد غلات — بدنبال خود آورد، بطوریکه ابوحنیفه به منظور جلوگیری از غلوه به اصحاب خود سفارش می‌کرد تا حدیث غدیر را روایت نکنند^{۵۲}.

اتکاء فقه شیعه به روایات اهل بیت (ع)

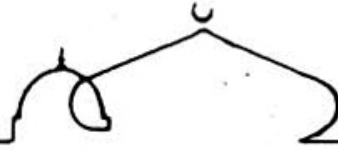
عصر امام باقر و صادق (علیهما السلام) عصر گسترش علوم اهل بیت در زمینه‌های مختلف بود، این مسئله در مورد امام صادق (ع) بیشتر صدق می‌کند و آن بدلیل مصادف شدن بخشی از دوران امامت آن حضرت با فضای باز سیاسی بود که در نتیجه خلأ سیاسی ناشی از انقراض حاکمیت نیرومند بنی امیه از یک طرف و روی کار آمدن بنی عباس از طرف دیگر بوجود آمده بود، امام توجه تام و تمام شیعیان را به اهل بیت جلب کرده و آنان را از تمسک به احادیث دیگران باز می‌داشت و این امر مهمترین علت شکل گیری فقه شیعه بصورتی مستقل و اصیل بود و اهمیت آن قبلاً و تا حدودی در زندگی امام باقر (ع) توضیح داده شده است، با اینحال در اینجا نیز مروری بر تأکیدات امام صادق (ع) در این زمینه خواهیم داشت.

.....

۵۰ - طوسی، همان ص ۲۹۵.

۵۱ - همان ص ۱۳۶.

۵۲ - امالی شیخ مفید، ص ۲۷. بحث درباره غلات نیاز به تحقیق مستقلی دارد و این مختصر به هیچ وجه برای چنین تحقیقی کافی نیست امیدواریم انشاء الله در فرصت مناسبی بدین مهم پردازیم.



امام در روایتی فرمود:

أَيُّهَا الْعِصَابَةُ عَلَيْكَ يَا نَارَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَسُنَّتِهِ وَأَثَارِ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ۵۳.

ای شیعیان، آثار رسول خدا (ص) و سنت او و آثار ائمه هدی از اهل بیت پیامبر (ص) را در مدنظر داشته باشید.

همچنین امام صادق (ع) به یونس بن ضبیان فرمود:

يَا يُونُسُ إِنَّ أَزَلَّتْ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِينَدْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّا وَرِنَا وَأَوْتِينَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَقَضَى الْخِطَابِ ۵۴.

ای یونس علم راستین پیش ما اهل بیت است، زیرا ما راههای حکمت و میزان تشخیص خطا از صواب را به ارث برده ایم.

شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعة بابی تحت عنوان: باب وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی المعصومین، گشوده که حاوی احادیث اهل بیت عصمت (ع) در این زمینه می باشد ۵۵.

آبان بن تغلب به عنوان یک شیعه واقعی و آگاه امام صادق (ع)، مذهب شیعه را چنین تعریف می کند:

الشیعة الذين إذا اختلف الناس عن رسول الله (ص) أخذوا بقول علي وإذا اختلف الناس عن علي أخذوا بقول جعفر بن محمد ۵۶.

شیعیان کسانی هستند، وقتی که مردم در قول رسول خدا (ص) اختلاف می کنند، سخن امیرالمؤمنین (ع) را می گیرند و وقتی در سخن علی اختلاف می کنند قول جعفر بن محمد الصادق (ع) را می گیرند.

یونس بن یعقوب به امام صادق (ع) گفت: از خود شما شنیدم که از علم کلام نهی فرمودید، امام در جواب او فرمود:

إِنَّمَا قُلْتُ: وَنِلْ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ وَذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ ۵۷.

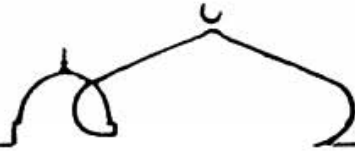
۵۳ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۳ و ۶۱ به نقل از روضه کافی ص ۵.

۵۴ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۸.

۵۵ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۱.

۵۶ - رجال النجاشی ص ۹ ط داوری.

۵۷ - کافی ج ۱ ص ۱۷۱. وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۵.



من گفتم: وای بر آنها اگر آنچه را که من می‌گویم، ترک کرده و بسوی آنچه خودشان می‌خواهند بروند.

از همین روی بود که امام، شیعیان خود را سفارش می‌فرمود تا هوای همدیگر را داشته باشند. و اضافه فرمود: **رحم الله من احیی امرنا**^{۵۸}
امام صادق (ع) روایات خویش را برای شاگردان خود نقل می‌فرمود و شاگردان اعم از شیعه و سنی روایات او را می‌نوشتند با این تفاوت که اهل سنت حدیث را از جعفر بن محمد، عن ابیه، عن آباءه، عن رسول الله (ص) و بعبارت دیگر با ذکر سند نقل می‌کردند ولی شاگردان شیعه آن حضرت با عنوان عن ابی عبدالله و بدون ذکر این سند نقل^{۵۸} می‌کردند، زیرا اعتقاد شیعه به عصمت ائمه و امامت آنها و حجیت قول امام، آنانرا از ذکر سند بی‌نیاز می‌ساخت، با همه این احوال امام تأکید داشت که احادیث او همان احادیث رسول خدا (ص) می‌باشد:

حدیثی حدیثُ ابی وَحدیثُ ابی حدیثُ جدی وَحدیثُ جدی حدیثُ علی بنِ ابیطالبٍ وَحدیثُ علی حدیثُ رسولِ الله (ص) وَحدیثُ رسولِ الله (ص) قولُ الله.^{۵۹}

حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث علی بن ابیطالب (ع) و حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، فرمایش خدا است.

ابوزهره تلاش می‌کند شیوخ روایتی برای امام صادق دست و پا کرده و اتصال آن حضرت را از کانال آنها غیر از اجداد طاهرینش به رسول خدا (ص) مطرح کند و از این نمونه تنها نام قاسم بن محمد بن ابی بکر را ذکر کرده است^{۶۰}.

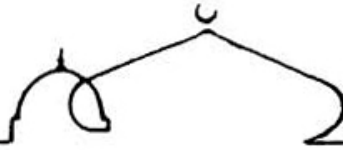
اما اگر بنا بود امام صادق (ع) نیز همانند محدثین معروف آن زمان — چنانکه در تذکره الحقاظ می‌بینیم که هریک از آنها دست کم ده نفر را بعنوان مشایخ روایت خود ذکر کرده‌اند — از طریق مشایخ روایتی غیر از اجداد طاهرینش از رسول خدا نقل حدیث نماید، می‌بایستی مشایخ روایت خود را معرفی کند در حالیکه می‌بینیم او تنها از طریق اجداد خود حدیث نقل می‌کند که آنها را نیز نمی‌توان بعنوان شیخ روایت بحساب آورد.

.....

۵۸ — بعنوان نمونه رک تاریخ جرجان ص ۵۷۰، ۴۰۵، ۲۶۵، ۲۶۴، ۱۷۰.

۵۹ — کشف الغمّة، ج ۲ ص ۱۷۰. کافی ج ۱ ص ۵.

۶۰ — الامام الصادق، ابوزهره ص ۹۰ — ۸۸.



ائمة اهل بيت از ابتدا بر این نکته تأکید داشتند که آنها شیوخ روایتی ندارند و علم آنها از طریق دیگری غیر از مشایخ روایت معمول، سرچشمه می‌گیرد، امیرالمؤمنین (ع) به منظور بیان همین مطلب می‌فرماید:

أَلَا إِنَّ أَبْرَارَ عَنَّتِي وَأَطَائِبَ أَرْوَاقِي أَخْلَمَ النَّاسَ صِغَارًا وَأَعْلَمُهُمْ كِبَارًا أَلَا وَأَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَبِحُكْمِ اللَّهِ حَكَمْنَا وَمِنْ قَوْلِ صَادِقٍ سَمِعْنَا فَإِنْ تَبَّهُوا آثَارَنَا تَهْتَدُوا بِبَصَائِرِنَا، مَعَنَا رَأْيَةُ الْحَقِّ مَنْ يَتَّبِعْهَا لِحَقٍّ وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا غَرِقَ^{۶۱}.

نیکانِ عترت و پاکانِ خانواده من، بردبارترین مردم در کوچکی و داناترین آنها در بزرگی هستند، ما اهل بیت از علم خدا بهره گرفتیم و بحکم خدا حکم می‌کنیم و سخن از پیامبر راستگو شنیدیم، اگر از ما و آثار ما پیروی کنید با راهنمایی ما هدایت می‌یابید و پرچم حق باما است که هر کس از آن پیروی کند بحق می‌رسد و هر کس از آن روی برگرداند در ضلالت و گمراهی غرق می‌شود.

امام صادق (ع) فرمود:

إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَتَّخِذُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لَيَتَخْتِجُونَ إِلَيْنَا وَإِنَّ عِنْدَنَا كِتَابًا إِفْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ وَخَطَّ عَلَيَّ (ع) صَحِيفَةً فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ^{۶۲}.

پیش ما اهل بیت چیزی است که با وجود آن احتیاج به مردم نداریم ولی مردم به ما احتیاج دارند، پیش ما کتابی است که رسول خدا (ص) املاء فرموده و امیرالمؤمنین آن را نوشته است، کتابی که کلیه احکام اعم از حلال و حرام در آن است.

این یکنواختی که در کتب روانی شیعه وجود دارد به هیچوجه در کتب روانی اهل سنت نیست زیرا کتابهای آنها مشحون از اختلاف آراء و احادیثی با محتوای ناهماهنگ است که عمدتاً ریشه آنها به عقائد و نظرات صحابه منتهی می‌شود، در این صورت بی‌انصافی است که کسی در مقام معرفی شیعه، آن را نحله‌ای بداند مرکب از آراء و افکار مختلف که اوهام زیادی در آن راه یافته است^{۶۳}.

لذا امام صادق (ع) وقتی علوم محدثین عامی زمان خود را مورد ارزیابی قرار می‌دهد، چنین می‌گوید:

إِنَّ النَّاسَ بَعْدَ نَبِيِّ اللَّهِ رَكِبَ اللَّهُ بِهِ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَغَيَّرُوا وَتَدَلُّوا وَحَرَّفُوا وَزَادُوا فِي

.....

۶۱ — عقدالفرید ج ۴ ص ۶۷ به نقل از الامام الصادق، محمدجواد فضل الله ص ۹۰.

۶۲ — کافی ج ۱ ص ۲۴۱، نقل از الامام الصادق، فضل الله ص ۹۵.

۶۳ — ابوزهره، الامام ابوحنیفه ص ۱۱۱.

دِينِ اللَّهِ وَتَقْضُوا مِنْهُ فَمَا مِنْ شَيْءٍ عَلَيْهِ النَّاسُ الْيَوْمَ إِلَّا وَهُوَ مَتَّحَرِّفٌ عَمَّا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۚ^{۶۴}

دیگران پس از پیامبر راه امتهای قبلی را پیمودند، پس دین خدا را تغییر داده و آن را از اصل خود منحرف نمودند و در آن چیزهایی افزوده و مطالبی از آن برداشتند، بنابراین هر چه اکنون در دست آنهاست، صورت تحریف شده آن چیزی است که از طرف خدا نازل شده است.

روایات ائمه شیعه در فقه اهل سنت نیز نفوذ کرده و بسیاری از محدثین آنها از امام باقر و صادق (ع) روایاتی نقل کرده‌اند که بخشی از آن در جوامع حدیثی آنان مندرج است و روایات کثیری در کتب اهل سنت پیدا می‌شود که گاه از نظر لفظی و گاه از جهت مضمون شبیه روایات اهل بیت است.^{۶۵}

کتاب حدیث در عصر امام صادق (ع)

پس از رحلت پیامبر (ص) نوشتن حدیث ممنوع شد بطوریکه مدت‌ها مردم از نوشتن آن کراهت داشتند، حتی برخی از محدثین اهل سنت در قرن سوم نیز از نوشتن حدیث خودداری می‌کردند.^{۶۶} در برابر این روش، اهل بیت عصمت از اول، اصحاب خود را به نوشتن احادیث و حفظ آن از اندراس، تشویق می‌فرمودند.^{۶۷} امام صادق (ع) نیز طبق روش پدران خود بر این امر تأکید می‌ورزید در زمان آن حضرت گرچه افرادی شروع به جمع‌آوری احادیث و نوشتن آن نمودند، اما هنوز بسیاری در این امر دچار شک و تردید بودند، ابوزهره ضمن نقل اینکه امام صادق (ع) طرفدار کتابت حدیث بود ادعا کرده است که این امر در آن زمان شایع بوده چنانکه مالک بن انس جامع حدیثی خود بنام «الموطأ» را در آن روزگار تألیف کرد.^{۶۸} اگر بپذیریم که مالک، الموطأ را در آن روزگار نوشته، مسلم است این کار برخلاف مشی عمومی آن دوران بوده چنانکه ابوحنیفه در این مورد از

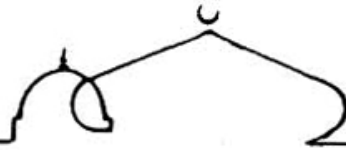
.....
۶۴ - طوسی، همان ص ۱۴۰.

۶۵ - رك الشيخ محمد قانصوه، الروایات المشتركة، ط روابط بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی.

۶۶ - تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۴۶۱ و ۴۴۱ - ۳۸۲. جامع بیان العلم ج ۱ ص ۷۹ - ۷۸. سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۶۷ - طبقات الکبری ج ۶ ص ۱۶۸. تقیید العلم ص ۹۰ - ۸۹. ربیع الابراج ج ۳ ص ۲۹۴. التراتیب الاداربه ج ۲ ص ۲۴۶ و... و رك مقاله تاریخ تدوین حدیث، مجله نور علم، دوره ۱۰، ش ۹، ص ۱۲۴.

۶۸ - ابوزهره، الامام الصادق ص ۹۵.



کوچکترین اقدامی سرباز زده است.

آورده اند که او می گفت من رجال حدیث را دیده و از آنها حدیث فرا گرفته ام، اما جعفر بن محمد صُحُفی است، وقتی این سخن بگوش امام صادق (ع) رسید خندید و فرمود: او راست می گوید من صُحُفی هستم، من صُحُف اجدادم و صُحُف ابراهیم و موسی را خوانده ام^{۶۹}. تکیه بر صُحُف پدران نشان می دهد که امام، صُحُفی از ابناء خویش به ارث برده است و این خود تأییدی صریح بر این حقیقت است که فقه شیعه از عصر رسول خدا از پشتوانه مدون حدیثی برخوردار بوده است، در این زمینه دهها روایت در کتب روایی شیعه نقل شده که حاکی از این است که ائمه از روی این صحف روایی، برای مردم حدیث روایت می کرده اند و گاهی هم اصرار داشتند که مردم این صحف را ببینند^{۷۰}.

روایات متعددی در رابطه با تشویق اصحاب بر کتابت حدیث از امام صادق (ع) نقل شده است که خود نشانگر آن است که تمایل به تدوین حدیث در عصر آن حضرت بسیار ضعیف بوده است، در روایت آمده که امام صادق (ع) فرمود:

اَكْتُبْ وَتَبَّ عِلْمَكَ فِي اِخْوَانِكَ فَإِنَّ مَثَّ قَوْرَثٍ كُتِبَكَ تَبِكَ^{۷۱}.

هر آنچه را که میدانی بنویس و آن را در بین برادرانت منتشر کن و موقعیکه می میری کتابهایت را برای فرزندان به ارث بگذار.

امام صادق و احتجاجات فقهی اهل سنت

مکتب فقهی تشیع از جهاتی با بینش فقهی اهل سنت تفاوت دارد، دوره ای که امام باقر و صادق (ع) در آن زندگی می کردند، فقه در حال گسترش بوده و احتجاجات گوناگون در رابطه با تطبیق احکام کلی بر موارد جدید و همچنین مواردیکه هنوز حکمی برای آنها بیان نشده، ارائه می شد در این دوره نیاز به اجتهاد در میان اهل سنت پدید آمده و آنان کار استنباط خود را از روایات برای دریافت احکام جدید آغاز کرده بودند.

اشکال مهم کار اهل سنت این بود که به مقدار کافی منابع حدیثی در اختیار نداشتند^{۷۲} و مقدار موجود هم علاوه بر آنکه در حافظه عده ای در شهرهای متعدد و

۶۹ - روضات الجنات ج ۸ ص ۱۶۹.

۷۰ - فروع کافی ج ۷ ص ۹۸ - ۹۵ و ۷۷. مکاتیب الرسول ص ۷۶، ۷۳. رجال نجاشی ص ۲۵۵.

۷۱ - كشف المحجة، ابن طاووس به نقل بحارالانوار ج ۲ ص ۱۵۰ کتاب العلم.

۷۲ - علت اصلی آن این بود که بعد از رسول خدا (ص) اجازه نوشتن حدیث به مردم داده نشد.

دور دستی پراکنده بود، از نظر محتوا نیز اختلاف زیادی میان آنها وجود داشت و همین روایات بود که مشکل کار را دوچندان کرده بود و بدین ترتیب بود که علمای اهل سنت این مشکل بزرگ غیرقابل حل را با شرعی تلقی کردن افعال خلفاء و صحابه و حتی تابعین تا حدودی حل کردند، البته اینکه چنین کاری تا چه حد با مبانی دینی و عقلی سازگار بود، مسأله دیگری است. پیرامون ضعف روایی غیرشیعیه روایتی زیبا از طریق امام صادق (ع) چنین نقل شده:

يَقْتَضِي هَوْلًا الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ فَقَهَاءُ عُلَمَاءُ أَنَّهُمْ قَدْ اتَّبَعُوا جَمِيعَ الْفُقَهَاءِ وَالَّذِينَ قَمَا يَخْتَلِجُ إِلَيْهِ الْأَمَّةُ وَلَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيمَةٌ وَلَا صَارَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلَا عَرَفُوهُ وَذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ يَرِدُ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ وَلَا يَكُونُ عِنْدَهُمْ فِيهِ آثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ۷۳.

اینهائی که خود را از فقهاء و علماء اسلام می‌شمارند و کلیه مسائل فقهی و دینی و هر آنچه را که مردم بدان محتاجند، استنباط کرده‌اند، چیزی از علم رسول خدا نمی‌دانند و چیزی از رسول خدا بدانها نرسیده است، زیرا هنگامی که از احکام و حلال و حرام از آنها سؤال می‌شود، از رسول خدا اثری در آن رابطه پیش آنها وجود ندارد.

این ضعف روایی اهل سنت و اتکاء آنها بر عمل صحابه و تابعین، بطور طبیعی باعث ضعف بنیه فقهی آنها گردید زیرا اختلاف نظر و سلیقه بین صحابه و تابعین بقدری زیاد بود که جمع کردن آراء و فتاوی را بسیار دشوار می‌ساخت، ابوزهره در باره عصریکه ابوحنیفه و امام صادق (ع) در آن زندگی می‌کردند می‌نویسد:

وَلَقَدْ كَثُرَ الْمَأْتُونَ مِنْ فَتَاوَى الصَّحَابَةِ فِي ذَلِكَ الْعَصْرِ كَثْرَةً عَظِيمَةً شَغَلَتْ عُقُولَ الْفُقَهَاءِ وَأَتَّخَذُوا نَبْرَاسًا فِي اجْتِهَادِهِمْ فَتَأْتَرُوا بِهَا فِي اجْتِهَادِهِمْ ۷۴.

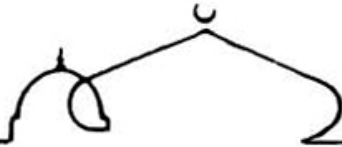
در آن زمان روایاتیکه حاوی فتاوی صحابه است بقدر زیادی یافت می‌شد که افکار فقهاء را بخود مشغول کرده بود بطوریکه این روایات را چراغ راه خود در اجتهاد قرار داده و بشدت تحت تأثیر آن قرار گرفتند.

فقهاء اهل سنت علاوه بر اتکاء به سیرت صحابه و تابعین، منابع حکم و فتوای دیگری نیز ارائه دادند که مهمترین آنها قیاس است یکی از علمای اهل سنت در توجیه

.....

۷۳ - تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۲۱ ط اسلامیه ۰ وسائل الشیعیه ج ۱۸ ص ۴۰ .

۷۴ - الامام ابوحنیفه ص ۱۰۵ .



تمسك به قیاس، مسأله كمبود نصوص را مطرح کرده است^{۷۵}. عین همین نظر را امام صادق (ع) در آن زمان مطرح کرده و در ادامه حدیث قبلی در رابطه با فقرروائی اهل سنت می فرماید:

وَتَسْتَحْبُونَ أَنْ يَنْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ وَتَكْرَهُونَ أَنْ يُسْأَلُوا فَلَا يَجِيبُونَ فَيَقْلَبُ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَقْعِدِيهِ فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَالْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ وَتَرَكُوا إِلَّا تَارِدَانِ بِالْبِدْعِ^{۷۶}.

شرم شان می آید که مردم نسبت جهل و نادانی به آنها بدهند و خوش ندارند که بسؤالات جواب ندهند و در نتیجه مردم علم را از معدن آن (اهل بیت) اخذ کنند و برای همین، رأی و قیاس را در دین خدا وارد کرده و آثار یحیول خدا (ص) را کنار گذاشتند و بدین ترتیب به بدعت رو آوردند.

در روایت فوق، امام علت گرایش فقهاء اهل سنت به رأی و قیاس را، فقرروائی آنها دانسته و خود این گرایش را علت روگردانی آنان از روایات، قلمداد فرموده است.

در واقع چاره جویی آنها برای رفع كمبود حدیث بوسیله تمسك به رأی و قیاس، خود باعث شد که تعبّد به نصوص تقریباً جای خود را به رأی و قیاس بعنوان منابع حکم و فتوا بدهد و چنین فقهی با چنین منابعی نمی توانست فقهی اصیل و مطابق با آثار و اخبار باشد.

امام صادق (ع) در برابر یک چنین مکتب فقهی، موضع مخالف گرفته و بیشترین قسمت فعالیت فرهنگی خود را اختصاص به مخالفت با رأی و قیاس داد، بطوریکه روایات متعددی در این زمینه از آن حضرت نقل شده که به نمونه هائی از آن اشاره خواهیم کرد.

ابوحنیفه از جمله کسانی بود که در تمسك به رأی و قیاس، گوی سبقت از دیگران ربوده بود و اساساً مکتب فقهی او در عراق مشهور به مکتب رأی بود و این نیز بدان دلیل بود که او روایاتی را که از طرق اهل سنت نقل شده بود، صحیح نمی دانست، ابن خلدون در این زمینه می نویسد:

او [ابوحنیفه] کلیه روایات مورد قبولش تنها به ۱۷ حدیث یا همین حدود می رسید، چنانکه مالک نیز ۳۰۰ حدیث را صحیح دانسته و می پذیرفت^{۷۷}.

ابوبکر بن داوود می گوید: کلیه روایاتی که ابوحنیفه نقل کرده حدود یکصد و پنجاه حدیث

.....

۷۵ - مصطفی حمد الزرقاء، المدخل الفقهي العام ج ۱ ص ۷۴ به نقل مجله نور علم شماره ۱۰ ص ۵۵.
 ۷۶ - وسائل الشیعة، ج ۱۸ ص ۴۰.
 ۷۷ - مقدمه ابن خلدون ص ۴۳۴ ط بیروت.

است ۷۸.

گرایش ابوحنیفه به رأی و قیاس و ترک عمل به نصوص معلول دو علت بود:
□ ۱ - او بدلیل نادرست دانستن روایات موجود، حاضر به نقل و تمسک به آنها

نبود.

□ ۲ - از وقتی که روی به رأی و قیاس آورد از نظروی این چنین منابعی او را
حتی از نصوص نیز بی نیاز می ساخت، بطوریکه از آن مقداری هم که به نظر خود او صحیح
و قابل استناد بود، دست برداشته و یکپارچه به رأی و قیاس روی آورد.
عراق که مرکز شیوع مذهب رأی بشمار می رفت، منطقه ای بود که شیعیان نیز در
آن فراوان بودند و لذا برخورد شیعیان و اصحاب رأی، امری غیر قابل اجتناب می نمود و در
همین راستا بود که امام صادق (ع) با تمام قوا همت خود را در جهت انکار مبانی رأی و
قیاس و استحسان بکاربرد.

در روایت مشهوری که در رابطه با مناظره امام صادق (ع) با ابوحنیفه نقل شده،
امام او را از قیاس در دین پرهیز داده و در چند مورد برایش یادآوری می کند که قیاس در آنها
به هیچ وجه نمی تواند جوابگو باشد، امام از او می پرسد آیا زنا مهمتر است یا قتل نفس؟
ابوحنیفه می گوید: قتل نفس، امام صادق (ع) فرمود: خدا در زنا چهار شاهد و در قتل نفس
دو شاهد برای اثبات ادعا خواسته است و این برخلاف مقتضای قیاس است.
سپس پرسید آیا نماز مهمتر است یا روزه؟ گفت نماز، حضرت فرمود: زن موظف
به قضای نمازهای فوت شده در ایام حیض نیست ولی روزه های فوت شده را باید قضا کند
و این نیز با قیاس قابل توجیه نیست.^{۷۹}

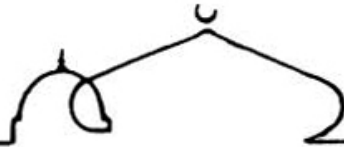
مثالهای دیگری از این قبیل نیز در روایات دیگر ذکر شده است.^{۸۰} بدین ترتیب
امام نشان داد که استفاده از قیاس چگونه فقیه را به آراء و فتاوائی برضد احکام ثابت و
مسلم اسلام وا می دارد، این روایت را موفق مکی در مناقب ابوحنیفه بگونه ای نقل کرده
که گویا مناظره میان ابوحنیفه و امام باقر (ع) روی داده نه امام صادق (ع) و ضمناً چنین
بنظر می رسد که ابوحنیفه این مثالها را برای امام باقر (ع) زده و در برابر اعتراض امام،

.....

۷۸ - تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۱۶.

۷۹ - حلیة الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۷. ابوزهره، الامام الصادق ص ۲۹۶. وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۲۹.

۸۰ - وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۳۰. الاحتجاج ص ۱۹۶ ط نجف. وفيات الاعیان ج ۱ ص ۴۷۱.



می‌خواهد نشان دهد که او قیاس را قبول ندارد^{۸۱}.

امام، اصحاب خویش را از مجالست با اهل رأی بصورتی که تحت تأثیر آنان قرار گیرند، باز می‌داشت^{۸۲} و در زمینه محکوم کردن عمل به قیاس، روایات زیادی از امام نقل شده است^{۸۳} و آن حضرت نگرانی شدید خود را از کسانی که از ایشان حدیث نقل کرده و به قیاس عمل می‌کردند هرگز پنهان نمی‌داشت.

داود بن سرحان می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود:

إِنِّي لَا حَدِيثَ الرَّجُلِ بِالْحَدِيثِ وَأَنْهَاهُ عَنِ الْجِدَالِ وَالْمِرَاءِ فِي دِينِ اللَّهِ وَأَنْهَاهُ عَنِ الْقِيَاسِ فَيَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي فَيَتَأَوَّلُ حَدِيثِي عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ.

گاهی حدیثی بر کسی می‌گویم و او را از جدال و مراد در دین خدا و قیاس نهی می‌کنم، او پس از آنکه از پیش من بیرون می‌رود سخن مرا برخلاف منظورم تأویل می‌کند.

مطمئناً اگر امام صادق (ع) با این قاطعیت در برابر قیاس و طرفداران و مبتکرین آن نمی‌ایستاد، فقه شیعه که در عراق فاصله چندانی با اصحاب رأی نداشت، از آن متأثر شده و اصالت خود را از دست می‌داد ولی بر عکس می‌بینیم که چگونه فقهای شیعه در حد گسترده متعبد به نصوص بوده و آن را روش همیشگی خود در استنباط احکام قرار دادند و به مرور زمان بر اساس همین نصوص، احکام فرعی را بیان کرده و یک مکتب فقهی غنی و پر بار با اصول و قواعد مستحکم ارائه دادند کاری که شیخ طوسی در «مبسوط» در شکل گرفتن آن نقشی اساسی ایفا کرد.

در رابطه با مشکل سند، اهل سنت دشواریهای فراوانی در پیش روی خود داشتند و به همین علت بود که ابوحنیفه بدان اعتماد نداشت زیرا اکثر طرق احادیث، اطمینان بخش نبود و در یک کلام فقه غیر شیعی متکی به مجموعه نارسائی از احادیث بود که اعتماد به آنها مشکل بود.

ولی شیعیان متکی به عصمت ائمه و منبع پر فیض اهل بیت بودند که در رأس آنها امیرالمؤمنین (ع) قرار داشت و از این جهت مشکلی نداشتند حتی بسیاری از علماء

.....

۸۱ - رک، ابوزهره، الامام ابوحنیفه ص ۶۹.

۸۲ - المحاسن ص ۲۰۵ حدیث ۳۵۶. وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۶.

۸۳ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۹ - ۲۳. کافی ج ۱ ص ۵۸. علل الشرایع ج ۱ ص ۸۳ - ۸۱. رجال کشی

ص ۱۸۹ و ۱۶۴ - ۱۶۳.

۸۴ - طوسی، اختیار معرفة الرجال ص ۱۷۰، ۲۳۹ - ۲۳۸.



اهل سنت نیز تردیدی در این حقیقت نداشتند، ابوحنیفه خود بخش معتابهی از احادیثی را پذیرفته که از طریق اهل بیت وارد شده است^{۸۵}.

حتی یک روز حدیثی از امام صادق شنیده و از محضر آن حضرت خارج شد، از او پرسیده شد: چرا از جعفر بن محمد در رابطه با واسطه موجود بین او و پیامبر نپرسیدی؟ ابوحنیفه گفت حدیث را به همین شکل قبول دارم^{۸۶}.

منبعی که شیعه بر آن اتکاء داشت برای اهل سنت نیز قابل قبول بود زیرا امام صادق (ع) احادیث را از طریق آباء خود نقل می‌کرد که ریشه آن به امیرالمؤمنین (ع) و سپس به شخص رسول خدا (ص) می‌رسید. امیرالمؤمنین (ع) سالهای متمادی در محضر پیامبر (ص) بوده و فقیه و محدثی قابل اعتماد برای همه فقهاء و محدثین بود.

در دوران بنی امیه آثار باقی مانده از امیرالمؤمنین از غیر طریق شیعه به فراموشی سپرده شد و تنها اهل بیت او بودند که آثار آن حضرت را حفظ کرده و دست به دست به فرزندان خود و بوسیله آنها به شیعیان خود رساندند.

ابوزهره با اشاره به از بین بردن بسیاری از اقوال امیرالمؤمنین در دوران بنی امیه

می‌گوید:

معقول نیست که آنها علی را بر بالای منابر سب کرده و آنگاه اجازه دهند احادیث او در میان مردم به عنوان منبع غنی و سرشار علوم اسلامی معمول باشد... از این رو علوم او تنها در میان اهل او باقی ماند...

و به همین جهت به این نتیجه می‌رسیم که علم روایت از امیرالمؤمنین (ع)، بصورت کامل آن در خاندان آن حضرت محفوظ بود که فرزندان او احادیثی را که وی از رسول خدا (ص) روایت کرده و همچنین فتاوی و فقه آن حضرت را بطور کامل یا نزدیک به کامل نقل کرده‌اند^{۸۷}.

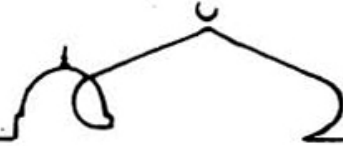
امام صادق (ع) نیز بر این اعتقاد بود که آثار رسول خدا (ص) بطور کامل تنها در اختیار اهل بیت رسالت می‌باشد زیرا وقتی که دیگران آن را ضایع کردند آنها کلیه آن آثار

.....

۸۵ - رك : الاثار، زمانیکه از احمد بن حنبل در باره این سند سؤال شد که عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن حسین بن علی عن علی بن ابيطالب عن النبي گفت: هذا اسناد لوقرة علی المجنون لأفاق. این سندی است که اگر بر دیوانه خوانده شود عاقل می‌شود رك مناقب این شهر آشوب ج ۲، ص ۳۷۸.

۸۶ - امالی شیخ مفید ص ۲۲ - ۲۱.

۸۷ - ابوزهره، الامام الصادق ص ۱۹۵.



را بطور کامل و دست نخورده در اختیار داشتند، راوی می‌گوید به امام عرض کردم:
أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَيْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) النَّاسُ بِمَا يَكْتُمُونَ فِي عَهْدِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَمَا
يَخْتَأِجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قُلْتُ: فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؟ فَقَالَ لَأَهْوَعِنْدَ أَهْلِيهِ. ۸۸.

یابن رسول الله آیا رسول خدا در زمان خودش آنچه را که لازم بود به مردم ابلاغ کردند؟ فرمود:
آری هر آنچه را که تا روز قیامت بدان نیاز داشتند ابلاغ فرمود، عرض کردم آیا چیزی از آن از میان
رفته؟ فرمود: نه پیش اهل بیت آن حضرت باقی ماند.

فشار سیاسی بر شیعیان

در دوران امامت امام صادق (ع) تنها در دهه سوم قرن دوم هجری آزادی نسبی
وجود داشت که حتی در همان دهه نیز فعالیت‌های آن حضرت و شیعیان او تحت کنترل
بوده، اما پیش از آن بوسیله بنی امیه و پس از آن بوسیله منصور عباسی شدیدترین فشارها بر
علیه شیعیان اعمال می‌شد، بطوریکه جرأت هرگونه ابراز وجودی از آنها سلب شده بود. در
روایتی آمده:

شخصی از اصحاب ابوجعفر ثانی (امام دهم) (ع) از آن حضرت پرسید: مشایخ ما بعلت
اختناق شدیدی که در زمان آنها وجود داشت از نقل احادیث خودداری کرده و تنها به نوشتن آن اکتفاء
کرده‌اند، اینک آن کتابها در دسترس ما قرار دارد آیا ما از این کتابها می‌توانیم نقل حدیث کنیم؟ امام
فرمود: روایات موجود در آن کتابها حق است و از آنها می‌توانید نقل حدیث نمائید. ۸۹.

روایت فوق‌گویای این حقیقت است که فشار سیاسی بر اهل بیت و شیعیان آنها
در دوران مزبور تا چه حد اوج گرفته بود که مشایخ شیعه حتی مجال نقل احادیث ائمه را
نداشتند. اصحاب امام به منظور صیانت خود از گزند منصور، مجبور بودند بطور کامل تقیّه
نموده و مواظب باشند که کوچکترین بی‌احتیاطی از آنان سر نزنند.
این محدودیت طبعاً باعث می‌شد تا علوم اهل بیت و فتاوی فقهی آنان تا حدودی
متروک بماند.

آبان بن تغلب به امام عرض کرد: من در مسجد می‌نشینم و مردم پیرامون مسائل
فقهی از من سؤال می‌کنند و تا جواب ندهم دست از سر من بر نمی‌دارند و اگر نظر شما را

.....

۸۹ - کافی ج ۱، ص ۵۳. وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۸.

۸۸ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۳.

به آنان بگویم اشکالاتی پیش می‌آید چکار کنیم؟ امام فرمود: هر چه از آراء آنها می‌دانی برای مردم بگو.^{۹۰}

تأکیدهای مکرر امام صادق بر تقیه، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشار سیاسی بود، خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقیه را مساوی ترک نماز اعلام فرمود.^{۹۱}

از جمله امام به مُعَلَّى بن خُتَیْس — که بدست حاکمان زمان خود کشته شد —

فرمود:

يَا مُعَلَّى! اَكْتُمْنَا وَلَا تُدْعُهُ فَإِنَّ مَنْ كَتَمْنَا أَفْرَتْنَا وَلَا يَذِيعُهُ أَحَرُّهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا^{۹۲}.

ای معلی اسرار ما را پنهان بدار و آن را به همه کس نگو، خداوند کسی را که اسرار ما را پنهان داشته و آن را برملا نسازد، در دنیا عزیز می‌دارد.

بهر حال روایاتی وجود دارد حاکی از اینکه: شدت فشار بقدری بود که حتی شیعیان، بدون اعتناء به همدیگر از کنار هم رد می‌شدند.^{۹۳} در روایت دیگری در رابطه با جاسوسان ابوجعفر منصور آمده:

كَانَ لَهٗ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسٌ يَنْظُرُونَ عَلَيَّ مِنْ أَتَقَى شِيعَةَ جَعْفَرٍ فَيَضْرِبُونَ عُقْبَةَ^{۹۴}.

منصور در مدینه جاسوسانی داشت و کسانی را که با شیعیان جعفر رفت و آمد داشتند،

می‌کشتند.

در این دوره اتهام رفض درباره کسی، کافی بود که احترام جانی و مالی او ازین رفته و گرفتار شکنجه شود.^{۹۵}

امام صادق و مسائل سیاسی

الف: قیام زید

در دوران حیات امام صادق (ع) حوادث سیاسی مهمی رخ داد که از جمله آنها

.....

۹۰ — طوسی، همان کتاب ص ۳۳۰

۹۱ — مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۵۴ و ۲۵۵. وسائل الشیعه ج ۹ ص ۴۵۹ به بعد.

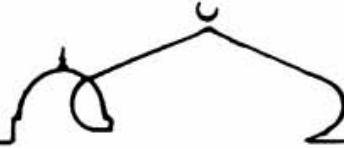
۹۲ — مختصر بصائر الدرجات ص ۱۰۱. وسائل الشیعه ج ۹ ص ۴۶۵.

۹۳ — طوسی، همان کتاب ص ۳۷۸. مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۳۰۰ — ۲۹۷. وسائل الشیعه ج ۱۹ ص

۳۲.

۹۴ — طوسی، همان کتاب ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

۹۵ — المحاسن ص ۱۱۹. حیات الامام الباقر (ع) ج ۱، ص ۲۵۶.



جنبش علویان (قیام زید بن علی و قیام محمد بن عبدالله بن حسن و برادرش ابراهیم در سالهای ۱۴۵ و ۱۴۶ هجری) و جنبش عباسیان بود که بدنبال آن حکومت بنی امیه سقوط کرده و بنی عباس روی کار آمد، و جدائی عباسیان و علویان نیز که زمینه‌های آن قبل از به حکومت رسیدن آل عباس آماده شده بود از جمله حوادثی است که در زمان آن حضرت بوقوع پیوست.

در اینجا نمی‌توان مسائل سیاسی و دینی مهمی را که از اوایل قرن اول هجری بدست علویان و عباسیان (بنی هاشم) بوجود آمده بطور مفصل و کامل مطرح کرد اما ما کوشش خواهیم داشت آن مقدار از مسائل مزبور را که بنوعی ارتباط با امام صادق (ع) دارد توضیح دهیم.

محبوبیتی که علویین - خصوصاً فاطمینین - در میان دوستداران اهل بیت داشتند، آل عباس نداشتند، این وضعیت دلائل متعددی داشت که برخورد های شخص پیامبر با آنان از مهمترین آنها بود، علاوه بر این، مسأله امامت امیرالمؤمنین و فرزندانش که حداقل برای شیعیان، مسأله بسیار پراهمیتی بود، میزان این محبوبیت را بالا می‌برد، فاطمین تنها بقایائی از نسل پیامبر (ص) بودند که این امر نیز می‌توانست ارزش خاصی بدانها بدهد.

پس از شهادت امام حسین (ع) این محمد بن حنّیه بود که برای مدتی از موقعیت اجتماعی - سیاسی قابل توجهی برخوردار بود اما شخصیت علمی و اخلاقی امام سجاد کم‌کم جای خود را در جامعه باز کرد و بصورت تنها شخصیت مورد توجه از اهل بیت رسول خدا (ص) درآمد، او تنها پسر از فرزندان حسین بن علی (ع) بود که از حادثه هولناک کربلا جان سالم بدر برده و با بقای خود مانع از آن شد که سلسله نسل فاطمه دختر رسول گرامی از طریق امام حسین (ع) در تاریخ از هم گسیخته شود.

عبدالله بن عباس از شخصیت‌های علمی معروف صدر اسلام بود که صحبت رسول خدا را درک کرده و یکی از بزرگترین و موثق‌ترین محدثین عصر خود به شمار می‌آمد، تا زمانی که زنده بود (۶۸ هـ) اختلافی میان علویان و بنی عباس وجود نداشت، اما پس از او بتدریج اختلاف آغاز شد، در اوایل قرن دوم، عباسیان به فکر استقلال در مقابل علویان افتاده و در خفا مردم را بسوی خود دعوت می‌کردند اما امید چندانی به پیروزی خود نداشتند و علت این امر هم آن بود که از نظر مردم آل علی تنها باقی ماندگان نسل پیامبر بشمار

می‌آمدند، مظلومیت این خانواده مخصوصاً پس از حادثه جانگداز کربلا حیثیت اجتماعی آنان را میان مردم بطور شگفتی بالا برده بود. حرکتی که زید بن علی بن الحسین (ع) آغاز کرد تأکیدی بر اهمیت علویان در میان مردم عراق بود زید بن علی، برادر امام باقر (علیه السلام) بود و با توجه به اهمیت زیادی که امام باقر از لحاظ علمی در جامعه داشت، موقعیت چشم‌گیری برای زید و حرکت انقلابی او بوجود نیامد، اگرچه در شمار محدثین بوده و به سبب علوی بودنش مورد توجه مردم عراق بود.

امام باقر (ع) در سال ۱۱۴ رحلت فرمود و پس از آن امام صادق (ع) به عنوان ششمین امام از ائمه شیعه، نظرها را بسوی خود جلب کرد. او اواخر دهه دوم قرن دوم، زید پس از پشت سر گذاشتن یک سلسله اختلافات و مشاجرات لفظی با هشام بن عبدالملک، تصمیم به اعتراض علیه قدرت حاکم گرفت و در صفر (سال ۱۲۲) در کوفه دست به یک حرکت انقلابی زده و پس از دو روز درگیری نظامی به شهادت رسید^{۹۶}. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد مسأله برخورد امام صادق (ع) با خروج زید و با فرقه ای بنام زیدیه — که پس از شهادت زید موجودیت خود را در عراق آغاز کرده بود — می‌باشد.

از نظر روایات شیعه زید از معتقدین به امامت ائمه شیعه از جمله امام باقر و صادق (علیهما السلام) بوده است چنانکه از او نقل شده که می‌گفت:

جَفَرًا اِمَامًا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ^{۹۷} جعفر، امام ما در حلال و حرام است.

و در روایتی از امام صادق (ع) درباره زید چنین آمده:

رَحْمَةُ اللَّهِ أَمَا أَنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَكَانَ عَالِمًا وَكَانَ صِدْقًا أَمَا أَنَّهُ لَوْ ظَفَرَ لَوْفِي أَمَا أَنَّهُ لَوْ
مَلِكٌ يَعْرِفُ كَيْفَ يَضَعُهَا^{۹۸}.

خدا او را رحمت کند مرد مؤمن و عارف و عالم و راست گوئی بود که اگر پیروزمی شد با وفا باقی می‌ماند و اگر زمام امور را بدست می‌گرفت می‌دانست آن را به دست چه کسی بسپارد. در این زمینه روایات زیادی نقل شده است و لذا نمی‌توان زید بن علی را

.....

۹۶ — در تاریخ شهادت زید اختلاف نظر وجود دارد.

۹۷ — طوسی، همان ص ۳۶۱ و رك ص ۳۵۶. رجال النجاشی ص ۱۳۰. كفاية الاثر ص ۳۲۷ و.. رك كرىمان، سیره و قیام زید بن علی ص ۴۹ به بعد.

۹۸ — طوسی همان کتاب ص ۳۸۵.



بی ارتباط با امام صادق (ع) مطرح کرد، در عین حال بعید نیست او با آنکه امامت امام صادق (ع) را پذیرفته بود ولی بدون توجه به دستور آن حضرت و بدون ادعای امامت برای خود، دست به چنین قیامی زده باشد، او در این حرکت، شورش را علیه بنی امیه — که از نظری سبیل جاهلیت بودند — رهبری کرد که نزدیک به هشتاد سال میان خانواده او و آنها بر سر خلافت اسلامی جنگ و جدالهایی در جریان بود.

در روایاتی چند از طریق امام صادق (ع) خبر شهادت زید در محله کَنَاسَةُ کوفه از قبل خبر داده شده است.^{۹۹}

و در روایاتی دیگر امام صادق (ع) در برابر کسانی از شیعیان که از زید تبری می‌جستند او را تأیید فرموده است.^{۱۰۰} هر دو قسم این روایات در مصادر اهل سنت نقل شده و در عین حالیکه قابل اعتمادند ولی رضایت امام را از اصل قیام نشان نمی‌دهند، بخصوص که در کافی و برخی دیگر از جوامع حدیثی شیعه انتقادهایی بر قیام زید صورت گرفته است.

پس از قیام زید و بخصوص بنیال روی کار آمدن بنی عباس، بنی الحسن از بنی الحسن جدا شده و به بهانه زید و فرزندش یحیی، روی کار آوردن یکی از بنی الحسن بنام محمد بن عبدالله بن الحسن بن حسن بن علی (ع) را وجهه همت خود قرار دادند، اینها بتدریج گروهی از شیعیان را نیز بدور خویش جمع کردند که عنوان زیدیه بر آنان اطلاق گردید، همانگونه که بعداً خواهیم دید در میان جعفری‌ها و زیدیه اختلافات شدید و مبارزات داغی آغاز شد که در جریان آن، زیدیه‌ها، امام صادق (ع) را آماج ایراد اتهاماتی قرار دادند.

در حدیثی آمده: زیدیان امام صادق را متهم می‌کردند که ایشان اعتقاد به جهاد در راه خدا ندارد، البته امام این اتهام را از خود رد کرده و سپس چنین فرمود:

وَلِكَيْتِي أَكْرَهُ أَنْ أَدَّعِ عِلْمِي إِلَى جَهْلِيهِمْ^{۱۰۱}

ولی من نمی‌خواهم علم خود را بخاطر جهل آنان کنار بگذارم.

ب: امام صادق (ع) و دعوت ابوسلمة وابومسلم

.....

۹۹ — عیون اخبار الرضا ج ۱ باب ۲۵. امالی صدوق، مجلس ۱۰ ص ۴۰. تنقیح المقال ج ۱ ص ۴۶۸. سیره و قیام زیدین علی ص ۴۶۸.

۱۰۰ — خطط مقریزی ج ۴ ص ۳۰۷، نامه دانشوران ج ۵ ص ۹۲. فوات الوفيات ج ۱ ص ۲۱۰.

۱۰۱ — فروع کافی ج ۱ ص ۳۳۲. تهذیب ج ۲، ص ۴۳. وسائل الشیعة ج ۲ ص ۳۲.



امام صادق (ع) برای پرورش اصحابی همت گماشت که از نظر فقهی و روائی از بنیان گذاران تشیع جعفری بشمار آمده اند، تلاشهای سیاسی امام در مقابل قدرت حاکمه در آن شرائط به عدم رضایت از حکومت موجود و ادعای علنی انحصار امامت و رهبری اسلام در خانواده رسول خدا محدود بود، از نظر امام صادق (ع) تعرض نظامی بر علیه حاکمیت مسلح و بدون فراهم آوردن مقدمات لازم آن - مخصوصاً مسائل فرهنگی - جز شکست و نابودی نتیجه دیگری نداشت، برای این کار براه انداختن یک جریان شیعی فراگیر با اعتقاد به امامت لازم بود تا تلاشی علیه حاکمیت آغاز و حصول به پیروزی از آن ممکن باشد و گرنه یک اقدام ساده و شتابزده نه تنها دوام نمی آورد بلکه فرصت طلبان از آن بهره برداری می کردند.

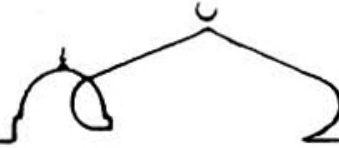
چنانکه در جریان حرکتی که زید بن علی و پس از آن یحیی بن زید در خراسان بدان دست زدند، بنی عباس بیشترین بهره ها را از آن برده و در عمل، خود را به عنوان هدف از شعار الرضا من آل محمد تبلیغ کردند و همراه با این تلاش ها آن عده از طالبین را که بنا به نقل برخی، به طرفداری از جانشینی ابوهاشم بن محمد بن حنفیه، فعال بودند بقتل رساندند.

نتیجه کار بعدها معلوم شد زیرا فقه جعفری، بنیانگذار تشیع نیرومندی گشت که روز بروز اوج بیشتر بخود گرفت، اما زیدیه و خوارج که منحصرأ در خط سیاست کار می کردند طولی نکشید که دچار محدودیت فرهنگی شده و کم کم موضع نسبتاً نیرومند خود را از دست داده و روبه افول گذاشته و در نتیجه بنی عباس به پیروزی سیاسی - نظامی رسیده و زمام امور کشور پهناور اسلامی را بدست گرفتند، این در حالی بود که کاندیدای بنی هاشم، یکنفر از بنی حسن بنام محمد بن عبدالله بود که بعداً در رابطه با قیام او صحبت خواهیم کرد در اینجا تنها به آن قسمت از آن که مربوط به امام صادق (ع) و بنی عباس است می پردازیم.

کار اصلی دعوت بنی عباس بدست دو نفر - ابوسلمه، خلّال که به عنوان وزیر آل محمد شهرت داشت^{۱۰۲} و ابومسلم خراسانی - بود چنانکه در جای خود روشن گشته در ابتدا، شعارگویای حرکت، الرضا من آل محمد، بود و ذهن مردم از شنیدن این شعار، سراغ کسی جز یک نفر از علویین را نمی گرفت، ولی ضعف سیاسی علویین و تلاش بی وقفه

.....

۱۰۲ - الوزراء والکتاب ص ۸۴. او و ابومسلم هر دو از موالی بحساب می آمدند.



بنی عباس، مسائل پشت پرده را به نفع دسته دوم تغییر داد، در عین حال رمز کار در دست ابوسلمه خلّال بود که در کوفه، سَفّاح و منصور را آماده کرده و بمحض سقوط بنی امیه از مردم برای سَفّاح بیعت گرفت، اما چندی بعد به اتهام دعوت برای علویان و اینکه تلاش می کرده علویان را جایگزین عباسیان نماید کشته شد، در آن شرایط، زمینه ای برای امام صادق (ع) وجود نداشت و نفس زکیه — محمد بن عبدالله — نیز که از نظر سیاسی در شرایط مساعدی قرار داشت، نتوانست در برابر عباسیان دوام آورده و به موجودیت خود ادامه دهد، با این حساب امکان هیچگونه تلاش سیاسی جدی که بتوان بدان امیدوار بود برای علویها وجود نداشت.

از نظر امام صادق (ع) دعوت ابوسلمه پایه ای نداشت، لذا در پاسخ نامه ای که ابوسلمه به حضرت نوشته بود به فرستاده او فرمود: ابوسلمه، شیعه شخص دیگری است^{۱۰۳}. چنانکه بنابه نقل برخی از روایات، ابومسلم نیز در این رابطه نامه ای به امام صادق (ع) نوشته بود که امام در پاسخ او مرقوم داشت:

مَا أَنْتَ مِنْ رِجَالِي وَلَا الزَّمَانُ زَمَانِي^{۱۰۴}.

نه توبه من دعوت می کنی و نه زمان، زمان من است.

در هر صورت عکس العمل امام در برابر این حرکت، احتیاط و عدم موافقت با مفاد دعوت بود چنانکه اتخاذ همین مواضع را به عبدالله بن حسن در مورد فرزندش محمد — نفس زکیه — نیز توصیه فرمود. وفاداری ابوسلمه به بنی عباس و عدم ترک قطعی آنها در این رابطه، نشانه جدی نبودن دعوت او است حتی اگر فرض شود که او در دعوت خود مصمم بوده ولی به کرسی نشاندن چنین امری با وجود اشخاصی چون ابومسلم و عباسیان عملی نبوده و پذیرفتن آن، افتادن در ورطه نابودی بود.



.....

۱۰۳ — مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۹. الوزراء والکتاب ص ۸۶.

۱۰۴ — رك حياة الامام الرضا ص ۴۹.

حافظ و ملاصدرا

صدرالمتألهین در مفاتیح الغیب (مفتاح سیزدهم صفحه / ۴۷۰) در مبحث عدم اکتساب نبوت و موهبتی بودن آن مقام رفیع فرماید:

كَمَا قَالَ لِسَانُ الْعُرَفَاءِ؛ نَأْظِمُ جَوْهَرَ الْأَوْلِيَاءِ؛

دولت آنست که بی خون دل آید بکنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست در حاشیه مفاتیح الغیب نقل شده که صدرالمتألهین بخط خود نوشته است:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود و نیز حاجی سبزواری در حاشیه اسفار مجلد هفتم ص ۱۲۰ برای تأیید مطلب

خود چند بیتی از حافظ نقل می کند و در وصفش چنین گوید:

وَزَمْرٌ بِمَا عَوَّدَ حَمَامَهُ كَغَبَةِ الْوِدَادِ وَعَتْدَلِيبِ رِيَاضِ الْمَعْرِفَةِ وَالرَّشَادِ آغْنَى لِسَانَ

الغَيْبِ:

ساقی بنسور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
مستی بچشم شاهد دل بند ماخوش است ز آنرو سپرده اند بمستی زمام ما
ترجمه: زمزمه کن آنچه را طائر کعبه محبت و هزارستان باغستانهای معارف و هدایت یعنی حافظ، لسان الغیب با آوازه جهان گیرش بر قلب صاحبان خوانده است.

اینک داوری

آیا می توان باور کرد آنکه با قرآن عجین است و با عرفان محشور و خط به خط غزلیاتش یا ترجمان آیه ای از قرآن و یا مفاد کلمات و احادیث معصومان و یا معنی تحقیق عمیقی از شیوخ و اعظام حکمت و عرفان است او زندگی عیاش و خوش گذرانی خام و بیخبر بوده و آن تصویرهای مبتذل را صورت اشعار حافظ دانست!!

زهی بیخبری و فریاد از عناد بدخواهان.

و آیا امکان دارد بزرگانی چون عقل فیلسوفان، ملاصدرا و یا عارف زاهدی چون فیض و محقق عابد و عاشقی چون سبزواری آنچنان تمجید را، از خیالبافی بی اطلاع و شاعری قافیه باف بنمایند؟

نه بلکه براستی او تربیت شده ای از مکتب قرآن است و تعلیم دیده ای از دودمان اهل بیت عصمت و شاگردی از فن فلسفه و عرفان بود و خلاصه ای از کمالات که خدایش با اولیاء گرامش محشور فرماید.



پرسش و پاسخ

برادرک - رضائی سؤالاتی درباره امام زمان (عج) کرده اند که ذیلاً عین سؤالات و سپس جواب آنها را می آوریم.

س - آیا مذاهب دیگر اسلامی حضرت مهدی را قبول دارند یا نه؟

ج - بلی اکثر مذاهب اسلامی حضرت مهدی (عج) را به عنوان ناجی عالم بشریت قبول دارند و اخبار مهدویت را می توان در صحاح سته هم ملاحظه کرد ولی برخلاف ما شیعیان که معتقدیم حضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ (ویا ۲۵۶) هجری قمری متولد شده و الآن هم زنده هستند، آنها می گویند حضرتش بعداً به دنیا خواهد آمد.

س - غیبت صغرای حضرت در سال (۲۶۰ هجری قمری) شروع و تا سال (۳۲۹ هجری قمری) که سال وفات چهارمین نائب حضرت بود، ادامه داشت و در این سال بود که غیبت کبرای حضرتش شروع شد و در این هفتاد سال روایاتی از حضرت نقل شده، آیا این ها را نواب خاصه از قول آن حضرت نقل کرده اند؟ پس می تواند جای فرمایشات خود آن حضرت باشد؟

ج - بیشتر فرمایشات امام زمان (عج) توسط نواب چهارگانه بدست مردم رسیده است، وکلای چهارگانه، جواب سؤالات را از حضرت گرفته و به مردم ارائه می دادند.

س - آیا می توان خدمت امام زمان (عج) عریضه ای نوشت یا متوسل به آن حضرت شد؟

ج - راجع به نحوه نوشتن عریضه خدمت حضرت و یا توسل به ایشان به کتاب نواب اربعه و عظمت مقام هریک تألیف عباس راسخی نجفی مراجعه فرمائید.
س - از صدها کتاب که در مورد حضرت مهدی (عج) نوشته شده کدام یک جامعتر و مستندتر و کامل تر می باشد؟

ج - کتابهای تاریخ غیبت صغری و تاریخ غیبت کبری از مرحوم آیت الله سید محمد صدر و منتخب الاثر از آیت الله صافی گلپایگانی و کتاب المهدی از مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر، را می توان معرفی کرد.
برادر محمّد حسن موحدی از مشهد سؤال کرده اند که:

۱- مؤلف کتاب اعیان الشیعة کیست و آیا این کتاب از نظر سند معتبر است یا نه؟

۲- آیا مطالب کتاب روضة الشهداء که درباره امام حسین (ع) نوشته شده، قابل اعتماد است یا نه؟

۳- درباره صفات ثبوتیه و سلبيه خداوند توضیح دهید؟

جواب:

۱- مؤلف عظیم الشأن کتاب اعیان الشیعه، علامه سید محسن امین جبل عاملی است و کتاب او یکی از گنجینه های پرارزش و از میراث های گرانقدر شیعه محسوب می شود و کتاب معتبری است و انشاء الله شرح حال مرحوم سید محسن امین را در مجله خواهیم آورد.

۲- مرحوم مطهری در کتاب حماسه حسینی ج ۱ ص ۲۸ راجع به عروسی قاسم بن حسن با دختر امام حسین در روز عاشورا که ملاحسین کاشفی مؤلف کتاب روضة الشهداء آن را نقل کرده گویند:

این قضیه در هیچ یک از کتابهای تاریخی معتبر وجود ندارد و سپس از مرحوم حاجی نوری نقل می کنند که ایشان گویند: ملاحسین کاشفی اولین کسی است که این مطلب را در کتابی بنام روضة الشهداء آورده است.

و راجع به شخصیت مؤلف این کتاب یعنی حسین بن علی بیهقی که اصلاً از اهالی سبزوار و متخلص به کاشفی بود، مرحوم سید محسن امین عاملی در ج ۶ کتاب

اعیان الشیعة ص ۱۲۱ بحث کرده و اقوال علماء رجال را آورده است که گفته اند او داماد ملا جامی بوده و در هرات و دیگر شهرهای ماوراءالنهر مشهور به تشیع و در شهرهای شیعه نشین مثل سبزوار به تستن مشهور بود و متهم به تصوف نیز بود و قصه جالبی از او نقل می کنند که:

روزی در کاشان و یا سبزوار منبر رفته و راجع به نزول جبرئیل بر رسول خدا صحبت می کرد و در ضمن کلامش گفت که جبرئیل هزار بار بر رسول خدا (ص) نازل شده است در این موقع مردی از اهل مجلس - برای اینکه او را امتحان کند که شیعه است یا سنی - از او پرسید جبرئیل چند بار بر علی (ع) نازل شده بود؟ ملاحسین کاشفی در جواب متحیر شد اگر می گفت بر علی نازل نشده پیش عوام شیعه متهم می شد که شیعه نیست و اگر می گفت که بر علی هم نازل شده، دروغ گفته بود، پس فکری به ذهنش رسید و بلافاصله گفت که دو هزار بار بر علی نازل شده زیرا از پیغمبر روایت شده که فرموده اند: **أَنَا قَدِيتُهُ الْعِلْمُ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** و اگر جبرئیل بخواهد هزار بار بر رسول خدا نازل شود باید هزار بار از این در وارد و هزار بار خارج شود، پس باید دو هزار بار بر علی نازل شود.

از این قصه هم به دست می آید که ممکن است بعضی از روایات موجود در کتاب روضة الشهداء را هم به خاطر دفع تهمت شیعه نبودن خویش آورده باشد بدین جهت باید در صحت و سقم مطالب آن کتاب به دیگر متون معتبر روایتی مراجعه کرد.

۳- صفات سلبیه به صفاتی گفته می شود که خداوند به آن متصف نیست و صفات ثبوتیه صفاتی است که خداوند متعال آنها را دارا است و شاعر بعضی صفات ثبوتیه را در بیت اول و بعضی صفات سلبیه را در بیت دوم آورده است:

عالم و قادر و وحی است و مرید و مدرک

هم قدیم و ازلی، هم متکلم صادق

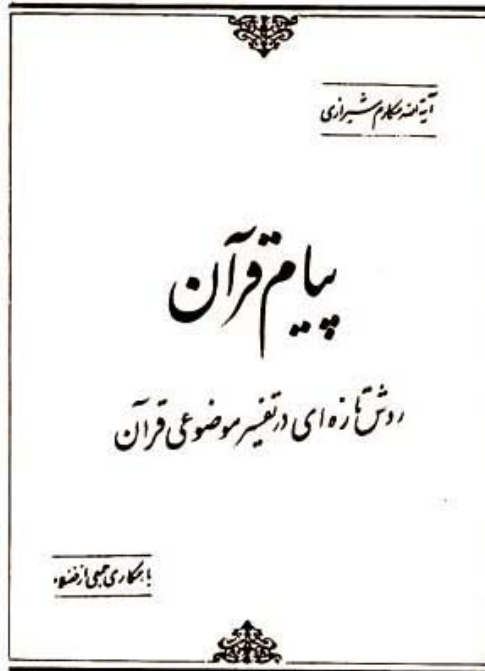
نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل

بی شریک است و معانی توغنی دان خالق

برای توضیح بیشتر به کتاب " خدا و صفات جمال و جلال " از استاد

سبحانی مراجعه کنید.

معرفی کتاب



فواید تفسیر موضوعی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱ - گشودن نسبی متشابهات قرآن؛

۲ - بدست آوردن تفسیری جامع در باره موضوعاتی مانند توحید و عبادات و حکومت اسلامی و امثال ذلك؛

۳ - بدست آوردن اسرار و پیامهای بدیع قرآنی از طریق انضمام آیات به یکدیگر.

و پیام قرآن تفسیری است در این راستا با سبکی تازه و مطالبی مفید و قابل استفاده که تاکنون دو جلد آن منتشر شده است.



این کتاب به مشکلات شما درباره امام زمان (علیه السلام) پاسخ می‌دهد مانند: غیبت صغری و کبری، نواب اربعه، فلسفه غیبت، فائده امام غایب، طول عمر، مسکن امام زمان، جزیره خضراء، علائم الظهور، دجال، انتظار فرج، احادیث منع قیام، کیفیت ظهور، وظیفه مسلمین در زمان غیبت، و دهها مسئله دیگر.

قال النبي (ص):

انّ مثل العلماء في الأرض
كمثل النجوم في السماء



آيت الله العظمى آقا سيّد عبد الحسين

لارى (رضوان الله عليه)

بهاء ۱۵۰ ريال

• آدرس: قم ميدان شهداء خيابان بیمارستان نيش كوي اديب - كدپوش ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵